



جایگاه حزب کمونیستی و دوره کنونی

مصاحبه کمونیست با خالد حاج محمدی

کمونیست: اهمیت حزب کمونیستی در این چند سال و خصوصاً در دوره اخیر در مباحثات شما برجسته تر است و از همین زاویه مرتب کمونیست‌ها را خطاب قرار داده‌اید. در این دوره برایتان جایگاه حزب چیست و در این اوضاع حساس این مباحث در کجای فعالیت شما و حزب شما قرار می‌گیرد؟

خالد حاج محمدی: اجازه بدهید ابتدا و به عنوان مقدمه چند نکته را در مورد اوضاع پرتلاطم کنونی طرح کنم. فکر می‌کنم با نگاه به این فاکتورها بیشتر اهمیت اتحاد کمونیست‌ها در این دوره و حزب آن‌ها و نقش و جایگاه حزب کمونیستی و خود حزب ما می‌تواند روشن شود.

ما در دوره تاریخی مشخصی هستیم که از شورش دی‌ماه به بعد و اعتراضات متعاقب، بسیاری فاکتورها عوض شده‌اند و مسائل جدیدی را در مقابل ما قرار داده‌اند و از این زاویه اهمیت بعضی مسائل نه تنها برای ما به عنوان حزب کمونیستی بلکه و بعلاوه برای هر آدم جدی سیاسی جایگاه ویژه تری پیدا کرده است.

صفحه ۲



ناسیونالیسم و کمونیسم در کردستان

"عصر سلاح"

مظفر محمدی

جایگاه ویژه کنونی ناسیونالیسم کرد

موقعیت ناسیونالیسم کرد تغییر کرده است. مثل سابق و سال ۵۷ و حتی ده سال قبل نیست. حزب دمکرات کردستان ایران (حدکا) و متحدانش دیگر جریانی ناسیونالیستی صرف در کردستان نیست که بشود پروژه مشترک همکاری داشت و علیه جمهوری اسلامی با آن همکاری کرد.

ناسیونالیسم کرد اکنون حدکا، حدک، زحمتکشان، خبات و پژاک... دارد. جریاناتی به شدت ارتجاعی و ابزار آمریکا و اسرائیل و عربستان در جدال منطقه‌ای‌اند، جدالی که فکر می‌کنند سهمی هم به آنها می‌رسد، مانند اتفاقی که در کردستان عراق افتاد. الگوی حکومت اقلیم کردستان عراق کعبه آمال ناسیونالیسم کرد در کردستان ایران است. این احزاب ربطی به مبارزه مردم کردستان بر سر آزادی و رفاه و معیشت ندارند.

صفحه ۴

زمانی که موج‌ها آرام می‌گیرند

(نکاتی در حاشیه عمومی اعتصاب عمومی کردستان)

صفحه ۱۰

خالد حاج محمدی

حزب کمونیست و عضویت

کارگری

منصور حکمت

صفحه ۵

در این شماره می‌خوانید:

زمینه‌های شکل‌گیری کنفرانس استکهلم / محمد فتاحی (صفحه ۱۵)

ضرورت انقلاب کارگری/آذر مدرسی (صفحه ۱۷)

انقلاب اکتبر و در هم شکستن ماشین دولتی/امان کفا (صفحه ۱۷)

"ایران در آینه زمان"/ثریا شهابی (صفحه ۱۸)

پایان دادن به حاکمیت میلیشیا، ... / بیانیه پلنوم ۲۱ کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری

کردستان (صفحه ۱۹)

جدالی که رژیم در آن بازنده است! (صفحه ۲۰)

در گرامیداشت انقلاب اکتبر (صفحه ۲۱)

حزب کمونیست کارگری - حکمتیست (رسمی)

۵ نوامبر ۲۰۱۸

۲۳۴



ماهانه منتشر میشود نوامبر ۲۰۱۸ - آبان ۱۳۹۷

www.hekmatist.com

دور دوم تحریم‌های اقتصادی

آمریکا و نتایج آن

به اجرا گذاشته شدن دور دوم تحریم‌های آمریکا علیه ایران که گفته میشود شامل صنعت نفت، مبادلات بانکی، کشتیرانی، خدمات بیمه‌ای و بخش انرژی ایران می‌شود، بار دیگر سرعت فروپاشی اقتصادی ایران، آینده مردم در ایران، آینده نظام و حاکمیت سیاسی در ایران را زیر نورافکن قرار داد.

ارزیابی و محاسبات اقتصادی پیچیده ای لازم نیست تا اطمینان حاصل کرد که این بار هم سنگینی بار و مصایب اصلی این تحریم‌ها، همچنان بر شانه‌های مردم محروم ایران خالی خواهد شد.

برخلاف داعیه‌های مکارانه "اپوزیسیون پرتحریم"، مجاهد و "سلحشوران جنگ‌های نیابتی" در میان احزاب قوم پرست و ناسیونالیست کرد، هدف هیئت حاکمه آمریکا و دونالد ترامپ در این جنگ و جدال اقتصادی، نه فشار برای "تغییر رفتار حاکمیت در ایران با مردم ایران" که تغییر توازن قوا در منطقه بین قدرت‌های یکی از دیگری مرتجع تر، از ایران و عربستان و اسرائیل و ترکیه و ... است.

تردیدی نیست که هدف آمریکا از تغییر توازن قوا در منطقه، نه منافع این و آن "ملت" مورد ظلم قرار گرفته، که عقب زدن رقیب اصلی خود، در چین و اروپا و روسیه است. برجام و ایران و مردم ایران و حاکمیت در ایران، همچون عراق و سوریه و لیبی، برای هیئت حاکمه آمریکا، وسیله و مستمسک حل و فصل رقابت‌های بورژوازی آمریکا با چین، اروپا و روسیه، در جهان افسارگسیخته سرتاپا به لجن کشیده شده چند قطبی امروز، به رهبری آمریکا است.

از نقطه نظر حاکمیت در ایران، این تحریم‌ها نه مایه شل کردن سر کیسه خزانه برای رسیدگی به نیازهای مردمی است که زیر فشار خردکننده آن کمرشان خم شده است، که تحمیل هرچه بیشتر فشار آن بر کرده مردم محروم ایران، طبقه کارگر، حقوق‌بگیران و میلیون‌ها بیکار و فاقد کمترین امکانات زندگی، است. تحمیل فقر و فلاکت بیشتر و تامین مالی دستگاه‌های نظامی و سیاسی و پلیسی حاکمیت برای مقابله با موج اعتراضات وسیع و سراسری مردم علیه فقر و گرانی و بی‌آبی و بی‌تامینی، همچنان در صدر اولویت‌های نظام است!

از نقطه نظر مردم ایران، مقابله با عواقب مرگبار این تحریم‌ها و جلوگیری از خراب شدن بار و فشار آن بر دوش دهها میلیون خانواده‌های محروم، بر دوش طبقه کارگر، بر دوش جوانان بیکار و بی‌آینده و بی‌افق، بردوش مردم محروم، و مقابله با دستگاه پلیسی، اصلی‌ترین محور جنگ آنها علیه تحریم است!

تنها مردم متحد و متشکل در شوراهای مردمی، شوراهای متکی به جنبش مجامع عمومی، در محل‌های کار و زندگی و فعالیت، میتوانند با عواقب مخرب این دور از تحریم‌ها، مقابله کنند. گرفتن کنترل در دست خود، پیدا کردن راه‌های مقابله متحد و متشکل با بحران گرسنگی و فقر و محرمیت، مقابله با دستگیری و سرکوب، و عقب زدن همه دشمنان مردم، در حاکمیت، در اپوزیسیون و در هیئت‌های حاکمه قدرت‌های مخرب جهانی، تنها راه مقابله با عواقب این دور از تحریم‌ها است. تنها از این طریق میتوان بعلاوه با صف عشاق تحریم اقتصادی و جنگ‌های نیابتی، مقابله و آنها را منزوی کرد.

روزی که قدرت مردمی در شوراهای خود در محل‌های کار و زندگی، برای امر خود به میدان بیاید، نه تنها قدرت حاکم را مجبور به شل کردن سر کیسه، و آزادی همه دستگیر شدگان میکند، که بیش از آن راه پیشروی خود، نه برای بازسازی اقتصاد گندیده سرمایه که برای ساختن نظام و اقتصادی نوین که در آن تولید نه برای سود و سودآوری که برای نیازهای تولیدکنندگان، نیازهای مردم سازمان می‌یابد، را هم باز میکند.

آزادی، برابری، حکومت کارگری!

جایگاه حزب کمونیستی و …

اکنون سرنگونی جمهوری اسلامی روی میز جامعه است و خطر آن را حاکمین با گوشت و پوست حس می‌کنند. رؤسای جمهوری اسلامی و سیاستمداران آن‌ها تلاش می‌کنند به شیوه‌های مختلف در مقابل آن راه نجات پیدا کنند. اکثریت مردم ایران راهی برای نجات و بهبود در چهارچوب جمهوری اسلامی نمی‌بینند و از نظر جامعه این واقعیت مسجل است که هیچ جناح و جریانی در جمهوری اسلامی جواب ندارد و جمهوری اسلامی باید برود.

این حقیقت کل نیروهای سیاسی و همه جریانات مختلف را به تکاپو انداخته است. امروز دیگر حتی در صفوف بورژوازی ایران این آشن باز شده است که شاید برای نجات سرمایه و حاکمیت بورژوازی باید از خیر جمهوری اسلامی گذشت و به عبارتی از جمهوری اسلامی عبور کرد، اتفاقی که در سال ۵۷ و علیه حکومت پهلوی افتاد.

اکنون همه نیروهای اپوزیسیون از رضا پهلوی و طیفی از همراهان او در اپوزیسیون پروغرب ایران تا احزاب ناسیونالیست کرد، تا گروه‌ها و محافل باند سیاهی از قومی گرفته تا مذهبی امثال مجاهد و…همه و همه با اتکا به پول و امکانات دول مرتجع منطقه در فکر تأثیر گذاری و ایفای نقش در تحولات ایران در پروسه سرنگونی و در فردای سرنگونی هستند. غرب و مشخصاً دولت ترامپ تلاش کرده است در تخاصمات خود با ایران و برای وادار کردن جمهوری اسلامی به پذیرش شرایط امریکا، از احزاب و گروه‌های راست و جریانات باند سیاهی به عنوان ابزار فشار در خدمت سیاست خود استفاده کند. دولت‌های مرتجع از عربستان تا اسرائیل و… هر کس سعی کرده بازویی برای دخالتگری خود در ایران درست کند، جنگ نیابتی و رنگ قومی و مذهبی زدن به مبارزات مردم ایران علیه جمهوری اسلامی و تحریکات قومی و مذهبی برجسته‌ترین ابزار آن‌ها است. این‌ها و بسیاری فاکتورهای دیگر در حال عمل‌اند. در نتیجه امروز در صف نیروها، جریانات و گروه‌های سرنگونی طلب ده‌ها جریان و گروه مرتجع، ضد کارگر و حتی باند سیاهی موجودند و هر کدام به شیوه خود خواهان رفتن جمهوری اسلامی هستند و تلاش می‌کنند در این پروسه و در فردای سرنگونی موقعیت فرودست طبقه کارگر و حاکمیت بلامنازع بورژوازی ایران به هر قیمتی حفظ شود. لذا از تبلیغات زهراگین راست افراطی علیه کمونیسم و کمونیست‌های ایران و گوشزد کردن خطر آن تا تلاش برای به بیراهه بردن اعتراضات توده‌ای علیه فقر و استثمار و آغشته کردن آن با مبارزه اقوام و ملیت و مذاهب و بر جسته شدن آن، تا خط و نشان کشیدن جریانات راست و قنوسیت تمامیت ارزی ایران و … همگی برای دورکردن طبقه کارگر و مردم محروم از امیدی است که برایش به میدان آمده‌اند.

سوالی که در مقابل هر نیروی مسئولی قرار گرفته است، این است که سرنگونی جمهوری اسلامی چگونه باید باشد و چه کار باید کرد که در این پروسه و در فردای سرنگونی اولاً جامعه ایران وارد یک دوره سیاه نشود و ایران به میدان تاخت و تاز دولت‌های منطقه، دسته‌جات حکومتی و جریانات و باندهای قومی و مذهبی تبدیل نشود و چگونه میتوان آینده بهتری برای اکثریت مردم بعد از جمهوری اسلامی تصور کرد.

راستش و همچنان که تا کنون گفته و تأکید کرده‌ایم، تنها شانس در این دوره بسیج جامعه و محرومان آن، ایجاد آمادگی و اعلام حضور عملی طبقه کارگر و ایجاد اتحاد در صفوف این طبقه، هوشیاری و دخالت رهبران رادیکال و با اتوریته آن‌ها و ظاهر شدن این طبقه به عنوان یک طبقه واحد و هم‌سرنوشت و به عنوان صاحب جامعه و سد بستن در مقابل همه آلترناتیوهای ارتجاعی و ضد کارگری و ضد اجتماعی است. ما سعی کردیم با منشور سرنگونی به عنوان راه ما و نوع سرنگونی ما، با طرح ضرورت دخالت مردم محروم از پایین و با بحث شورا و مجامع عمومی کارگری و شوراهای مردمی در محلات کارگر نشین، راه دیگری در مقابل جامعه قرار دهیم و نوع دیگری از سرنگونی را معرفی کنیم. تأمین این مهم همچنان‌که ما همیشه تأکید کرده‌ایم بدون

متحذب شدن طیفی از رهبران کمونیست طبقه کارگر در حزب کمونیستی و بدون جلب توجه و پیوستن کمونیست‌ها در ایران از جنبش حق زن تا جوانان و معلمان و بقیه عرصه‌های اجتماعی به حزب کمونیستی به عنوان ابزار دخالت‌گری و تأمین پرچم و رهبری طبقه کارگر و محرومین در این دوره نیست.

یک ذهنیت در چپ ایران وجود دارد که با توجه به نارضابیتی عمومی و اعتراضات کارگری و تناقض جامعه بورژوایی با منفعت طبقه کارگر، بلاخره انقلاب سرمی‌گیرد و فردای بهتری قابل تصور است. در این ذهنیت آرزو را به جای حقیقت می‌گذارند و منتظر تحقق آرزو می‌نشینند. متأسفانه این تصور در میان جریانات موسوم به چپ رایج است و بخشاً از این سر و این که بلاخره با رفتن جمهوری اسلامی سهمی می‌برند، هر روز به جنبشی دیگر آویزان میشوند و در عمل سواری می‌دهند. اما این تصور بسیار کودکانه و راستش بیش از هر چیز خودفریبی است.

باید توجه داشت فاصله‌ای میان سرنگونی و انقلاب برای ما هست. در دنیا کم نیستند حاکمیت‌های مستبدی که سرنگون شده‌اند و حتی این سرنگونی بر دوش محرومان انجام گرفته است و از فردای سرنگونی، یک حاکمیت به غایت مستبد تر و ضد کارگری‌تر قدرت را قبضه کرده است و مردم معترض را هم سرکوب یا به خانه فرستاده‌اند. انقلاب برای طبقه کارگر و از زوایه منافع این طبقه و برای ما کمونیست‌ها پدیده دیگری است و انقلاب کارگری و حتی سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی در گرو دخالت آگاهانه طبقه کارگر در سرنوشت جامعه و در کل پروسه سرنگونی است. این امر بدون داشتن حزبی قدرتمند و با نفوذ کمونیستی که بخشی از رهبران کارگری و فعالین کمونیست با نفوذ و معتبر را در خود جای دهد ممکن نیست. وقتی از دخالت آگاهانه طبقه کارگر در سرنوشت جامعه صحبت میکنیم منظور دخالت با اتکا به حزب کمونیستی است و بدون حزب، دخالت و رهبری طبقه کارگر در این تحولات بسیار خوش خیالانه است. به این اعتبار، حتی اگر جمهوری اسلامی هم سرنگون شود اما طبقه کارگر صاحب حزب خود نباشد، اگر کارگران کمونیست در حزب خود متشکل نشده باشند، اگر این حزب دخالت آگاهانه و از روی نقشه در کل این پروسه نکرده باشد و اگر با سیاست و افق روشن و با تاکتیک‌های درست و با روشن‌بینی مبارزات طبقه کارگر و محرومین را هدایت نکرده باشد، اگر انواع نهادها و تشکلات کارگری مستقل شکل نگرفته باشد، راه به جای دوری نخواهیم برد.

انقلاب ما بر دوش طبقه ای انجام میگیرد که در انجام آن انقلاب ذبنفع است. ابزار دخالت این طبقه در سرنوشت خود و در سرنوشت جامعه و تأمین سرنگونی یک حاکمیت مستبد و کسب قدرت، بدون حزب کمونیستی خیال بافی تمام عیار است.

بر این اساس ما نه تنها این دوره بلکه از سال‌ها پیش بر دو سطح از تحزب تأکید کرده‌ایم. ما گفته‌ایم که رهبران و فعالین کمونیست طبقه کارگر که در محافل و شبکه‌های کمونیستی این طبقه موجودند و فعالیت می‌کنند، ضروری است در سطح کامل‌تر و متحزب‌تری، در کمیته‌های کمونیستی جنبشی متحد شوند. این سطح از تحزب به نسبت موقعیت کنونی جامعه ایران و سطح تحزب کمونیستی طبقه کارگر یک گام جدی و بزرگ رو به پیش است. لازم است تأکید کنیم که تحزب جنبشی کمونیستهای طبقه کارگر، تاکتیکی برای فرارفتن از سطح کنونی تحزب کمونیستی به سطح متکاملتر آن یعنی تحزب در حزب کمونیستی است. هدف تأمین اتحاد کمونیستی رهبران و فعالین کمونیست این طبقه در حزب کمونیستی است. اما و همچنانکه قبلاً تأکید کرده ایم تحزب جبشی فعالین کمونیست در کمیته های کمونیستی نسبت به موقعیت کنونی و با توجه به عدم پلاریزاسیون سیاسی و حزبی در میان فعالین کمونیست این طبقه، قدمی به جلو است و ما را در موقعیت بهتری قرار میدهد. اما این اولین قدم است که قبلاً به آن پرداخته‌ایم.

به علاوه و هم‌زمان به عنوان حزب حکمتیست (خطر رسمی) بر تحزب حزبی و متحزب شدن در حزب کمونیستی تأکید کرده‌ایم. نهایتاً کارگر کمونیست و هر انسان و فعال کمونیست برای تأثیر گذاری و پیروزی جنبش خود باید سازمان

پیدا کند و سازمان حزبی آن در فرایند متحد شدن در حزب کمونیستی این طبقه متحقق می‌شود. بر همین اساس خطاب به همه کمونیست‌های راستین جامعه و در رأس آن رهبران و فعالان کمونیست طبقه کارگر فراخوان داده‌ایم که در حزب خود، در حزب حکمتیست به عنوان رادیکال‌ترین، جدی‌ترین و کمونیست‌ترین، حزب کمونیستی دوره ما، متحزب شوند.

باید توجه داشت که دخالت طبقه کارگر در تحولات سیاسی و در پروسه سرنگونی جمهوری اسلامی حتی با فرض دخالت وسیع کارگران منفرد و با وجود تشکلات توده‌ای آن، و با فرض سرنگونی جمهوری اسلامی، هنوز به معنای بهبودی جدی و پایدار در زندگی این طبقه و محرومان جامعه نیست. آنچه پیروزی ما و تأمین رفاه و آزادی و امنیت را بر شانه طبقه کارگر ایران و خیل محرومان جامعه تأمین می‌کند، داشتن و متحد شدن در حزب کمونیستی به عنوان ابزار و ظرف این دخالت‌گری و به عنوان ستاد رهبری کننده در کل این دوره و حتی بعد از سرنگونی است.

لذا امروز و در این دوره که جامعه وارد فاز دیگری شده است و همه در فکر آن‌اند که در دل این اوضاع جنبش و طبقه خود را نمایندگی کنند و به نفع آن سیر اوضاع را جهت دهند، متشکل و متحد شدن در حزب و به دست گرفتن این ابزار و رمز موفقیت ما است. تلاش ما برای بالا بردن خودآگاهی طبقه کارگر و متوجه کردن کارگران آگاه به این ضرورت و میرمیت مسأله از این حقیقت مایه می‌گیرد. باید توجه داشت که حزب حکمتیست موجود است و در جدال سیاسی جامعه، طبقه کارگر را نمایندگی می‌کند؛ اما تبدیل این حزب به محل اجماع و اتحاد فعالان و رهبران و سخنگویان کمونیست طبقه کارگر به عنوان تنها راه تضمین این که کمونیستها و طبقه کارگر مهر عدالتخواهی خود را به تحولات این دوره بزنند و افق و آلترناتیوهای ارتجاعی و ضد کارگری را حاشیه‌ای کنند، هزار برابر از گذشته مهمتر و روی میز همه ما است. به این اعتبار، علاوه بر این که تلاش ما این است که در همه مراکز کارگری، در محلات کارگر نشین و در میان معلم و زنان و جوانان و محیط‌های تحصیلی، فعالان کمونیست و حتی مشخص‌تر حکمتیست‌ها و هر فعال کمونیستی که به این جریان و جنبش ما نزدیک است، متحد شوند و شالوده‌های اولیه حزب خود را ایجاد کنند. به علاوه تلاش ما این است که اهمیت این دوره و اهمیت سازماندهی در حزب و تحزب کمونیستی در هر دو سطح را هم تحزب کمونیستی جنبشی طبقه کارگر و هم فراتر رفتن و متحزب شدن این رفا و همه کمونیست‌های دخیل و جدی را در حزب حکمتیست تأکید کنیم و برایش تلاش کنیم.

کمونیست: آیا متمرکز شدن در ساختن حزب و تحکیم پایه های آن در میان فعالان طبقه کارگر در تقابل با شکل دادن به سازمانهای توده‌ای و فعالیت اجتماعی فعالان حزب قرار نمی‌گیرد؟ و رابطه کمونیست‌های متحزب با مبارزات جاری کارگری و سایر عرصه‌های اجتماعی چیست؟

خالد حاج محمدی: سازمان‌های توده‌ای طبقه کارگری و متحد شدن این طبقه در این سازمان‌ها یک نیاز حیاتی این طبقه در این دوره است. اینکه امروز چقدر بتوان به آن شکل داد تابعی از توازن قوای میان طبقه کارگر و بورژوازی ایران و جمهوری اسلامی به عنوان نماینده این طبقه است. در جامعه ایران به دلیل حاکمیت‌های استبدادی هم دوره خاندان پهلوی و هم جمهوری اسلامی، امکان سازمان‌یابی کارگری از این طبقه سلب شده است. به همین دلیل هنوز هم طبقه کارگر از سازمان‌های توده‌ای خود محروم است. تلاش برای سازمان‌یابی توده‌ای طبقه کارگر و ساختن تشکلات مستقل این طبقه امروز یک میدان جدال جدی این طبقه و رهبران و فعالان آن با جمهوری اسلامی و کل بورژوازی ایران حتی در اپوزیسیون است.

اما تحزب کمونیستی کمونیست‌های این طبقه در حزب خود نه تنها تقابلی با سازمان‌های توده‌ای ندارد که تسهیل کننده آن و حتی تضمین کننده پیشروی طبقه کارگر در عرصه سازمان‌یابی خود و موفقیت در مبارزات جاری کارگری است.

به علاوه با فرض وجود سازمان‌های توده‌ای طبقه کارگر، هنوز طبقه کارگر ایران با وجود فقدان

کمونیست ۲۳۴

اتحاد کمونیست‌های آن در حزب کمونیستی، نه تنها در هیچ تحول جدی سیاسی دستاورد پایداری بدست نخواهد آورد، بلکه در مبارزات جاری برای بهبود هم از سطح معینی فراتر نخواهد رفت.

این امری مسلم است که امروز در همه کشورهای جهان ضرورت انقلاب کارگری و ملزومات عینی آن آماده است. امروز بیش از صد سال از انقلاب اکتبر گذشته است و هنوز در هیچ کشوری طبقه کارگر جهانی انقلاب اکتبری دیگر ندیده است. به روشنی دلیل این مسأله چیزی نیست جز عدم آمادگی طبقه کارگر از نظر ذهنی. یعنی خودآگاهی این طبقه و شناخت موقعیت خود به عنوان یک طبقه جهانی که یک منفعت مشترک دارد و هم‌زمان محروم بودن این طبقه از احزاب کمونیستی بانفوذ و قدرتمند. لذا هر جا بحث اتحاد کمونیست‌های طبقه کارگر در میان است و هر جا این مهم حتی در یک مرکز کارگری، در یک محله کارگر نشین و.. تأمین شده باشد، معنی عملی آن اتحاد کارگران آن مرکز و محله و… در مقابل کارفرما و دولت است.

در بسیاری کشورهای جهان علیرغم وجود تشکلات توده‌ای بزرگ، علیرغم داشتن اتحادیه‌ها و سندیکاهای کارگری و علیرغم مبارزات وسیع کارگری، طبقه کارگر در فقدان حزب کمونیستی نهایتاً نه تنها در کسب قدرت و پایان دادن به استبداد سیاسی و سیادت بورژوای ناتوان بوده، بلکه در تأمین بهبودی پایدار در زندگی خود حتی در چارچوب حاکمیت بورژوایی هم ناتوان بوده است.

باید توجه کرد که کمونیست‌ها پدیده‌ای بیرون طبقه کارگر نیستند. کمونیسم یک گرایش در درون جنبش کارگری است که به قدمت وجود این طبقه و همراه تولد آن تولد یافته است و در همه شرایط منافع عمومی کل این طبقه را نمایندگی کرده است. لذا مبارزه غیر اجتماعی کمونیستی وجود خارجی ندارد. از حزب کمونیستی تا محافل کمونیستی در میان کارگران یا در جنبش‌های اجتماعی، ممکن است دامنه نفوذ و توان بالفعل آن‌ها کم باشد، اما این به معنای کار غیر اجتماعی نیست. کمونیسم را به مفهوم واقعی کلمه از کارگر و مبارزه و زندگی این طبقه و به این اعتبار از تلاش برای زندگی بهتر در جامعه نمی‌توان جدا کرد. کمونیسم چیزی جز اعتراض کارگر به موقعیت خود و به بورژوازی و مناسبات حاکم، به کار مزدی و موقعیت فرودست خود نیست. کمونیسم را اگر از اعتراض کارگر جدا کنید، چیزی باقی نمی ماند. کمونیسم غیر اجتماعی و نا مربوط به طبقه کارگر و زندگی و سوخت و ساز روزانه او، دیگر هر چه می‌تواند باشد اما کمونیسم نیست.

شرط دخالت جدی در مبارزات کارگری، شرط سد بستن در مقابل جریانات راست و غیرکارگری در به بیراهه بردن مبارزه این طبقه، شرط دخالت این طبقه در سرنوشت جامعه و در جدالهای اصلی و تضمین یک افق و پرچم سیاسی روشن کارگری و برابری طلبانه، وجود حزب کمونیستی است. سراسری شدن مبارزه طبقه کارگر و تأمین یک اتحاد همه جانبه در این طبقه و دخالت آن در سیاست جامعه، بدون حزبی که این نقش را ایفا کند و به ابزار بخشی از فعالان جدی و کمونیست آن تبدیل شده باشد، ممکن نیست.

هر جا محافل کمونیستی وجود دارند، در هر کارگاه و کارخانه‌ای که کمونیست‌ها متحزب‌اند، در هر محله و دانشگاه و مرکز تحصیلی و غیره‌ای که کمونیست‌های آن صاحب حزب کمونیستی هستند و در یک حزب کمونیستی کار می‌کنند و خود متحدند، بروز اجتماعی آن روی زمین واقعی اتحاد کارگران آن مرکز و اتحاد مردم محروم محل و تنگ شدن میدان به صف ارتجاع از هر نوع آن است. کمونیسم به روایت مارکس و به روایت جریان ما بدون چنین نقش و جایگاهی دیگر همه چیز می‌تواند باشد جز کمونیسم. به همین اعتبار ساختن جمع‌ها و محافل کمونیستی، جمع شدن و متحد شدن هر تعداد از کمونیست‌ها در هر شهر و شهرک و کارخانه و محل کار و محله، بازتاب آن روی زمین واقعی، اتحاد کارگران آن مرکز، افزایش هوشیاری و آگاهی و تقویت رفاقت کارگری و هم‌سرنوشتی آن‌ها و همچنین اتحاد محرومان جامعه و مردم زحمتکش محل و شهر در مقابل ارتجاع حاکم و

^[1]

جایگاه حزب کمونیستی و ...

در مقابل همه جریانات بورژوایی و ضد کارگری است. به همین اعتبار و خصوصاً در این دوره ما بر میرم بودن تشکیل محافل و جمع‌های کمونیستی و دخالتگری آن‌ها و تلاش برای تبدیل آن‌ها به سخنگویان و نمایندگان طبقه کارگر و زن و جوان و مردم آزادیخواه تأکید می‌کنیم.

کمونیست: هنوز هستند نیروهایی که حزب‌گریزی را به خصوص در جنبش کارگری دامن می‌زنند. این نیروها چقدر شانس دارند طبقه کارگر را از فعالیت متشکل و از احزاب کمونیست دور کنند؟

خالد حاج محمدی: ابتدا اشاره کنم حزب‌گریزی و ضدیت با حزب کمونیستی تاریخاً از خصلت عملی و شرایط طبقاتی و اجتماعی کارگر بیرون نمی‌آید. طبقه کارگر به یمن شرایط کاری و موقعیت اجتماعی و نیاز طبقاتی او به اتحاد و یکی شدن به اتحاد صنفی و سیاسی نیاز دارد. ضرورت اتحاد کارگری بخشی انتگره از موقعیت اجتماعی و موقعیت این طبقه در جریان تولید است و بر همین اساس حزب‌گریزی در خون این طبقه نیست. کارگر بر خلاف خرده بورژوا اتفاقاً در کل تاریخ خود به درک ضرورت اتحاد و اینکه قدرت او در این اتحاد است می‌رسد. حزب‌گریزی و عاشق کار فردی بودن و اندر فواید آن سخن گفتن، بحث استقلال فرد و حقوق فردی در مقابل منافع جمعی، اساساً تمایلات جریانات خرده بورژوا و روشنفکران طبقه سرمایه‌دار است. تا جایی که به شیوع این روند در میان کارگران برگردد، این مرض از تأثیرات احزاب و جریانات بورژوا و خرده بورژوایی است که به نام کارگر و کمونیسم فعالیت دارند و در دنیای واقعی به جنبش‌های بورژوایی خدمت می‌کنند. این روشنفکران بورژوا هستند که هویت فردی و کار فردی و موقعیت فردی برایشان جایگاه والایی دارد. برای کارگران، درست برخلاف آن‌ها ، تنها در جمع بودن و اتحاد جمعی است که احساس قدرت حتی فردی می‌کنند.

باید تأکید کنم که نپیوستن فعال کارگری به چپ موجود به معنای حزب گریزی نیست. بخش عمده این چپ و سازمانها و احزابش ظرف اتحاد کمونیستهای این طبقه نیست، افق و استراتژی و سیاست و مشغله هایش به این طبقه و فعالیتش مربوط نیست. لذا مسلم است که کارگر آن را مال خود و تشکل و حزب و سیاست خود نداند. در بخش عمده جریانات کنونی و چپ موجود، کارگر و قسم خوردن به سر کارگر برای تبدیل او به پیاده نظام جنگ جبههای غیر کارگری است. عواقب تاریخ کارکر این چپ بر طبقه کارگر منفی و لذا فعال کمونیست این طبقه جایی در این جریانات برای خود نمیبیند و آنها را متعلق به خود نمی‌داند. می‌خواهم بگویم تأثیرات منفی این چپ نیز بر افکارگران کمونیست و حتی میزان تحزب پذیری آنها تأثیر دارد.

جمع و جریاناتی که در دل این تحولات کارگران را به حزب‌گریزی دعوت می‌کنند، در حقیقت کارگر را کت بسته تحویل بورژوازی می‌دهند. در رأس این تلاش خود حاکمیت و سخنگویان و مبلغان آنها قرار دارند و برای دور کردن کارگران از تحزب کمونیستی و از اتحاد و همبستگی، سرمایه عظیمی هزینه می‌کنند. بر آن‌ها پوشیده نیست که کارگران عموماً از کارفرما، از کار مزدی، از سخنگویان و عوامل آن‌ها، از استثمار و بردگی، متنفرند. اما تا زمانی که این نفرت و کینه به آگاهی طبقاتی تبدیل نشده است و در شکل یک مبارزه جمعی صیقل نیافته است و به سازمان‌های توده‌ای و حزبی این طبقه تبدیل نشده است، هنوز خطری جدی برای حاکمان نیست. امر مسلم این که تبدیل این نفرت برحق به خودآگاهی و به اتحاد کارگری و تشکیل جمع و محافل کمونیستی سنگ بنای تلاش همه جانبه برای پایان بردگی مزدی و تأمین زندگی مرفه و برابر است. این مهم جز با خاتمه دادن به سیادت طبقه بورژوا و کسب قدرت سیاسی و پایان دادن به استثمار و بردگی ممکن نیست. چنین افقی در جنبش کارگری به طور همه جانبه هدف کمونیست‌های طبقه کارگر است. تأمین چنین دورنمایی و کسب قدرت بدون حزب کمونیستی سرابی بیش نیست. حساسیت

بورژوازی ایران و همه ارگان‌های سرکوبگر آن در کل طول تاریخ حاکمیت این طبقه تا به امروز و چهل سال حاکمیت جمهوری اسلامی از این حقیقت ناشی می‌شود. این جا است که همه جریانات بورژوایی حاکم و اپوزسیون علیه طبقه کارگر در یک صف می‌ایستند. بخشی از این تلاش از جمله در منع کردن و پشیمان کردن کارگران از پیوستن به محافل و جمع‌ها و احزاب کمونیستی است. آن‌هایی که در دل این تحولات بر طبل ضدیت با تحزب کمونیستی می کوبند بدواً بزرگترین خدمت را به بورژوازی حاکم و بزرگترین لطمه را به کارگران زده‌اند.

جالب اینکه هر بچه بورژوایی، هر وکیل و صاحب منصبی در این دنیا در تلاش است با تحزب یافتن و تشکیل احزاب بورژوایی سهمی در قدرت داشته باشد و از این وسیله برای افزایش سهم خود و دامنه اقتدار خود استفاده می‌کند و کسی حتی در میان این کارگر پناه‌های بورژوا آن‌ها را منع نمی‌کند که متحزب نشوند و در فکر قدرت نباشند. اما هر زمان بحث تحزب کمونیستی طبقه کارگر و احزاب کمونیستی است، هزار وکیل و صاحب نظر و مصلح اجتماعی تحصیل کرده و «خبرخواه «کارگر سر و کله‌شان پیدا می‌شود تا کارگران را از این «خطر مهلک» منصرف کنند. این‌ها در دنیای واقعی خادمان طبقه بورژوا علیه منافع کارگران و علیه آزادی و رهایی آن‌ها در لباس مدافع کارگر هستند.

باید توجه داشت که کمونیست و فعالیت کمونیستی به شکل منفرد راه به جایی نمی‌برد. کمونیستها حتی با وجود هزاران و ده‌ها هزار کمونیست تا زمانی که متشکل و متحزب نباشند، در تحولات جامعه و حتی در اتحاد طبقه کارگر و در مبارزات جاری کارگری حتی برای بهبود اولیه زندگی هم بی‌نقش خواهند بود و در حاشیه خواهند ماند. تجربه عملی همین دوره اخیر و اتفاقات دیمآ به همگی نشان داد که محرومان جامعه در نبود حزب خود، در تأمین نشدن رهبری اعتراضی آنها و در نداشتن آن مغز و هسته فولادین متفکر و صاحب دید و افق، راه به جایی دور نمیبرد. این هسته صاحب خط و نقشه و افق روش برای طبقه ما و محرومان جامعه حزب کمونیستی است. خلاصه اینکه این دوره اتفاقاً بر همگان روشن شده است که پایان کار فردی و نیر متشکل است. امروز همه از پراکندگی و بی نتیجه ای کار انفرادی و لزوم فکری کردن و متشکل شدن میگویند. جامعه و خصوصاً فعالین کمونیست طبقه کارگر و کمونیستها و آزادیخواهان در همه جا عملاً به این رسیده اند که بدون تحزب و بدون سازمان محکم و منضبط مخفی‌که به عنوان مغز و چشم و گوش طبقه کارگر و محرومان عمل کند، راه به جایی نخواهیم برد. امروز اتفاقاً ورق برگشته است و هر کس به صورتی در فکر این است که برای تأثیر گذاری باید متحزب و متشکل شود و ما حزب حکمتیست و فعالین این حزب باید به استقبال این دوره و این تمایل برویم.

کمونیست: در ادبیات کمونیستی دائماً از کار مخفی و علنی و ضرورت تلفیق آن حرف زده می‌شود .هم‌زمان تأکید می‌شود که مبارزه اجتماعی مبارزه‌ای علنی است. بار مخفی این مبارزه کجا است؟ چه چیزی از چه نیرویی باید مخفی بماند؟ به معنایی چگونه می‌توان امنیت خود را تأمین کرد؟

خالد حاج محمدی: اجازه بدهید در مورد کار مخفی و علنی به چند نکته اشاره کنم و بعد به امنیت هم خواهیم پرداخت. اما و ابتدا بگویم هدف کمونیست‌ها انقلاب کارگری است. هدف گرفتن قدرت از بورژوازی و اعمال حاکمیت طبقه کارگر و استقرار یک جامعه سوسیالیستی است. انقلابی که با نقشه آگاهانه کمونیست‌ها محقق خواهد شد. مسلم است که دخالت طبقه کارگر در سیاست و در چنین انقلابی از کانال حزب کمونیستی آن صورت می‌گیرد. چنین نیست که گویا کارگر به حزب نیاز ندارد و صرفاً با اتکا به "روشنگری" عده‌ایی آدم منفرد و کتاب خوانده و «کمونیست»، بدون تشکل و بدون حزب کمونیستی خود، روزی انقلاب خواهد کرد. تمام تلاش ما و دفاع ما از تحزب از کمیته و محافل کمونیستی و عطف توجه فعال کمونیست به درجه‌ای از تحزب و کار جمعی در جغرافیای معین تا جمع و محافل و کمیته‌های حزبی و نهایتاً متحزب شدن در حزب کمونیستی، برای ایجاد آمادگی طبقه کارگر و کمونیست‌ها جهت انقلاب

کارگری و پایان سیادت طبقه بورژوا است. این آن جنبه از پیش شرطهای انقلاب کارگری است که مهیا نشده است و به عنوان عنصر ذهنی از آن اسم میبرند. شرایط مدت مدیدی است که برای انقلاب کارگری آماده است و آنچه مهیا نیست تحزب فعالین این طبقه در حزب کمونیستی و به این اعتبار محروم بودن طبقه کارگر از احزاب بانفوذ و قدرتمند کمونیستی است.

اما تأمین این آمادگی از دل مجموعه‌ای فعالیت‌های مختلف پیش خواهند رفت. دخالت کمونیست‌ها و احزاب کمونیستی در سیاست و جدال ما با بورژوازی حاکم در شکل یک سری مسائل روبنایی بروز می‌کند و قطبی می‌شود. ظاهر شدن در این جدال‌ها و نمایندگی کردن طبقه کارگر در آن از بحران خاورمیانه تا آزادی‌های سیاسی، فقر، گرانی، حق زن و و ده‌ها مساله بزرگ و کوچک دیگر میدان جدی جنگ طبقاتی ما با حاکمیت است. هم‌زمان تلاش برای اتحاد کارگری و تأمین زندگی قابل تحمل‌تر روزانه در جامعه انجام می‌گیرد و ما در تلاش برای تحمیل بیشترین مطالبات به حاکمان جهت تأمین زندگی انسانی‌تر هستیم. مبارزه برای بهبود و رفاه و آسایش روزانه در این جامعه در جریان است و بر اساس توازن قوا و موقعیت طبقه کارگر و میزان اتحاد و آمادگی او و سایر اقشار محروم جامعه به اشکال مختلف و علنی انجام می‌گیرد. به این اعتبار اعتراض کارگر و محرومان جامعه علنی است. نمی‌توان با مثلاً اتحادیه مخفی و سندیکای مخفی و شورای مخفی کارگران یک کارخانه را جمع کرد و خواهان افزایش دستمزد یا کاهش ساعت کار و یا آزادی کارگر دستگیر شده یا بهبود بهداشت محلّه شد. مبارزه و اعتراض علنی در این سطح و برای بهبود در استبدادی‌ترین جوامع نیز از منظر جامعه امری پذیرفته و قابل قبول است و این وجهه کار علنی است. در این مبارزه علنی فعالان کمونیست به عنوان آدم‌های حقیقی و حقوقی در کارخانه یا محلّه، در صف معلمان یا دانش‌گاہیان و...، به عنوان سخنگو و نماینده و یا آدم معتبر معترضان ظاهر می‌شود، مردم را جمع می‌کند، تشویق می‌کند، جواب کارفرما و نماینده دولت و پلیس و ... را می‌دهد و مبارزه را به جلو سوق می‌دهد.

اما کار متشکل و متحزب کمونیستی و تشکیل جمع و محافل کمونیست، در ایران خط قرمزهای نظام است و ممنوع. فعال حزبی یا کسی که در یک جمع و محفل کمونیستی کار متشکل می‌کند باید با دقت کامل این وجه از فعالیت خود را، در هر سطحی که باشد، مخفی نگه دارد. کمیته کمونیستی یا محفل کمونیستی در فلان مرکز کارگری مغز متفکر و هسته مخفی است که کل تصویر را از پیروزی طبقه‌اش و از انقلابی که برایش تلاش می‌کند در مقابل خود دارد. هر اعتراض و مبارزه‌ای که در جریان است برای کمونیست متحزب و آگاه گوشه‌ای هر چند کوچک از نقشه بزرگتری جهت ایجاد آمادگی در طبقه‌اش برای رهایی کامل است. او آگاهانه در تلاش است در دل مبارزات روزمره بر سر هر خواست و مطالبه‌ای رفقای خود را کمک کند که متحدانه ظاهر شوند، جواب مسائل و موانع را می‌دهد و تاکتیک و شعارها را فکر می‌کند و دیگران را با خود همراه می‌کند. روزی که قرار است اعتراضی صورت بگیرد لابد قبل از آن جمع کمونیست آن محل کار و فعالیت جدی کرده‌اند، با هم مشورت کرده و تصمیمات لازم را گرفته‌اند ، نیروی خود را قانع و آماده کرده اند و راه موفقیت را تعیین کرده‌اند. در چنین شرایطی این جمع کمونیست در مورد مبارزه علنی و همه موانع و مشکلات توافق می‌کنند و تلاش می‌کنند با اتکاء به کششگر و رهبر کارگری به عنوان هدایتگر فعالیت و مبارزه علنی ظاهر شوند و رهبری عملی و علنی آن را تأمین می‌کنند. تلفیق مناسب این دو بخش کار یعنی کار متحزب کمونیستی و به شدت مخفی با فعالیت و اعتراض علنی کارگری یا هر اعتراض دیگری، یک رکن جدی مبارزه سیاسی است.

به علاوه یک وجه جدی در مبارزه سیاسی بر سر هر موضوعی تشخیص توازن قوا است. شناخت قدرت دشمن و توان و ظرفیت نیروی خود، میزان آمادگی در صفوف کارگران، میزان اتحاد آن‌ها و قدرت بسیجی که دارید، همگی فاکتورهای تعیین کننده در پیشبرد هر اعتراضی است. کسی که به عنوان یک انسان آگاه و مسئول که قلبش با مبارزه کارگری و اعتراض محرومان در هر کجای

کشور می‌تپد، نمی‌تواند بدون این فاکتورها فقط با شعارهای پر طمطراق و به ظاهر چپ، صف خود را به جنگی تشویق کند که آمادگی آن را ندارد و مسلم بازنده خواهد شد. طرح هر شعار و مطالبه‌ای بدون توجه به نکاتی که اشاره کردم و بدون برخورد و نقشه آگاهانه و ارزیابی از میزان نیرو و توان خود و دشمن، ممکن نیست. همه این‌ها از کارخانه تا محله کارگری، از جنبش حق زن تا دانشگاه و صف معلم و پرستار، روی میز فعالان کمونیست و آن جمعی است که کل تصویر را می‌بینند.

لذا وجود یک جمع کمونیست متحد و هوشیار و آگاه در هر مبارزه‌ای، وجود سازمانی محکم و مخفی و به شدت منضبط و مسئول، مهم‌ترین و بزرگ‌ترین نیاز و تضمین موفقیت و پیشروی هر مبارزه برابری طلبانه است. از اینجا است که پایه‌های انقلاب همه جانبه کارگری ریخته می‌شود و هر جا کمونیست‌ها متحدند و متحزب‌اند و روی زمین واقعی با مبارزه روزمره طبقه خود و محرومان عجین هستند، ما یک قدم بزرگ به انقلاب کارگری نزدیک شده‌ایم.

در مورد امنیت ابتدا اشاره کنم که هر جمع و محفل کمونیستی واقعی هر جا کار و فعالیت کنند، بلاخره دور یا زود پای پلیس سیاسی و تحرک آنها و حساسیت آنها نیز شروع خواهد شد. لذا عواه بر در نظر گرفتن این حقیقت و رعایت همه مسائل مخفی و اصل حداقل اطلاعات و پاک نگهداشتن محل زندگی خود و...، تأمین امنیت در وجه اول به درجه نفوذ و اعتبار فعال کمونیست در میان کارگران فلان مرکز یا محله بستگی دارد. دست بردن و دستگیر کردن کسی که در قلب کارگران مثلاً ماشین سازی، نفت و یا مردم یک محله کارگری یا در صف معلمان و پرستارها جای گرفته است کار ساده ای نیست. بی‌شک در چنین اوضاعی مبارزه با پلیس و دفاع از دستگیر شدگان به عنوان بخشی جدی از نقشه اعتراض و مبارزه ما، جایی جدی دارد. باید از قبل در نظر داشت که با همه این اوصاف جمهوری اسلامی ساکت نمی‌نشیند و ارگان‌های اطلاعاتی و جاسوسی آن‌ها همیشه در حال فعالیت‌اند. تهدید و دستگیری و اخراج از کار و ... بخشی از تلاش آن‌ها برای شکست مبارزه و مرعوب کردن جامعه است. اما درجه اتحاد ما و آمادگی صفوف کارگران فلان مرکز و اطمینان از اینکه هر کارگری دستگیر شود حاکمیت با کل کارگران آن مرکز طرف خواهد شد و مبارزه برای آزادی دستگیر شدگان که حکومت از ما به اسارت گرفته و تأمین زندگی خانواده‌های آن‌ها جایی بسیار جدی در مبارزه ما دارد.

دوم اکتبر ۲۰۱۸

اولین اصلی که کارگر باید

در رد و قبول یک قانون کار در

نظر بگیرد اینست که من بعنوان

یک عنصر آزاد در این جامعه در

سرنوشت خودم، در محیط کار

خودم، در تعیین اینکه نیروی

کارم را دارم در ازاء چه

میفروشم و در چه شرایطی قرار

است کار کنم و غیره، چقدر

سهم و نقش دارم . اولین

شاخص اینست که کار گر بعنوان

یک عنصر آزاد و یک شهروند

صاحب اختیار ظاهر بشود.

منصور حکمت

ناسیونالیسم و …

این احزاب با اعلام "راسان" و شروع مبارزه مسلحانه می‌خواهند مردم کردستان را به راهی بکشانند که عمق فاجعه‌اش کمتر از کردستان عراق و سوریه نیست. در نتیجه هرگونه همکاری و همسویی با احزاب کردی متشکل در ستاد و مرکز همکاری جریانات قومی چون احزاب دمکرات و سازمان زحمتکشان و خیات و غیره بر خلاف منفعت مردم وجنبش سراسری ایران است.

فراخوان مشترک احزاب ناسیونالیست و جریانات دیگر به نام کمونیسم در واقع پاشیدن خاک به چشم مردم بود. این‌ها به احزاب کردی مشروعیت دادند و اعتبار و حرمتی که جایگاهش را ندارند بخشیدند. جمهوری اسلامی با اعدام و موشک باران مقرات اپوزیسیون، جنایت می‌کند. اما احزاب ناسیونالیست می‌خواهند جنگ ارتجاعی منطقه‌ای را به نام جدال مردم با جمهوری اسلامی قلمداد کنند و مردم را به این میدان بکشانند. ستادهای جنگی به نام مرکزهمکاری احزاب کردی را می‌خواهند به نام ستاد جدال مردم وجمهوری اسلامی به مردم حقه کنند.

کسی که با جمهوری اسلامی جنگ مسلحانه نیابتی راه می‌اندازد باید بتواند از خودش دفاع کند. مردم نمی‌توانند جلو کشته‌های این جنگ را بگیرند اما تالانش را می‌دهند. جمهوری اسلامی از ناامن کردن جامعه بهره می‌برد تا خود این ناامنی را چند برابر کند و محیط را بر فعالان و مبارزان و اعتراض گرسنگان جامعه تنگ و هر صدایی را به بهانه این سیاست‌ها خفه کند.

نقد ما به ناسیونالیسم متحد شدن‌شان و ایجاد جبهه و غیره نیست. این‌ها با هم جنگیده‌اند و متحد شده‌اند. نقد ما به دیپلماسی و سیاست خارجی آنها هم نیست. برای ما این اهمیت دارد که این اتفاقات برای مردم کردستان چه به بار می‌آورد. معضل ما این است که ناسیونالیسم کرد موقعیت سابق را ندارد. مثلاً موقعیتی که ما از آغاز جنبش مقاومت در کردستان با حدکا داشتیم با الان بسیار متفاوت شده است. ما آن زمان با حدکایی طرف بودیم که منافع بورژوازی و ملاکان و زمین داران بزرگ را نمایندگی می‌کرد. با کارگران و کمونیسم ضدیت آشکار داشت و رهبر کارگران کوره پزخانه را ترور می‌کرد.

حدکا حتی امروز دیگر رابطه قوی با بورژوازی کرد ندارد. بخش کوچکتر و متوهمی از بورژوازی و طبقه متوسطی که موقعیت اقتصادیاش تضعیف شده است را با خود دارد. بورژوازی بزرگ کرد منتهاست با جمهوری اسلامی رفته است. اصلاح‌طلب و سبز شده است و یا به بیت رهبری و وایستگان سیاسی و اقتصادی و نظامی اش پیوسته است. این بی‌افقی حدکارا تشدید کرده است.

این ناسیونالیسم تا دیروز منفعتش را در شورای ملی مقاومت مجاهدین جستجو می‌کرد و امروز در جنگ نیابتی و خدمت به سیاست‌های ترامپ جستجو می‌کند.هیأت‌هایش در کریدورهای ریاض و واشنگتن پشت درب اطاق‌های عوامل سازمان‌های امنیتی این دولت‌ها صف بسته‌اند. پول و سلاح و دستور می‌گیرند…

در کردستان لیبرالیسم چپ و راست، اصلاح طلبی، ملی مذهبی نوع سراسری، مجاهدین، سلطنت طلبی و از این قماش مانع جدی ما نیست. حرف ما در مقابل ناسیونالیسم و قومگرایی عریان سر راستتر است و پیچیدگی چندانى ندارد. ناسیونالیسم کرد امتحان خود را نه تنها در کردستان ایران بلکه در منطقه پس داده است.

پرونده ناسیونالیسم کرد در کردستان ایران با سر و سبزهایش با جمهوری اسلامی حتی به قیمت بر باد دادن سر رهبرانش و بازی در شکاف دولت‌ها و اخیراً جنگ نیابتی عربستان و غیره باز و عیان است.

دیگر همگان دولت اقلیم، احزاب قومی و ملیشییای کردستان عراق را می‌شناسند. همه می‌دانند که ناسیونالیست‌های حاکم در کردستان عراق هیچ منفعتی از مردم را نمایندگی نمی‌کنند. کردستان شریک در حاکمیت قومی و فاشیستی و مذهبی بغداد، قربانی است.

در کردستان سوریه هم ناسیونالیسم کرد همین

سرنوشت را برای مردمی که با چنگ و دندان در مقابل دشمنان رنگارنگ مقاومت کردند، رقم می‌زند. پ ک ک ی مسلح و قدرتمند سابق، اکنون در مقابل سیاست‌های اردوغان به زانو در آمده و منتظر پذیرفتن در قدرت در ترکیه است. خود مدیریتی دمکراتیک اوجلان علاوه بر جنبه تخیلی و سرگردانش، تنها بهانه‌ای در خدمت این سیاست است. همکاری پ ک ک باجمهوری اسلامی از قدیم تا حالا ادامه داشته است. پ ک ک در ارومیه دفتر نمایندگی دارد. پژاک شاخه‌ای از پ ک ک و تماماً تحت کنترل آن است.

پ ک ک با حدکا و جریانات نزدیک به آن به دلیل نزدیکی‌شان با بارزانی دشمنی دارد. به همین دلیل در اجلاس ناسیونالیست‌ها در مورد اتحاد و جبهه کردی، پژاک را راه نمی‌دهند. از نظر حدکا و متحدانش پژاک جریانی ایرانی نیست و بخشی از پ ک ک به حساب می‌آید. در نتیجه حتی در مورد سیاست و پروژه‌ها و عملیات‌هایش اظهار نظر نمی‌کنند و به نوعی بایکوت کرده‌اند. تنها کومه له است که پژاک را جزو نیروهای موجود کردستان ایران به حساب آورده و خواستار شرکت آن در نشست‌های مشترک‌شان است.

سنت ناسیونالیستی پ ک ک و حزب دمکراتیک کردستان سوریه، کمونیسم سنتی و ملی کردستان را خلع سلاح کرده است. این سنت بر سر کارگران و مردم کردستان ایران سنگینی می‌کند. با به راست چرخیدن کومه له، پژاک با تصویر چپ و چهره میلیتانت، خود را به جامعه معرفی می‌کند.

از طرف دیگر جمهوری اسلامی مانع جدی بر سر راه فعالیت‌های پژاک نیست. پروژه پژاک – کودار برای همکاری با جمهوری اسلامی نشان می‌دهد که پژاک دشمن جمهوری اسلامی نیست و رژیم تنها زمانی که پژاک عملیات مسلحانه انجام می‌دهد عکس العمل نشان می‌دهد. کتاب‌های اوجلان علناً چاپ و پخش می‌شود. عملیات نظامی گاه به گاه پژاک، ناشی از سرگردانی سیاسی و عدم اعتماد به سیاست‌های اعلام شده‌شان به جمهوری اسلامی برای پذیرفته شدن‌شان است. پ ک ک و پژاک در بلوک بندی منطقه در کنار جمهوری اسلامی قرار دارند.

پ ک ک در منطقه و در تحولات کردستان ایران در مقابل حدکا و ناسیونالیست‌های کردستان قد علم می‌کند و در شرایط معینی حتی ممکن است کارشان به جنگ با هم کشیده شود. کاری که در کردستان عراق بین پ ک ک و حزب بارزانی بارها اتفاق افتاده است. این دو بخش ناسیونالیسم کرد در کردستان ایران بر سر قدرت و ثروت در مقابل هم قرار دارند. این مخاطره‌ای است که از هم اکنون باید دید و جلویش را گرفت.

سیاست‌های احزاب ناسیونالیست کرد حتی از خود آنها قربانی می‌گیرد. این احزاب هیچ افق روشنی از اتخاذ این سیاست‌ها ندارند. تنها نتیجه‌اش نا امن و نامعلوم کردن جامعه است.این داستان امروز آنها است.

کمونیست‌ها و صف آزادیخواهی و برابری طلبی باید در مقابل این سیاست و کشاندن دعواهای منطقه‌ای و جنگ نیابتی احزاب کردی به کردستان، قاطعانه بایستند. باید مدام مردم را نسبت به مخاطرات این سیاست‌ها آگاه کرد.

کمونیسم ملی، ناسیونالیسم چپ

کمونیسم ملی در کردستان اکنون بطرز عریانی در جناح چپ ناسیونالیسم کرد ایستاده است. این جریان که نمی‌خواهد سرش بی‌کلاه بماند نه تنها در مقابل سیاست‌های مخرب قومگرایی سکوت می‌کند بلکه او هم می‌خواهد از این نمذ کلاهی برای خود بدوزد. به همین دلیل سازمان کردستان حزب کمونیست ایران – کومه له، امروز نه از کمونیسم و کارگر بلکه از نگرانی‌هایش در مورد زبان و لباس کردی، وجود مدیران غیر کرد و صنعتی نشدن کردستان حرف می‌زند. این جریان می‌خواهد با طرح دردهای "ملت کرد"، در واقع درد خود را درمان کند.

"کمونیسم" کومه له تحت عنوان چپ و قطب چپ، اعتبارش را نه از کارگران و زحمتکشان کردستان بلکه در سالن کنگره ملی کرد، میزگردهای تلویزیونی و عکس گرفتن با سران احزاب ناسیونالیست و قومی و مذهبی، تقدیس راه

حل ناسیونالیستی مساله کرد، تقدیس نگاه به بالا و انتظار تغییر و تحولات از بالای سر مردم،… بخشیدن حرمت و اعتبار به ناسیونالیسم کرد…می‌گیرد و فراخوانهای مشترک امضا می کند.

رویکردانی این جریان ازکمونیسم و مبارزه طبقاتی، به دلایل بی‌اعتقادی و نابوری به راه حل انقلابی مبارزه علیه جمهوری اسلامی، نابوری به پیروزی مبارزه کارگران و مردم از پایین با سکوت در مقابل سیاست‌های ناسیونالیسم کرد در اتکا به عربستان به عنوان فرصتی برای تغییراتی در جمهوری اسلامی و اعلام "راسان"، نشانه یاس کامل چپی است که شانس کسب قدرتی ولو کم اهمیت را در همراهی با ناسیونالیسم کرد می‌بیند. و جالب این است که این را نشانه درایت سیاسی، اجتماعی بودن و واقع بین بودن خود می‌نامند!

کومه له ی کنونی جریانی بینابینی و مانعی بر سر راه کمونیسم و کارگراست. این جریان از کمونیسم ملی به ناسیونالیسم خالص شیفت کرده است. اتفاقی که افتاده این است که یک جریان اجتماعی و با تاریخ طولانی به عنوان سازمان کردستان حزب کمونیست ایران سابق، اکنون به کمپ ناسیونالیسم خزیده است. این تحولی مضر است که مردم آزادیخواه کردستان و کارگران باید آن را ببینند، کمونیستها و فعالان کارگری از آن فاصله بگیرند و استقلال طبقاتی را حفظ و حساب خود را از ناسیونالیسم چپ و راست و قومگرایی و مذهب جدا کنند.

کمونیسم در کردستان

کمونیسم درکردستان به قدمت تاریخ جنبش ناسیونالیسم کرد نیست، اما کمونیسم در جنبش انقلابی کردستان در چند دهه اخیرمهر خود را بر جامعه زده و مبارزه طبقاتی کارگر وازادیخواهی و برابری طلبی را در موقعیتی قدرتمند و امیدبخش قرار داده است.

در غیاب کمونیسم، کردستان دروازه عروج قوم پرستان، فدرالیست‌ها، باند سیاهی‌ها و انتقال به بخشهای دیگر ایران مثل قوم پرستان عرب و ترک و بلوچ و غیره خواهد بود. اما حضور قدرتمند و مؤثر کمونیسم اجتماعی در کردستان می‌تواند کردستان را به عنوان دروازه قدرت و تقویت مبارزه سراسری در ایران باز نگه دارد.

کمونیسم در کردستان بدون پشتوانه کارگران شانسی ندارد. ضد رژیم ی گری، ناسیونالیسم چپ و سنتی در کردستان یک مانع جدی بر سر راه مبارزه متشکل و متحد کارگران در کردستان است. کمونیسم ما در کردستان باید چپ اجتماعی و کمونیسم و کارگر و آزادیخواهی و برابری طلبی را حول خود متحد کند و نگذارد در سنت ناسیونالیسم چپ ادغام و استحاله پیدا کند.

کمونیسم ما در کردستان باید سنت تحزب کمونیستی، فعالیت اجتماعی محفوظ از آلودگی به ناسیونالیسم و قومگرایی و ضدرژیمی گری صرف را چنان پایه گذاری و تحکیم کند و گسترش دهد که در عمق الگوی چپ و کارگرو برابری زن و مرد باشد و عملکرد سیاست و سنتهای مخرب ناسیونالیستی را از جامعه بزداید. ما باید این الگو را تقویت و گسترش دهیم. باید ناسیونالیسم چپ و راست را مدام زیر بمباران تبلیغاتی و فشار اجتماعی قرار داد و تضعیف و ناتوان از اعمال سیاست‌هایشان کرد.

بازداشتن بخشی از چپ تا کنونی متفرق، محفلیست، بی افق و آکسیونیست های فرقه ای و اسیر سنت های ناسیونالیسم چپ و برگرداندن سر آنها بطرف شیوه ها و راه حل های کمونیستی و کارگری و اجتماعی وظیفه ای است که بر عهده ما افتاده است. ما تا کنون صبورانه و قاطعانه، بی خاصیتی روش و سنتهای چپ فرقه ای و آلوده به ناسیونالیسم و ضدرژیمی گری صرف را نقد و به درجه ای عقب نشاندیم. بخشهایی از چپ در صفوف کارگران و آزادیخواهان را متوجه ناکارآمدی و بیهودگی این روش و سنت ها کردیم. اما هنوز الگوهای محکم تحزب کمونیستی، سازمانیابی و اتحاد طبقاتی، بر این سنتها و سیاستها و عملکردها تفوق و هژمونی لازم پیدا نکرده است. هر اندازه موفقیت در بیرون کشیدن فعالین کارگری و کمونیست

کمونیست ۲۳۴

زیر دست و پای این سنت ها، ما را به هدف نزدیک و نزدیک تر می کند.

به راست چرخیدن کمونیسم ملی کومه له، ساختن تاریخ جعلی، تعریف دیگری کردن از کمونیسم و اشتیاق به همه باهمی که به نیاز و ضرورت این جریان تبدیل شده، موجب قطع امید کردن بخشهایی از چپ می شود و دودش به چشم کارگران و کمونیسم ما می رود. ما ضرر می کنیم. کارگران و کمونیست ها در کردستان نباید کمونیسم را از دریچه ی سیاستهای ناسیونالیستی کومه له کنونی نگاه کنند، آن را بپذیرند و یا از کمونیسم قطع امید نمایند.

هر اندازه پیشروی کمونیسم ما و تبدیل شدن به الترناتیوی قدرتمند، پایگاه اجتماعی متوهم به احزاب چپ کنونی را به صف جنبش آزادیخواهی و برابری طلبی می کشاند. همسرنوشتی کارگران و مردم کردستان با طبقه کارگر و مردم در سراسر ایران تاریخی است. حکمتیست ها سخنگویان کمونیسم کارگر و رادیکالیسم اجتماعی برای آزادی و برابری و تبدیل کردستان به نقطه قدرت کمونیسم و کارگر در ایران هستند.

کمونیسم و سلاح

نیروی دفاع از خود مردم

علاوه بر ناسیونالیسم در پوشش کمونیسم وسنت و سیاست و عملکردش در جامعه، عنصر سلاح در دست ناسیونالیسم کرد و احزاب مسلح مافوق مردم مانع دیگر کمونیسم در کردستان است. اگر از سابقه تاریخی عنصر اسلحه در دست ناسیونالیسم کرد علیه مردم، علیه کارگر و علیه ما کمونیست‌ها در کردستان و حتی علیه همدیگر بگذریم، امروز حدکا مدعی نیروی مسلح کوه و شهر "شاخ و شار" است. شکی نیست احزاب ناسیونالیست سلاح فراوانی در دسترس دارند. اما هم تجربه تاریخی و هم سیاست‌های امروز این حزب به عنوان اصلی‌ترین جناح ناسیونالیسم کرد، نشان داده و ثابت کرده است که این سلاح‌ها و نیروهای نظامی کوه و شهر در خدمت منفعت و امنیت و آزادی مردم کردستان قرار ندارد. اگر میلیشیای احزاب ناسیونالیست کرد در کردستان عراق در خدمت منفعت و امنیت و رفاه و آسایش مردم بود، نیرو و امکانات تسلیحاتی و نظامی حدکا و متحدانش هم چنین می‌بود؛ که نبوده و نیست.

شعبه دیگر ناسیونالیسم کرد به نام حزب حیات آزاد کردستان "پژاک" است که شاخه سیاسی و فرمالیته‌ای به نام "کودار" برای همکاری با جمهوری اسلامی علم کرده است. پژاک و سلاح ونیروی نظامی‌اش هم نیروی دفاع از مردم در مبارزه علیه جمهوری اسلامی نیست. مبارزه مسلحانه پژاک تنها به عنوان گروه فشار بر جمهوری اسلامی برای پذیرفته شدن و ابزار فریب مردم کردستان است.

پشتوانه نیروی نظامی همه شعبات ناسیونالیسم کرد، نه نیروی اجتماعی مردم بلکه پول و سلاح آمریکا و شیوخ عرب است. این نیروها، سرباز سیاست‌های آمریکا و دول منطقه و در خدمت حل امپریالیستی مساله کرد هستند.

احزاب ناسیونالیست مسلح علاوه بر اینکه امروز با جنگ‌های نیابتی‌شان مایه ناامن کردن فضای کردستان و باز گذاشتن دست جمهوری اسلامی برای سرکوب بیشتراند، پیش زمینه‌های یک جنگ و جدال داخلی بین خود این شعبات قومی بر سر تقسیم قدرت و ثروت در کردستان در آینده هم هستند. تجربه کردستان عراق این واقعیت را به ثبت رسانده و کسی نمی‌تواند منکر آن شود.

سلاح در دست مردم به عنوان قدرت دفاع از خود مردم، تنها راه جلوگیری ازفجایع قابل پیش بینی کنونی و آتی در کردستان است. این قدرت را باید کمونیسم در کردستان سازمان دهد. کارگران و کمونیسم بی‌سلاح در کردستان، در حاشیه جنگ و جدال‌های خانمان‌سوز ناسیونالیسم کرد قرار خواهد گرفت و اولین قربانی خواهند بود. تسلیح مردم کی و چگونه اتفاق می‌افتد سؤالی است که امروز کمونیست‌ها و کارگران آگاه و صف آزادیخواهی و برابری طلبی باید به آن جواب عملی دهند.

شکی نیست در جریان قیام توده‌ای و از پایین، مردم با تصرف مراکز نظامی رژیم در حال

سقوط، به سلاح دست پیدا می‌کنند. اما سازمان قدرت دفاع از خود مردم را نمی‌توان به روزهای قیام موکول کرد. چرا که احزاب ناسیونالیست کرد خود از پیش و هم‌اکنون مسلح‌اند و به سلاح و امکانات نظامی فراوانی دسترسی دارند. این یک مانع جدی در مقابل تسلیح مردم در روزهای تعیین تکلیف با جمهوری اسلامی است. این احزاب با همین نیرو می‌توانند بر مراکز نظامی تسلط پیدا کنند و آن بخش از مردم را هم که به سلاح دست پیدا می‌کنند، خلع سلاح و یا بخشاً در خدمت خود قرار دهند. خارج از حوزه قدرت نظامی این احزاب، مردم حق نخواهند داشت سلاح داشته باشند. این مردم حتی اگر سلاح‌هایشان را نگه دارند اما بدون سازمان نظامی و رهبری خود، قدرت دفاع از خود را نخواهند داشت. مردم کردستان عراق اسلحه دارند ولی قدرت دفاع از خود را سازمان نداده و با وجود داشتن اسلحه، اما در واقع خلع سلاح‌اند.

زمانی اسلحه در دست مردم می‌تواند ابزار دفاع از خود در مقابل دشمنان رنگارنگ باشد که اهداف ناسیونالیسم کرد برای کسب قدرت و قبضه ثروت و احتمال سناریوی جنگ داخلی‌شان و ایجاد سناریوی سیاه ...، به باور مردم تبدیل شده باشد. این خودآگاهی اتفاقی است که باید تا حالا افتاده باشد و هر چه بیشتر در ابعاد اجتماعی و توده‌ای تحکیم و گسترش یابد. در نتیجه، با این باور و از همین حالا و از پیش، باید هسته‌های اولیه نیروی دفاع از خود مردم به وجود آید. کمونیسم در کردستان باید سازمان دهنده این هسته‌ها و نیروی اولیه باشد.

اولین گام طرح اجتماعی مسأله است. آگاه کردن جامعه به مخاطرات کنونی و پیش‌اروی جامعه است. مردم حق دارند مسلح شوند و مسلح بمانند. برای دفاع از آزادی‌های سیاسی و دموکراتیک، دفاع از شوراهای کارگری و مردمی در محل‌های کار و زندگی، خنثی کردن تعرض و زورگویی میلیشای احزاب کردی، هیچ راه و چاره ای جز نیروی مسلح مردم برای دفاع از خود، وجود ندارد!

حزب ما عامل سازماندهی صفی از کمونیست‌ها و انقلابیون بی‌اما و اگر برای رهبری مبارزات مردم، خودآگاهی مردم به مخاطرات، تدارک قدرت دفاع از خود مردم و تدارک سازماندهی هسته‌های مسلح در میان مردم است. پتانسیل نظامی حزب حکمیت، سازمانده و پشتوانه نیروی عظیم قدرت دفاع از خود مردم است که باید تحکیم و در ابعاد اجتماعی گسترش یابد!

۷ آبان ۹۷ - ۲۹ اکتبر ۲۰۱۸

هرجا اتحاد کارگران و آگاهی آنها

نسبت به اینکه اعضاء یک طبقه

جهانی اند تقویت میشود، هرجا

کمونیسم بعنوان دورنمای انقلاب

کارگری در میان کارگران رسوخ

میکند و با هر رفیق کارگری که به

کمونیسم و به محافل و سلول های

کمونیستی کارگران نزدیک میشود،

یک گام به انقلاب کمونیستی نزدیک

تر شده ایم. سلول ها و محافل

کمونیستی کارگری که امروز تشکیل

میشوند، فردا کانون های رهبری

انقلاب کارگری و پایه های قدرت

حکومت کارگران را تشکیل خواهند

داد .

منصور حکمت

حزب کمونیست و عضویت

کارگری

منصور حکمت



با پراتیک "پرولتاریائی" اینها، مبارزه واقعی طبقاتی، از دندان فروچه کردن و مشت گره کردن هر روزه کارگران تا اعتصابات و حرکات علنی و وسیع کارگری، در صفحه‌ای دیگر در همان جامعه جریان داشته و کمترین تأثیر مستقیم را از موجودیت و فعالیت این جریان‌ها پذیرفته است.

بحث اینجا بر سر وجود و عدم وجود احزاب عظیم کارگری نیست. مسأله اینست که سازمان کمونیستی، با هر طول و عرضی که دارد، باید بدو سازمانی کارگری و مربوط با محیط اعتراض کارگری باشد. اگر آنها که برای سوسیالیسم‌شان به کارگر نیازی ندارند بتوانند در قبال وضعیت فعلی سازمانشان شانه بالا ببندازند، فعال حزب کمونیست که برای شکل‌گیری یک کمونیسم کارگری قدرتمند تلاش میکند باید با مشاهده وضعیت موجود متوجه تناقضات و معضلاتی بشود که توجه جدی او را طلب میکند.

در پس بحث عضویت کارگری یک معضل تاریخی و اجتماعی نهفته است. هدف از این مقاله تشریح این معضل و طرح نتیجه‌گیریهای عملی برای فائق آمدن به آن است. این مقاله بر مبنای بحثی که سه ماه قبل در سمینار کمیته تشکیلات شهرها ارائه کردم، نوشته شده است. از نظر من این میحث یکی از گرهم‌های مهم در پیشرفت کمونیسم کارگری چه در درون حزب کمونیست و چه در مقیاس وسیع در درون جنبش کارگری ایران است و نتایج عملی آن، چنانچه پیگیرانه استخراج و اتخاذ شود، میتواند سیمای سیاسی و موقعیت عملی حزب کمونیست ایران را دگرگون کند. واضح است که بحث عضویت کارگری نهایتاً تنها گوشه‌ای از یک پیکار وسیعتر برای کمونیسم کارگری است. مبحث عضویت کارگری بالاخره با همه تحلیل و تفسیرهای سیاسی که در بر دارد، به مسأله "عضویت" بر میگردد که مقوله‌ای نهایتاً اساسنامه‌ای است. اقدامات مشخصی که از این بحث استخراج میشود شاید بخودی خود زیر و رو کننده نباشند. اما امید من اینست که این بحث بر نگرش ما نسبت به حزب تأثیر بگذارد و آن انتقاد عمومی‌ای را که تحت عنوان کمونیسم کارگری از آن صحبت میکنم را تقویت کند.

چند کلمه درباره کارگری شدن حزب

چندین سال است که حزب کمونیست آگانه هدف "کارگری شدن" را در برابر خود قرار داده است. در طول چند سال گذشته سعی کرده‌ام برای فعالین حزب روشن کنم که ملزومات این تحول چیست. اگر بخواهم محوراساسی تمام این بحثها را در چند جمله خلاصه کنم اینست: سوسیالیسم کارگری یک حرکت زنده اعتراضی در جوامع سرمایه‌داری موجود است که بموازات آنچه که خود را جنبش کمونیستی نام گذاشته است سیر خاص خود را دنبال کرده و سرنوشت مستقل خود را داشته است. تشکیل یک حزب کمونیست کارگری یعنی سازمان دادن این سوسیالیسم کارگری بمثابه یک حزب سیاسی مارکسیستی، یعنی حزبیت بخشیدن به جنبشی که فی‌الحال، باشد که بدون سر و سامان و با سازمانیابی درونی ضعیف، وجود دارد.

چپ تاکنونی یک چنین تبیینی را نمیپذیرد. برای آنها جنبش سوسیالیستی و کمونیستی یعنی آن مجموعه گروهها و احزاب سیاسی که تحت نام سوسیالیسم و کمونیسم فعالیت میکنند. هر جریان ممکن است این یا آن دسته احزاب و گروهها را بنا بر ملاک‌هایی، که عمدتاً عقیدتی و فرقه‌ای هستند، جزو "جنبش کمونیستی" بدانند یا خیر. اما همه بهرحال به مجموعه‌هایی از احزاب و گروهها اشاره میکنند. در مقابل این احزاب و گروهها، طبقه کارگر و جنبش "خود بخودی" طبقه قرار میگیرد. در این دیدگاهها حرکت سوسیالیستی طبقه تا آنجا مقدر است که این احزاب بر آن تأثیر گذاشته باشند و سازمانش داده باشند. اینها لاجرم وجود یک جنبش سوسیالیستی

کارگری را در خارج این حرکت حزبی به رسمیت نمی‌شناسند.

هم موقعیت کنونی طبقه کارگر و جنبش به اصطلاح کمونیستی و هم تاریخ پیدایش مارکسیسم و کمونیسم کارگری ورشکستگی این پیشداوری‌های بورژوائی را برملا میکند. مانیفست کمونیست خود بر متن یک سوسیالیسم کارگری فی‌الحال موجود در قرن نوزدهم تبیین و صادر شد. مارکس و انگلس حتی عنوان بیانیه خود را از نامی گرفتند که کارگران بر جنبش سوسیالیستی خود نهاده بودند و تأکید کردند که کلمه "کمونیست" را برای این بکار می‌برند که خود را از سوسیالیسم غیرکارگری زمان خود تفکیک کنند و تعلق خود را به حرکت کارگری‌ای که تحت نام کمونیسم در جامعه جریان دارد نشان بدهند. برای مارکسیسم اعتراض سوسیالیستی طبقه کارگر در جامعه سرمایه‌داری یک پیشنهاد و پیش‌فرض عینی و موجود بود. آنها قصد اختراع یک جنبش نوظهور را نداشتند، بلکه خود را متفکرین و سازماندهان سوسیالیسم کارگری عملاً موجود در جامعه تلقی میکردند. امروز، پس از قریب یک قرن و نیم که از فعالیت مارکسیست‌ها میگذرد، پس از یک قرن و نیم که تئوری مارکسیسم به طرق مختلف و از جمله در دل انقلابات عظیم در درون جنبش کارگری جایگیر شده است، سوسیالیسم کارگری دیگر بطور طبیعی به مارکسیسم گرایش دارد و از مارکسیسم الهام میگیرد. برای دوره‌ای و در مقطعی در کشورهای مختلف، احزاب مارکسیستی و کمونیستی واقعا احزاب سازمانده این سوسیالیسم کارگری بوده‌اند. تاریخ حزبی سوسیالیسم و تاریخ اجتماعی و طبقاتی سوسیالیسم همواره اینچنین مجزا و بهم نامربوط نبوده است. اما امروز ما در موقعیت کاملاً متفاوتی قرار داریم. جریان حزبی بااصطلاح کمونیستی و سوسیالیستی با همه شاخه‌ها و فرقه‌هایش دیگر ربط مستقیمی به این جنبش سوسیالیستی کارگری ندارد. اعتراض ضد سرمایه‌داری کارگر، که پا بپای رشد و گسترش سرمایه‌داری شدت یافته و امروز کشمکش محوری در تمام جوامع سرمایه‌داری است، دیگر هرچه کمتر و کمتر از مجرای این جریان‌ها حزبی صورت میگیرد. ما دیگر باید از دو جنبش حرف بزنیم. دو جنبش با نقاط اتکاء طبقاتی مختلف، آرمانهای مختلف، سرنوشت و مقدرات مختلف و معضلات و مسائل مختلف.

کمونیسم کارگری یک واقعیت اجتماعی و یک سنت زنده سیاسی و مبارزاتی است. یک جریان اجتماعی است. درست همانطور که لیبرالیسم بورژوائی یک واقعیت اجتماعی است. این سنتها بر وجود احزاب سیاسی مقدم‌اند. علوم سیاسی بورژوائی حزب را مجموعه‌ای از افراد میدانند که برای تحقق هدفهای مشترک گرد آمده‌اند. برای مارکسیسم حزب تشکل فعالین یک سنت مبارزاتی و یک جنبش اجتماعی است. لیبرالیسم میتواند در دوره‌ای در حزبی نمایندگی بشود و یا نشود. اما مادام که پایه‌های عینی اجتماعی آن وجود دارند سنت لیبرالیسم یک جریان زنده در درون بورژوازی باقی میماند و بارها به پیدایش احزاب لیبرال جدید منجر می‌گردد. عین همین برای ناسیونالیسم، رفرمیسم بورژوائی و گرایش‌ها دیگر اجتماعی صادق است. هر کس این را براحتی میفهمد که برای مثال جبهه ملی و سازمانهای متعدد درون آن در سنت لیبرالیسم و ناسیونالیسم ایرانی شکل گرفتند. اما این سنت نه با جبهه ملی شروع میشود و نه به آن ختم میگردد. در مورد کمونیسم کارگری نیز همین معادلات وجود دارد. سنت کمونیسم کارگری، که بین الملل اول و بلشویسم و انقلابات آلمان و روسیه را داشته است، مدتهاست که قادر نشده به احزاب سیاسی جدی‌ای شکل بدهد. میتوان علل این ناتوانی را بحث کرد، اما این ناتوانی تغییری در این واقعیت که کمونیسم کارگری یک گرایش مبارزاتی واقعی و موجود در جامعه است نمیدهد.

پس بحث بر سر شکل دادن به یک حزب کمونیستی در درون این سنت مبارزاتی است. قدم اول اینست که انسان همین را بفهمد و تشخیص بدهد که احزاب شبه سوسیالیست و شبه مارکسیست موجود نه در این سنت پیدا شده‌اند و نه در آن کار میکنند. اما کار اصلی دست بکار شدن و ساختن یک چنین حزبی است.

با این تفصیلات قاعدتاً باید چهارچوب عمومی بحث ما درباره کارگری شدن حزب قدری روشن‌تر

←

حزب کمونیست و …

شده باشد. در کنار حزب کمونیست ایران یک سوسیالیسم کارگری هم اکنون در برابر بورژوازی سنگربندی کرده است این جریان حزب ندارد، برنامه مدون ندارد، در درون خود هزار و یک خط و هزار و یک ابهام دارد، سازمان درونی‌اش در سطحی مقدماتی و حداقل است. حزب کمونیست باید به این جریان بپیوندد و اگر چیزی برای گفتن و کاری برای کردن دارد اینجا بگوید و اینجا بکند. کارگری شدن حزب کمونیست یعنی برسمیت شناخته شدن حزب کمونیست بعنوان ابزار گسترش اعتراض ضد سرمایه‌داری کارگر توسط خود جریان سوسیالیسم کارگری و کارگران کمونیست. این مستلزم کندن حزب کمونیست از همه باورها و پیشداوریها، همه مناسبات و مشغله‌ها و همه روشهای موروثی چپ غیرکارگری و حضور تمام و کمالش در این سنگربندی کارگری است. این مستلزم تبدیل شدن حزب کمونیست به سخنگو و پرچمدار این سنت کارگری و فقط همین در برابر کل جامعه موجود و کل بورژوازی است.

عضویت کارگری: طرح مساله

اینکه ما در حزب کمونیست ایران باید امروز مبحث "عضویت کارگری" را در دستورمان بگذاریم و برای تسهیل عضویت **کارگران** در حزب چاره جوئی کنیم یک تناقض و وارونگی اساسی را میرساند. قاعدتا میبایست مساله عکس این میبود. حزب کمونیست بنا به تعریف و بنا به انتظار طبیعی هرکسی که یکبار مانیفست کمونیست را خوانده باشد، میبایست حزبی کارگری باشد. اگر بحثی در مورد عضویت بین ما مطرح میشود میبایست بحث شرایط و ملزومات عضویت غیر کارگران در حزب کارگری‌مان باشد. این تناقض باید هر عضو حزب کمونیست ایران را تکان بدهد و به فکر بیاندازد.

برای برخی رفقا مساله عضویت کارگران در حزب بصورت یک شاخص آماری مطرح میشود. چند درصد از اعضای حزب کارگردند؟ خود همین که رفقا به این شاخصها توجه کنند البته بسیار خوب است. اما تنزل دادن مساله به آمارها و درصدها گمراه کننده است. به حساب آمار و ارقام درصد اعضاء کارگر به غیر کارگر در حزب کمونیست ایران از بدو تشکیل آن مرتباً رو به افزایش بوده است. امروز حزب کمونیست کارگری از این لحاظ به حد نصاب‌هائی رسیده است که در چپ رادیکال ایران در دهه های اخیر بیسابقه است. میتوان گفت اکثریت قریب به اتفاق غیر کارگرانی که در طول این سالها به عضویت حزب درآمده‌اند را رفقائی تشکیل میدهند که فی‌الحال با تشکیلات حزب کمونیست کار میکردند اما از نظر حقوقی عضو نبودند. اما در میان رفقائی که پس از تشکیل حزب بما پیوسته‌اند اکثریت بسیار بالائی را رفقای کارگر تشکیل میدهند. در واقع، بویژه در سه چهار سال اخیر، روشنفکران و غیر کارگران به مقیاس بسیار کمی خواهان عضویت در حزب کمونیست ایران شده‌اند، حال آنکه روی آوری کارگران به کار متشکل با حزب گسترش بسیار زیادی پیدا کرده است.

این روندها همه مثبت و مطلوبند. اینها نشانه‌هائی از توانائی بالقوه حزب کمونیست ایران برای تبدیل شدن به یک حزب براستی کارگری هستند. اما مبحث عضویت کارگری این تحول آماری تدریجی و ساده را مد نظر ندارد. پائین‌تر نشان میدهم که چگونه این روی‌آوری کارگران به حزب هنوز بر متن یک سیاست و سیستم عضوگیری صورت میگیرد که در اساس خود غیر کارگری است. لذا خود همین روند هم عملاً از هر معنی جدی طبقاتی تهی میشود. اما اینجا صرفاً توجه رفقا را به این جلب میکنم که مساله عضویت کارگری بر سر آوردن احاد کارگر و عضو کردن آنها در حزب به آن معنی که امروز آنرا می فهمیم نیست. بلکه بر سر وسعت دادن دامنه موجودیت حزب به نحوی است که فعالیت کارگر کمونیست را، همانجا که دارد امروز صورت میگیرد، دربربگیرد و به بخشی از خود تبدیل کند. بعبارت دیگر بحث عضویت کارگری بر سر تجدید تعریف خود مفهوم عضویت و حزبیّت به نحوی است که مبارزه کمونیستی و رادیکال کارگری‌ای که هم اکنون در ارتباط

تنگتنگتگ با حزب صورت میگیرد را هضم کند و به شکل اصلی ابراز وجود خود حزب تبدیل نماید. در کنار آمار و ارقام ورود کارگران به حزب، فاکتهای به مراتب مهمتری نیز وجود دارند که متاسفانه هنوز آنطور که باید وارد محاسبات ما نشده‌اند و بر تفکر تشکیلاتی و سنتهای حزبی ما تاثیر نگذاشته‌اند. یک نمونه از این فاکت‌ها شکل گیری طیف وسیعی از کارگران کمونیست و دخیل در مبارزات اعتراضی کارگری است که شدیداً از حزب الهام میگیرند و اگر در رابطه تنگتنگتگ عملی با ما قرار ندارند از بی میلی آنها نیست. گاه اخبار فعالیتهای این رفقا خود سازماندهان حزبی را نیز متحیر میکند. حزب ما نه فقط هنوز نتوانسته است کل حرکت سوسیالیستی رادیکال کارگران را در درون خود جای بدهد، بلکه حتی آن بخش از فعالین و مبارزان این سوسیالیسم کارگری را نیز که خود را آگاهانه به حزب کمونیست نزدیک و متعهد میدانند عمدتاً در خارج مرزهای حقوقی حزب نگهداشته است.

بعبارت دیگر حزب کمونیست ایران هم اکنون از دو جزء تشکیل میشود. یک جزء رسمی، سرشماری شده و به عضویت گرفته شده. این آن بخشی است که معمولاً به آن حزب اطلاق میشود. در این بخش بافت غیر کارگری هنوز غلبه دارد. جزء دوم شامل یک نیروی غیر رسمی به مراتب وسیعتر متشکل از کارگران کمونیست و رهبران جنبشهای اعتراضی است که بدون آنکه عضو حزب باشند سیاستهای حزب را جلو میبرند و به اشکال غیر اساسنامه‌ای و ظاهراً بدون ضبط و ربط با حزب رابطه برقرار میکنند. قدرت واقعی حزب ما در هر مقطع حاصل جمع این هر دو جزء است. اما حزب بطور رسمی متاسفانه فقط اولی است. این دوگانگی در همه جای ایران وجود دارد، اما کردستان جایی است که میوان به برجسته‌ترین شکلی این حقیقت و این تناقض را دید. عضویت کارگری به معنی افزایش خطی کارگران عضو بخش اول (بخش رسمیت یافته امروزی) نیست، هرچند که اینها هم باید بطور قطع درصد کارگران غلبه داشته باشد، بلکه به معنای برسمیت شناسی این بخش دوم و گسترش عضویت حزبی به این سازمان وسیع کارگری است که در خارج مرزهای امروزی حزب وجود دارد. کارگری شدن حزب کمونیست یعنی کارگری شدن پراتیک آن. یعنی تبدیل شدن پراتیک کارگر کمونیست، در رو در روئی مستقیم با سرمایه، به مهمترین بخش پراتیک حزب. یعنی تجدید تعریف حزبیّت به نحوی که این پراتیک عملاً موجود و در حال جریان را دربربگیرد. وضعیت موجود تصنعی است و از آن مهمتر، زیان اصلی آن اینست که حزب را از این موقعیت که خود حول پراتیک این بخش کارگری آرایش بگیرد و بر این پراتیک آنطور که باید تاثیر بگذارد محروم میکند. این بخش کارگری فی‌الحال به اعتقاد من عضو حزب کمونیست ایران هست. بیرون ماندن حقوقی این طیف وسیع رفقای کارگر از حزب، به درجه زیادی تا همینجا روند تحکیم کمونیسم کارگری در حزب را کند کرده است و بر سر راه تبدیل حزب ما به حزب کمونیستی کارگران ایران مانع ایجاد نموده است. به این وضع باید خاتمه داد.

برای روشن شدن چهارچوب این بحث باید به چند نکته دیگر هم اشاره کنم.

اولاً، وقتی از حزب کارگری حرف میزنیم منظور حزبی نیست که لزوماً توده‌های کارگر را در خود و در رابطه با خود سازمان داده باشد (چیزی شبیه موقعیت سوسیال دموکراسی اروپا تا قبل از بحران دهه اخیر). این برای کمونیسم انقلابی در دوره‌های خاص و تحت شرایط خاصی ممکن میشود. آنچه مورد نظر ماست اینست که حزب کمونیست باید بهرحال تا آنجا که بعنوان یک حزب سیاسی موجودیت دارد و فعالیت میکند، سازمانده و دربرگیرنده فعالین جنبش اعتراضی طبقه کارگر و رهبران کارگری باشد. حزب کمونیست باید حزب یک گرایش کارگری باشد. باید حزبی برخاسته از محیط اعتراض کارگری و درگیر در آن باشد. ساختار اصلی و فعالیت اصلی‌اش باید متکی بر بخش پیشرو و کمونیست خود کارگران باشد. مسلم است که در این حزب انقلابیون کمونیست با هر خاستگاه طبقاتی جای دارند. اما ستون فقرات و بافت غالب آن را باید کارگران تشکیل بدهند و عرصه اصلی پراتیک حزب آنجا باشد که کارگران کمونیست و

حزبی در متن اعتراض کارگری با توده کارگران در برابر سرمایه و سرمایه‌دار قرار میگیرند.

ثانیاً، این بحث من تفاوت مهمی دارد با بحث کسانی که امروزه حزب را حزب "پیشاهنگ" طبقه تعریف میکنند. اختلاف من با این مقوله "پیشاهنگ" نیست. بلکه با درکی است که از آن وجود دارد. مدافعان این فرمولبندی در دوره ما سنتاً باز روشنفکران را سازمان میدهند و در این فرمول مجوزی برای ایجاد احزاب چپ غیر کارگری پیدا میکنند. برای اینها پیشاهنگ هنوز یک پیشاهنگ عقیدتی است و هنوز به قشر تحصیلکرده جامعه رجوع میکند. بحث من درباره پیشرو و رهبر عملی طبقه، آن کارگران کمونیستی را مبنا قرار میدهد که فی‌الحال بعنوان رهبران اعتراض کارگری ومبلغین و سازماندهان سوسیالیسم کارگری فعالیت میکنند. اینها باید ستون فقرات هر حزبی باشند که تحت نام کمونیست فعالیت میکند .

"چپ رادیکال" و کارگران

موانعی که بر سر راه ما، بعنوان حزب کمونیست ایران، برای تبدیل شدن به یک حزب عملاً کارگری قرار دارد، ساخته یک روند تاریخی طولانی است. اینها انعکاسی از جدائی تاریخی و عمومی چپ رادیکال ایران از طبقه کارگر است و همانطور که بارها و به اشکال مختلف تکرار کرده‌ام، هر پیشروی ما منوط به گسست فکری و سیاسی و عملی ما از این چپ رادیکال است. ما در این مسیر پیش رفته‌ایم. لذا در هر نقد از چپ رادیکال باید اینجا و آنجا تبصره‌هائی درباره تفاوتهای حزب ما با این جریان اضافه کنیم. من این تفاوتها را آخر بحث خواهم گفت، چرا که بنظر من هنوز سرنوشت حزب ما را نه این تفاوتها بلکه شباهت‌ها دارد رقم میزند. مساله عضویت کارگری و رابطه عملی حزب با کارگران یکی از آن مواردی است که ما داریم تاوان تمکین غیر انتقادی به باورها و تجارب پیشینه چپ غیر کارگری را پس میدهیم.

منظور من از چپ رادیکال در این بحث کل آن گرایشات شبه سوسیالیستی است که بدنبال شکست نیروهای سنتی اپوزیسیون ایران، جبهه ملی و حزب توده، و بویژه پس از تحولات اقتصادی که با اصلاحات ارضی در ایران صورت گرفت بوجود آمد. مشی چریکی و بعد خط۳ و در کنار آنها طیف وسیعتری از گروههای مائونیست و لیبرال چپ، اشکال سازمانی‌ای بودند که پیدایش این چپ رادیکال را نمایندگی میکردند. اما همینجا بگویم که چهارچوب عمومی بحث من در نقد رابطه چپ رادیکال با کارگران به محیط سیاسی ایران محدود نمیشود. این جریان در سطح جهانی، اگر از گروهائی بگذریم که در دوره‌های پیشتر از کمینترن فاصله گرفته بودند، از اواسط دهه ۵۰ میلادی بتدریج با نقد بااصطلاح خط رسمی کمونیسم که توسط حزب کمونیست شوروی نمایندگی میشد، شکل گرفتند. تروتسکیسم، مائونیسم و چپ نو سرچشمه‌های اصلی پیدایش این چپ رادیکال بوده‌اند. این جریانات امروز دیگر موضوعیت خود را از دست داده‌اند و به اضمحلال کشیده شده‌اند. از اواسط دهه ۶۰ تا نیمه دوم دهه ۷۰ دوره فعالیت و رونق این جریانات بود. اینها هم از نقطه نظر جدائی از طبقه کارگر خصوصیات مشابهی را با چپ رادیکال ایران دارند و طبعاً بر ذهنیت و پراتیک جریانات ایرانی تاثیر گذاشته‌اند. اما در تحلیل این جریانات باید به خاستگاه طبقاتی و محیط اجتماعی متفاوت آنها توجه داشت. چپ رادیکال در اروپای غربی و آمریکا عیناً حاصل و نماینده همان جنبش اجتماعی و مطالبات طبقاتی نبود که در ایران. به این دلیل من بحث خود را به چپ ایران محدود میکنم، بخصوص که این یکی از نظر فرمال و تقویمی رابطه مستقیم‌تری با تجربه حزب کمونیست ایران داشته است.

انزوای چپ رادیکال ایران از طبقه کارگر نه نیاز به اثبات دارد و نه اساساً میتواند مایه شگفتی باشد. این چپ در خلاء ناشی از شکست احزاب سنتی اپوزیسیون بورژوائی ایران، حزب توده و جبهه ملی، شکل گرفت که میان خود، آرمانهای قدیمی جناحهای چپ و راست بورژوازی نوخاسته ایران، رفرمیسم و ناسیونالیسم را نمایندگی میکردند. نقد چپ رادیکال به این احزاب سنتی اساساً نقدی بود بر رها شدن پرچم این آرمانهای بورژوائی توسط این احزاب و شیوه‌های مسالمت

کمونیت ۲۳۴

جویانه‌ای که آنها بیشتر برای تحقق این اهداف در پیش گرفته بودند. پیدایش چپ رادیکال حاصل بدست گرفته شدن همین پرچم توسط نیروهای اجتماعی دیگر و طبعاً در شرایط اقتصادی و سیاسی متفاوتی بود. مرکز ثقل مبارزه برای اصلاح سرمایه داری ایران و تامین استقلال سیاسی و اقتصادی از بورژوازی به خرده بورژوازی منتقل شد. این انتقال درعین حال حاصل روندهای فکری تعیین کننده‌ای در جنبش چپ در مقیاس جهانی و نیز تحولات بنیادی در اقتصاد سیاسی ایران بود. من اینجا نمیتوانم وارد این مباحث بشوم. همینقدر اشاره میکنم که اصلاحات ارضی و تحولات مهمی که در طی این پروسه در ساختمان اقتصادی ایران و بافت طبقاتی جامعه رخ داد اهمیت تعیین کننده‌ای در زوال احزاب سنتی، شکل دادن به این چپ جدید و سوق دادن آن به مطالبات رادیکال‌تر و شیوه‌های افراطی‌تر در مبارزه سیاسی داشت. در کنار این تحول اقتصادی، اوضاع جهانی جنبش بااصطلاح سوسیالیستی و بویژه پیدایش مائونیسم و نیز خلق‌گرانی ناسیونالیستی در آمریکای لاتین، که هریک به نحوی استراتژی ناسیونالیسم و رفرم در کشورهای تحت سلطه را تبیین میکردند، ماتریال لازم برای ترسیم سیمای سیاسی و نظری این چپ جدید را فراهم میکرد.

بهررو آنچه باید تاکید کرد اینست که چپ رادیکال ایران به این ترتیب اصولاً در کانون اعتراض کارگری زاده نشد و پا نگرفت. از نظر آرمانها و اهداف، این چپ گرایش خاصی به سوسیالیسم کارگری و لغو مالکیت خصوصی را نمایندگی نمیکرد. مبارزه ضد استبدادی، "عدالت اجتماعی" و "استقلال از امپریالیسم" همچنان درونمایه سیاسی آن را تشکیل میداد. از نظر عملی استخوانبندی این چپ، فعالیتش، کادرایش، حوزه‌های فعالیتش، زبانش، اولویتها و مشغله‌هایش و بالاخره اشکال مبارزاتی که پیشنهاد میکرد همه از همان طبقات اجتماعی غیرکارگری مسایه میگرفت که این‌چپ پرچم آرمانهایش را بلند کرده بود. من بعداً با تفصیل بیشتری به این ابعاد عملی بر میگردم و نشان میدهم که چگونه این چپ قیایی بود که به قالب تن روشنفکر ناراضی بورژوازی دوخته شده بود. همینقدر روشن است که جدا ماندن طبقه کارگر از این چپ طبیعی و اجتناب ناپذیر بوده است. در تمام طول دوران قبل از انقلاب ۱۳۵۷ حتی تماس قابل توجهی میان این چپ با اعتراض کارگری و محیط این اعتراض دیده نمیشود. بخش اعظم این چپ آشکارا این جدائی را تئوریزه میکند. مائونیست با دهقانش و چریک شهری با داستان مونتور کوچک و بزرگ و تبلیغ مسلحانه‌اش. انقلاب ۵۷ نخستین تلاقی واقعی و حضوری این چپ با کارگر بعنوان یک طبقه اجتماعی است. تاریخ دوره انقلاب تاریخ مسجل شدن این جدائی و لاجرم از صحنه خارج شدن این چپ رادیکال است.

اگر این چپ خود را مارکسیست مینامید دو دلیل اصلی داشت. اولاً، مارکسیسم از نظر اینها یک تئوری (و در واقع تنها تئوری معتبر) تحول قهرآمیز اوضاع موجود بود. ایده انقلاب به مارکسیسم گره خورده است و هرکس که در تمام طول تاریخ معاصر در پی تحول ناگهانی و قهرآمیز اوضاع، حتی برای عملی کردن اصلاحات کاملاً بورژوائی، بوده است بناچار جانی در سیستم فکری خود برای مارکسیسم باز کرده است. همانطور که گفتم مائونیسم و شبه مارکسیست‌های مکتب توسعه نیافتگی به اندازه کافی مارکسیسم را خلقی و ملی کرده بودند که بتواند توسط بورژوازی ناراضی کشورهای تحت سلطه اخذ بشود. این اوضاع البته امروز تغییر کرده و "مارکسیستهائی" که اینچنین به میدان آمده بودند دارند بسرعت صحنه را خالی میکنند. امروز دیگر برای روشنفکر کشور تحت سلطه‌نه مارکسیسم مد است و نه انقلاب. اما در دوره‌ای که چپ رادیکال ایران شکل گرفت مارکسیسم تنها روش کسب هر نوع اعتبار سیاسی بمثابه یک جریان رادیکال بود.

عامل دوم در چسبیدن این جریان به مارکسیسم، موقعیت طبقه کارگر در خود ایران و پاکذاری روز افزونش به صحنه سیاسی در جامعه بود. چپ رادیکال کارگر را ستون فقرات خلق خود تعریف کرده بود و گرچه نسبت به مطالبات و نیازها و آرمانهای مستقل این طبقه غیرحساس و لاقید بود، در مجموع خود را نماینده و مدافع

^[1]

حزب کمونیست و …

کارگر بعنوان بخشی از خلق میدانست. به درجه‌ای که این چپ در سیاست خود، حال با هر تبیینی، برای کارگر جا باز میکرد بهمان درجه ناگزیر مارکسیسم را نیز میبایست در تفکرش وارد کند.

در طول انقلاب کارگران به این چپ نزدیک شدند. اما فقط همین. کارگر مادام که جنبش انقلابی خودش سر و سامان ندارد، مادام که حزب ندارد، برنامه ندارد و خود بطور واقعی و بالفعل آلت‌رناتیو مستقلی در برابر قدرت سیاسی نساخته است، ناگزیر به رادیکالترین و چپ‌ترین جریانات موجود در جامعه چشم می‌دورزد. همین مکانیسم کارگران را در همه کشورها به جناح چپ بورژوازی متمایل میکند. علت این مساله روشن است. کارگر نه از سر ایده‌آل‌های تجریدی، بلکه با مطالبات واقعی و برای بهبود ملموس در زندگی خود به صحنه سیاسی پا می‌گذارد. موقعیت عینی او در تولید ناگزیرش میسازد که هر لحظه به امید حتی کوچکترین تغییرات میان حرکت‌های سیاسی انتخاب کند. اما این به معنای جای گرفتن این جریانات در متن اعتراض کارگری و تبدیل آنها به احزاب طبیعی کارگران نیست. چپ رادیکال ایران حتی این امید و این همسوئی سیاسی ناگزیر کارگر ایرانی با خود را نیز بکار نگرفت. افق ناسیونال رفرمیستی، مشغله ضد استبدادی، و ساختمان و بینش سازمانی روشنفکری و شبه آنارشیستی این چپ حتی اجازه نداد این جریانات توسط کارگران برای اعتراض اقتصادی و سیاسی بکار گرفته شوند.

خیلی‌ها وقتی تاریخ سوسیالیسم معاصر ایران و بویژه تاریخ عملکرد این سوسیالیسم در انقلاب ۵۷ را مینویسند، تاریخ این چپ رادیکال را دوره میکنند. واقعیت، اما، اینست که سوسیالیسم کارگری، بعنوان یک جنبش اجتماعی بالفعل در تمام طول حیات این چپ رادیکال در بیرون آن و مستقل از همه افت و خیزهای آن در جریان بوده است. مورخین تازه‌دوران رسیده چپ ایران، با الهام از ادبیات دو دهه قبل چپ اروپا و تحت تاثیر تحولات امروز در شوروی، شکست چپ رادیکال ایران را ناشی از عدم توجه آن به امر دموکراسی میدانند. اما در واقع کل چپ رادیکال چیزی جز یک دموکراتیسم ملی و رادیکال نبود. تمام لحظات حیات این چپ را مبارزه علیه سرکوب دموکراسی و بازپس گرفتن دستاوردهای دموکراتیک قیام بهمن توسط رژیم اسلامی میسازد. این چپ برای دموکراسی جنگید و خون داد. چپ رادیکال بدلیل انزوای خود **از سوسیالیسم کارگری و جنبش اعتراضی طبقه کارگر** شکست خورد. چپ رادیکال در حاشیه سیاست باقی ماند چرا که چیزی بیشتر از سوسیالیسم افشار حاشیه‌ای جامعه نبود. تاریخ این چپ تاریخ مبارزه دموکراتیک و ضد استبدادی است. تاریخ تحرک دانشجویان و روشنفکران جوان و پلمیک‌ها و جمع و تفریق‌های سازمانی اینهاست. این مبارزات بهرحال ارزش خود را برای طبقه کارگر دارد، اما تاریخ عمل مستقیم کارگری و سوسیالیسم طبقه کارگر نیست. تاریخ اعتصابات کارگری نیست. تاریخ پیدایش سازمانهای توده‌ای کارگران، خواباندن تولید، کشمکش بر سر دستمزد، پیدایش حوزه‌های فعالیت کمونیستی کارگری، پیدا شدن رهبران سرشناس در مبارزه اقتصادی و نظائر آن نیست. این اتفاقات که با ابعاد خیره کننده‌ای در کنار این چپ و در مقابل چشمان ناباور و بی اعتماد این چپ رخ میداد، خارج پراتیک اجتماعی این چپ باقی ماند. چپ رادیکال از "پیوند" با طبقه کار سخن میگفت، و به این ترتیب به انزوای خود اذعان میکرد، اما هرگز متوجه نشد که مساله نه بر سر پیوند "سوسیالیسم" با کارگران بعنوان یک قشر اجتماعی، بلکه بر سر ترک کردن مکان اجتماعی خویش و پیوستن به حرکت سوسیالیستی کارگری است که فی الحال در جامعه جریان دارد. حرکتی که عمل مستقیم کارگری را سازمان میدهد، اعتراضات و اعتصابات را میسازد،

رهبران کارگری را پرورش میدهد، خودآگاهی سوسیالیستی طبقه کارگر را رشد میدهد، کارگران را تا هر اندازه که میتواند، از محفل تا شورا، متحد نگه میدارد و مارکسیسم را علیرغم همه خشو زوائد و غامض اندیشی‌هائی که همین چپ رادیکال به آن آویخته است از زیر دست و بال بیرون میکند تا بکار ببرد. این جنبش ضعیف و

بی سر و سامان است. تحزب بخود نگرفته است و قدرت عظیم خود را بنمایش نگذاشته است. اما واقعی است. واقعی‌ترین سوسیالیسمی که در ایران وجود دارد.

جدائی چپ رادیکال از کارگران، و یا درست‌تر بگوئیم جدائی جنبش چپ رادیکال ایران از جنبش سوسیالیسم کارگری، یک جدائی همه جانبه و عمیق است. این یک جدائی نظری، برنامه‌ای، پراتیکی، و در یک کلمه **اجتماعی** است. اینها دو جنبش‌اند برای دو مجموعه تحولات اجتماعی مختلف، برای دو انقلاب مختلف، متکی بر طبقات اجتماعی مختلف. هر دو بالفعل و پراتیک‌اند. یکی نماینده سوسیالیسم و دیگری ظرف حرکت خودبخودی کارگری نیست. در واقع اگر سوسیالیسمی هست در اولی است. دومی تماما ظرف اعتراض ملی - دموکراتیک روشنفکر ناراضی ایرانی بوده است. مارکسیسم، بعنوان یک تینتر و تابلوی عمومی، و همینطور مجموعه‌ای از مطالبات سیاسی و اقتصادی فوری اینها را به هم ربط میدهد و نزدیک میکند. اما هم سنخ گرفتن اینها اشتباه است.

غیر کارگری بودن بافت چپ رادیکال بنابراین پدیده‌ای اجتناب ناپذیر بود که از ماهیت سیاسی و موقعیت طبقاتی آن ناشی میشد. این جریانات، همانطور که گفتم، نه از جنبش طبقه کارگر و از محیط اعتراض کارگری، بلکه در امتداد اپوزیسیون بورژوائی ناسیونالیست و ضد استبدادی شکل گرفته بودند. فعال بودن در درون طبقه کارگر و جنبش اعتراضی طبقه اصولا حالت طبیعی و متعارف موجودیت این جریانات نبود. چریک‌ها که اساسا با این پیش فرض که اختناق مانع تماس با کارگر است مشی خود را بنا کرده بودند. در جریان انقلاب، هنگامی که عامل اختناق نقش چندانی بازی نمیکرد، تحرک افشار تحصیلکرده و روشنفکر خرده بورژوا بار دیگر جنبش طبقاتی را برای این چپ تحت الشعاع قرار داد. همین امروز هم برای تمه این چپ رادیکال "دانشجو" هنوز شیپورچی و امید "انقلاب" محسوب میشود و کافی است دانشجویان فلان دانشگاه در اعتراض به قطع برق قاشق به قابلمه بکوبند تا جریاناتی نظیر راه کارگر به هیجان بیایند و روزنامه‌های خود را از تهنیت‌های پرشور به دانشجویان و "جنبش دانشجویی" پر کنند. بهرحال نکته اصلی اینجاست که این جدائی و بیگانگی با اعتراض کارگری اِبادا تصادفی نبود و صرفا جایگاه اجتماعی غیر کارگری این چپ را تاکید میکرد.

در بخش بعدی این نوشته به تفصیل به مکانیسم‌های مشخصی که باعث جدائی عملی و سازمانی کارگران از چپ رادیکال میشد میپردازم و در بخش آخر اقدامات مشخصی را که ما باید در سطوح مختلف برای گسترش عضویت کارگری در حزب کمونیست به آن دست بزنیم بطور خلاصه ذکر میکنم.

حزب کمونیست و عضویت کارگری

قسمت دوم

در بخش قبل گفتم که جدائی عملی کارگران از احزاب چپ رادیکال ایران و غلبه روشنفکران و تحصیلکردگان در این سازمانها اِبادا تصادفی و یا ناشی از سیاست‌های عضوگیری نادرست و غیره نیست. بلکه ریشه در جدائی تاریخی و اجتماعی چپ رادیکال ایران از طبقه کارگر و جنبش کارگری دارد. اعتراض کارگری حوزه طبیعی فعالیت و موجودیت این چپ را تشکیل نمیداده و اهداف سیاسی، آرمانهای اجتماعی و اشکال مبارزاتی این چپ با موجودیت اجتماعی و نیازهای سیاسی کارگر به مثابه یک طبقه معین اجتماعی هم سنخ و سازگار نبوده است. در این بخش می‌خواهم به آن مکانیسم‌هائی که این واقعیت وسیع اجتماعی را در سطح عملی منعکس میکند و کارگران راه، حتی آنجا که موضوع کار این تشکیلاتها قرار میگیرند، از این سازمانها و از عضویت در آنها دور نگاه میدارد، اشاره کنم.

مبارزه اجتماعی یا فعالیت سازمانی

قبلا اشاره کردم که چپ رادیکال ایران با شکست نیروهای سنتی اپوزیسیون بورژوائی، جبهه ملی و حزب توده، پیدا شد. این چپ جدید، جریانات سنتی را نقد کرد. در تئوری تاکید جدی‌تری بر سوسیالیسم و مارکسیسم بعنوان یک مکتب گذاشته

شد. از نظر سیاسی لبه انتقاد ضداستبدادی و ناسیونالیستی تیزتر شد. در عمل سیاسی، روش‌های مسالمت‌جویانه جریانات سنتی به نفع مبارزه قهرآمیز و زیرزمینی کنار گذاشته شد. به این ترتیب بخشی از اپوزیسیون بورژوائی در ایران رادیکالیزه شد. اما در این میان تحول اساسی دیگری نیز اتفاق افتاد که این چپ جدید را از سنت‌های سیاسی‌ای که منشاء اولیه آنرا تشکیل میدادند، متمایز میساخت. جریانات سنتی جریاناتی اجتماعی بودند. نه فقط جبهه ملی، که اساسا ائتلاف گل و گشاد و گسترده‌ای از نیروهای متنوع اپوزیسیون بورژوائی بود، بلکه حزب توده نیز که از نظر تشکیلاتی متعین‌تر و سازمانیافته‌تر بود، کانون و تسمه نقاله مبارزه افشار واقعی در جامعه بودند. چپ جدید چنین خصلتی نداشت. چپ رادیکال ایران به مثابه مجموعه‌ای از سازمانها و گروه‌های زیر زمینی و غیر قانونی شکل گرفت که مبارزه سازمانی ویژه‌ای را پیش میبردند. این سازمانها نماینده و سازمانده جنبش‌های اجتماعی نبودند. برای این سازمانها تحرک سیاسی طبقات و افشار اجتماعی، در درجه اول جنبش دانشجویی و سپس جنبش کارگری، حرکتی خارج حیطه پراتیک سازمان بودند که سازمان میبایست در روند مبارزه خود با آنها "پیوند" برقرار نماید. بجای سنت‌های اجتماعی حزب توده و جبهه ملی، سازمان‌هائی پیدا شدند که نه با موقعیت اجتماعی‌شان، بلکه با مشخصات تشکیلاتی‌شان تعریف میشدند. این خصلت غیر اجتماعی و جایگزین شدن **سازمان** بجای نیروهای طبقاتی و اجتماعی در صحنه سیاسی، برای چپ رادیکال اجتناب ناپذیر بود. چرا که این سنت حاصل رادیکالیزه شدن بخشی از فعالین سیاسی آن طبقاتی بود که خود در صحنه اجتماعی نه فقط رادیکال نبودند، بلکه بدنبال اصلاحات ارضی دهه چهل رسما در نظام سیاسی محافظه کار موجود چهارچوب سیاسی مناسب برای رشد اقتصادی را یافته بودند.

شئوه عروج این چپ جدید مهر خود را بر خصوصیات سازمانی و عمل سیاسی این جریانات کوبیده بود. ترویج اعتقادات تازه یافته شبه مارکسیستی، تبلیغ و تهییج علیه استبداد و امپریالیسم، و اکسیون به نیروی اعضاء و ایستگان تشکیلاتی، خطوط اصلی پراتیک این چپ جدید را ترسیم میکرد. جریانات سنتی سازمانده اعتراض اجتماعی بودند. چپ جدید، منزوی از حرکات اجتماعی، اعتراض سازمانی را به شکل وجودی خود تبدیل کرد. دو تبیین اساسی برای توجیه این خصلت غیر اجتماعی در درون این چپ وجود داشته است. دو تبیین که در عین حال متضمن تحریف برخی از مفاهیم پایه‌ای مارکسیسم و سوسیالیسم کارگری بوده است. اول، مقوله "سازمان انقلابیون حرفه‌ای"، و دوم، "پیوند" سوسیالیسم با جنبش طبقه کارگر. چپ رادیکال موقعیت منزوی و غیر اجتماعی خود را موقعیتی انتقالی میدید. استدلال میشد که آنچه بوجود آمده است سازمان‌هائی از "انقلابیون حرفه‌ای" است. پیوند این سازمانها با طبقه کارگر و جنبش کارگری امری مربوط به آینده است. مشکل اینجاست که هیچیک از این مفاهیم در سنت مارکسیستی به این شیوه بکار نرفته‌اند. سازمان انقلابیون حرفه‌ای، که جزء مهمی از تئوری حزب لنینی است، به سازمان حرف‌های و تمام وقت یک حزب اجتماعی کارگری اطلاق میشود. وجود یک جنبش سوسیالیستی کارگری، وجود کانونهای محلی برای اعتراض سوسیالیستی کارگر، پیش شرط وجودی یک سازمان انقلابیون حرفه‌ای کمونیستی است. نمیتوان جدا از این سنت مبارزاتی، بدون رابطه عملی با آن، و با ماتریال انسانی بیگانه با این محیط مبارزاتی بدوا در گوشه‌ای "سازمان انقلابیون حرفه‌ای" برای سوسیالیسم کارگری درست کرد و بعد به فکر "پیوند" افتاد. در مورد خود این مقوله "پیوند" پیش از این صحبت کرده‌ایم. صحبت بلشویک‌ها در ابتدای قرن بر سر پیوند یک "سازمان" با توده‌ها نبود، بلکه بر سر جا باز کردن سوسیالیسم به مثابه یک سنت فکری و مبارزاتی در درون طبقه کارگر روسیه بود. این امر در انتهای قرن نه فقط در هر کشور سرمایه‌داری متحقق شده، بلکه سوسیالیسم کارگری بعنوان یک سنت اعتراضی به یک جریان معتبر در درون طبقه کارگر

بسیاری از کشورها و از جمله ایران تبدیل شده است. بنابراین تزه‌ای "سازمان انقلابیون حرفه‌ای" و "پیوند" برای چپ جدید تنها پوششی برای استتار یک موقعیت دردناک سیاسی و اجتماعی است. این واقعیت که موجودیت این

جریانات موجودیتی سازمانی و فرقه‌ای است. پراتیک سیاسی این جریانات منحصر به پراتیک ترویجی، تبلیغی و اکسیونی اعضاء آنهاست. مبارزه اجتماعی با فعالیت سازمانی جایگزین شده است.

سازمان و کارگران

سازمان غیر اجتماعی هم بالاخره در جامعه قرار دارد و با افشار و طبقات اجتماعی روبروست. هرچند که نمونه‌هائی مانند مجاهدین خلق و شاخه‌هائی از سنت فدائی گواه آنند که سازمان میتواند حتی مواجهه مادی خود با جامعه را نیز به حداقل برساند و خود سازمان را به مینیاتور و کاریکاتوری از جامعه تبدیل کند که افراد در واقع در آن زندگی میکنند، مصرف میکنند، طبقات دارند و غیره. بهرحال امروزه از این نمونه های افراطی در درون چپ به معنی اخص کلمه کمتر یافت میشود. چپ بهرحال با کارگر بعنوان یک قشر اجتماعی روبرو میشود. در سنت چپ غیرکارگری، کارگر در دو قامت متفاوت در برابر سازمان قرار میگیرد. اول بعنوان یک قشر و طبقه اجتماعی و دوم بعنوان یک فرد. چپ رادیکال، کارگر را در قامت اجتماعی‌اش بصورت جمع عددی افراد و نهایتا بصورت یک "صنف" درک میکند. عبارات دیگر برای اینها کارگر بعنوان یک طبقه و بعنوان پدیده‌ای در بیرون سازمان فاقد سیمای اجتماعی و سیاسی است. در مورد دو قطبی سازمان- توده‌ها پیش از این به تفصیل صحبت کرده‌ام. توده‌ها برای سازمان بیشکل و خام‌اند، فاقد حیات سیاسی و تاریخ‌اند، جامد و ایستا هستند و ایجاد هر نوع شکل‌بندی سیاسی در دل آنها از مجرای سازمان ممکن میشود. در ظرفیت فردی نیز کارگر فاقد یک سیمای اجتماعی است. اتمی انسانی است که مانند هر فرد دیگر از هر قشر اجتماعی دیگر برمبنای رابطه‌ای که با سازمان دارد معنی میشود و هر خصلت سیاسی و مبارزاتی خود را مانند سایر اعضاء سازمان از خود سازمان میگیرد. عبارت دیگر کارگر، چه آنجا که در بیرون سازمان بعنوان یک طبقه در نظر گرفته میشود و چه آنجا که بعنوان یک عضو و فعال سازمانی نگریسته میشود خصوصیات و مشخصات اجتماعی خود را از دست داده است. در بیرون سازمان طبقه به صنف تنزل داده میشود و در درون سازمان فرد کارگر نه بعنوان عنصری از یک طبقه و یا حتی صنف، بلکه بعنوان سلولی از تشکیلات معنی و موجودیت پیدا میکند. سازمان خصلت غیر اجتماعی خود را در ذهن و در شیوه نگرش خود به کارگر تسری میدهد. کارگر دوشخصیتی میشود. کارگر بعنوان فرد، که باید اندیشه و عمل سازمان را بپذیرد، به آن بپیوندد و مانند هر عضو دیگر ظرفیت‌هایش را بعنوان یک فرد در خدمت نقشه و اکسیون سازمان قرار بدهد، و کارگر بعنوان بخشی از جامعه، بعنوان یک صنف، که باید برای منفعت صنفی خود مبارزه کند.

در واقع هر چه سازمان غیراجتماعی‌تر و فرقه‌ای‌تر باشد، تلقی‌اش از کارگر صنفی‌تر و غیر سیاسی‌تر است. هرچه سازمان فرقه‌ای‌تر و اکسیونیست‌تر است، سیاست کارگری‌اش سندیکالیستی‌تر و صنفی‌تر است. اما نکته جالب توجه تلقی چپ رادیکال فرقه‌ای از سندیکا و سندیکالیسم است. کارگر برای اینها صنف است و در نتیجه سندیکالیسم را تمایل "غریزی و خود بخودی" کارگر بطور کلی تلقی میکنند و نه یکی از سنتهای متنوع مبارزاتی در درون جنبش کارگری. این فرق سندیکالیسم اینها با حزب توده در دروه قبل از ۱۳۳۲ است. حزب توده خود بعنوان یک سنت حزبی متکی به جریان سندیکالیستی در درون طبقه بود. سندیکالیسم کارگری را بخود جلب کرده بود. بخشی از پراتیک خود حزب توده سندیکا سازی بود. اما برای چپ جدید سندیکالیسم ابزار تحیبب و جلب توجه کارگر بعنوان یک صنف است. کار خود این چپ نیست. درست همانطور که به دهقان زمین وعده میدهند، به کارگر سندیکا وعده میدهند. جریاناتی که وقتی پای جنبش دانشجویی به میان میاید اصرار دارند که خطوط سیاسی مختلف در این جنبش حتما باید تفکیک ایدئولوژیکی و تشکیلاتی خود را روشن کرده باشند، در قبال کارگر جز اعلام وفاداری به ایده سندیکا، که آنها آن را ایده‌آل کارگر بعنوان یک صنف میدانند، کاری ندارند که بکنند. و باز جالب اینجاست که بدرجه‌ای که کارگر بعنوان یک طبقه

حزب کمونیست و …

به میدان آمده است و مبارزه میان خطوط در میان خودش و وجود یک زندگی سیاسی در درون طبقه را به نمایش گذاشته است، خط مشی چپ رادیکال در قبال تشکل‌های توده‌ای کارگران دستخوش نوسان شده است. وقتی کارگر در انقلاب ۵۷ فعال میشود و سنت مبارزه شورائی در درون طبقه دست بالا پیدا میکند، چپ به این الگو ابراز وفاداری میکند و تا کارگر به عقب رانده میشود، مجدد "شورائی‌های سابق" در چپ غیر کارگری به خط مشی تعظیم و تکریم لفظی در قبال سندیکا رجعت میکنند.

خلاصه کلام اینکه کارگر بعنوان یک طبقه در بیرون محدوده سازمانی عرصه‌ای از فعالیت سازمانگرانه چپ جدید نبوده است. این چپ نماینده سیاسی و ابزار حزبی هیچ گرایشی در درون جنبش طبقاتی نبود. لذا حتی آنجا که کارگر از قلمرو کار توده‌ای و طبقاتی به این چپ جلب میشود و با این چپ سازمان پیدا میکند، بدوا موقعیت اجتماعی خود بعنوان یک فعال جنبش اعتراض طبقاتی را از دست میدهد. ممکن است کارگر برای مدتی در همان محیط فعالیت سابق خود در درون جنبش کارگری بماند. اما نقش او بتدریج و بطور اجتناب ناپذیری عوض میشود. بجای فعال جنبش سندیکائی، "کارگر سازمانی" بتدریج به گزارشگر ویژه سازمان، مامور پخش، و یا به مامور جذب عناصر جدید برای سازمان تبدیل میشود.

به این ترتیب در نقد عضویت کارگری در سازمان‌های چپ غیرکارگری باید بهرحال به رابطه فردی کارگر با سازمان دقیق بشویم چرا که این تنها شکلی است که سنت چپ غیرکارگری کارگر را با خودش سازمان میدهد و بعبارت دیگر "بعضویت میپذیرد".

همینجا میتوان اولین اختلاف بنیادی‌ای را که میان سنت کمونیسم کارگری با چپ رادیکال در امر عضوگیری کارگران وجود دارد مشاهده کرد. برای کمونیسم کارگری و احزاب کمونیستی کارگران، عضوگیری افراد به حزب چیزی جز جریان انتخاب بهترین عناصر مبارزه طبقاتی و کارگری به حزب پیشتاز و سازمانده این مبارزه نیست. عضویت در حزب یعنی قرار گرفتن کارگر فی‌الحال مبارز و درگیر اعتراض کارگری در یک سازمان با برنامه و هدفدار سوسیالیستی کارگران و تبدیل شدنش به عنصری از یک حرکت متحدانه و آگاهانه. عضویت در حزب نقطه شروع مبارز شدن کارگر نیست. برعکس، حزب کمونیست کارگری حزب متشکل کننده کسانی است که فی‌الحال در یک مبارزه اجتماعی در حال جریان میان کارگر و سرمایه‌دار درگیرند و نقش پیدا کرده‌اند.

برای چپ رادیکال تاکنونی عضویت، حتی عضویت کارگران، معنای دیگری دارد. قبلا گفته‌ام که چگونه سوسیالیسم رادیکال غیر کارگری مبارزه طبقاتی عینی و اجتماعی بیرون خودش را نمیبیند. مبارزه با عضویت فرد در سازمان شروع میشود. وظیفه سازمانی موجودیت سیاسی فرد را تعیین و تعریف میکند. در این سنت، این عضویت و پیوستن به **تشکیلات** است که قرار است به مبارزمجوئی فرد خصلتی اجتماعی بدهد. انسانها نه با هویت مبارزاتی‌شان در جامعه، مثلا اینکه فلانی فعال شورای فلان کارخانه است، آژیتاتور کارگری در فلان واحد است، رهبر فلان اعتصاب بود، نماینده کارگران در فلان سال بوده و غیره، بلکه با تعلق تشکیلاتیشان تعریف میشوند، بعنوان فدائی، پیکاری، راه کارگری، رزمندگانی و غیره. این سازمان است که برای فرد محیط فعالیت سیاسی تعریف میکند و با قرار دادن او در یک تقسیم کار سازمانی به فعالیت او رنگ اجتماعی بودن میزند. در سنت چپ رادیکال غیرکارگری، سازمان مجرای مبارزه اجتماعی برای فرد است. برای کمونیسم کارگری، حزب سازمانده و هدایت کننده مبارزه اجتماعی‌ای است که در متن جامعه در جریان است، مبارزه وقفه ناپذیر کارگر علیه سرمایه و سرمایه‌دار.

این تفاوت، خودش را بروشنی در سیاست‌ها و روش‌های انتخاب عضو در این دو سنت نشان میدهد. کمونیسم کارگری خود گرایشی در دل یک جریان مبارزه و اعتراض طبقاتی است و لذا

بهترین، فعال‌ترین و پرنفوذترین عناصر این مبارزه را بخود جلب میکند. سازمان چپ غیرکارگری، در مقابل، مستقل از طول و عرض خود، فرقه‌ای است که نقطه شروع مبارزه برای فرد است، و لذا عناصر متناسب با مشخصات **درونی** خود را انتخاب میکند. برای کمونیسم کارگری، عضو جدید یک انسان و یک مبارز فی‌الحال اجتماعی و فی‌الحال درگیر مبارزه است. برای چپ غیر کارگری عضو جدید انسانی مجرد و فاقد پیشینه با خواص فردی قابل استفاده برای سازمان است. یک اتم است که تازه با ورود به سازمان و در ترکیب با اتم‌های مشابه قادر به نوعی فعالیت دسته جمعی میشود. کمونیسم کارگری لاجرم به آن جنبش اجتماعی که خود به آن تعلق دارد نگاه میکند و میکوشد فعالین آن را به خود جلب کند، چپ رادیکال غیر کارگری به جامعه بطور کلی و به مجموعه اتم‌های انسانی حاضر در این جامعه نگاه میکند و دنبال افراد مستعد برای پذیرش تفکر سازمان، قالب‌های مبارزه سازمان و وظایفی که سازمان تعریف کرده است میگردد. هر سازمان و هر سنت مبارزاتی بهرحال عضو و فعال خود را انتخاب میکند. تفاوت اینجااست که برای کمونیسم کارگری و حزب کمونیست کارگران، بخش مهمی از این انتخاب فی‌الحال در متن مبارزه کارگری انجام شده است. عضویت برای این سنت اتحاد یک مبارز دیگر امر کارگران در حزب سیاسی طبقه برای پیشبرد نقشه مشترک است. برای چپ غیر کارگری تمام این انتخاب توسط سازمان و با ملاک‌های سازمان صورت میگیرد و عضویت فرد به معنای ورود او به عرصه پراتیکی و آکسیونی مورد نظر تشکیلات است.

بافت غیر کارگری: توجیهاات و واقعیات

تا اینجا معلوم شد که در بحث عضویت کارگری و چپ رادیکال باید کلا مساله رابطه اجتماعی سازمان با طبقه کارگر و انتظار متکی بودن سازمان به گرایش مبارزاتی‌ای در درون خود طبقه را کنار گذاشت و به رابطه فرد کارگر با سازمان پرداخت. وقتی به بحث عضویت کارگری و حزب کمونیست برسیم، ناگزیر باید اساسا به این رابطه اجتماعی بپردازیم. اما تا آنجا که به چپ رادیکال برمیگردد، مساله تماما بر سر چند و چون عضویت **احد** کارگر در این سازمانها و بعبارت دیگر مساله بافت طبقاتی خود **سازمان** است.

غیر کارگری بودن بافت سازمانهای چپ رادیکال چیزی نبود که بر خود اینها پوشیده باشد. این واقعیت، و یا بعبارت دیگر این تناقض آشکار میان رابطه‌ای که سازمان روی کاغذ با پرولتاریا برقرار کرده است و جدائی عملی‌ای که در جهان واقعی از کارگر دارد، بطرق مختلف در سیستم فکری گرایشات مختلف چپ رادیکال توجیه شده است. اگر این توجیهاات را، که در سنتهایی نظیر مشی چریکی، لیبرالیسم چپ، تروتسکسیم و غیره علنا تئوریزه شده است، بشکافیم به چند مولفه اصلی در آنها برمیخوریم. اول مساله اختناق و سرکوب سیاسی است. عموما گفته میشود که سرکوب سیاسی مانع تماس وسیع سازمان با کارگران است، کار با سازمان کمونیستی را برای آنها مخاطره آمیز میکند، روی آوری کارگران به سازمان سوسیالیستی مستلزم وجود درجه‌ای دموکراسی و فضای دموکراتیک در جامعه است و غیره. باید پرسید چرا اختناق این تاثیر را بر روشنفکران ندارد؟ چرا این اختناق مانع تشکیل دهها سازمان باصطلاح کمونیست متشکل از دانشجویان و تحصیلکردگان نشده است؟ و چرا کارگران، با کمیت چندین صد برابرشان در جامعه نتوانسته‌اند معادل روشنفکران طبقات غیر کارگر آدم "خطر کن" و بدرد بخور برای این سازمانها از خود بیرون بدهند. بهانه دیگر، مساله نقش تئوری و آگاهی در مبارزه کمونیستی است. گفته میشود کمونیست بودن و در سازمان کمونیستی عضو شدن نیازمند سطح بالائی از آگاهی سیاسی و درک تئوریک سوسیالیسم است و ظاهرا روشنفکران در موقعیت مساعدتری برای کسب این ملزومات قرار دارند. باز اینجا سوالی که مطرح میشود اینست که مگر آگاهی با وجود اجتماعی فرد رابطه ندارد؟ چطور است که میلیونها انسان که در موقعیت اجتماعی‌ای قرار گرفته‌اند که تئوری سوسیالیسم قراراست زبان حال آن و بیان اعتراض آن باشد آن تعداد انسان آگاه سیاسی از خود بیرون نمیدهد که همین سازمانهای سوسیالیستی موجود را پر کند؟ چطور

است که تئوری سوسیالیسم اساسا توسط بخشهایی اتخاذ شده است که وجود اجتماعی‌شان و موقعیت عینی‌شان پذیرش آنرا ایجاب نمیکرده است و آن میلیونها انسانی که بحکم موقعیت عینی‌شان به این تئوری نیاز دارند و این تئوری مال آنهاست قادر به درک و پذیرش آن در یک مقیاس وسیع نیستند؟ بهانه دیگر وجود گرایشات غیر سوسیالیستی حاکم بر کارگران است. ظاهرا سازمان چپ رادیکال درست بدلیل رادیکالیسمش از کارگران منزوی مانده است! از این مینالند که کارگران تحت نفوذ سندیکالیسم یا احزاب فرمیسیت قرار دارند، مذهبی‌اند، و غیره. باز هم باید پرسید که روشنفکران طبقات دارا چه خاصیت ویژه‌ای دارند که بسادگی نفوذ افکار و آراء حاکم بر جامعه را، که با موقعیت عینی خود آنها و منفعت مادی آنها بعنوان افراد معین خوانائی بیشتری هم دارد، از خود میتکانند و کارگران از چه نقیصه مادرزادی برخوردارند که جدا کردن آنها از این گرایشات و افکار این چنین دشوار است؟

این بهانه‌ها، که هر یک از سنتهای چپ رادیکال به فراخور حال خود چند تا از آنها را در آستین دارد، بیش از آنکه بتوانند علل دوری کارگران از چپ رادیکال را توضیح بدهند، خود شواهد دیگری هستند از نگرش غیرکارگری این جریانات به مبارزه طبقاتی و سیاسی و حتی به تئوری سوسیالیسم. در عین حال اینها سرنخ یک درک درست از مساله رابطه، یا در واقع بی رابطه‌گی، چپ رادیکال و کارگران را بدست میدهند. واقعیت اینست که سازمانهای چپ رادیکال تاکنونی مشخصات تئوریکی خاص و نحوه زیست و فعالیت سیاسی و تشکیلاتی خاصی داشته‌اند که امکان استفاده از آنها را بعنوان ابزار مبارزه و اتحاد به کارگر نمیدهد.

ملاکها و مکانیسمهای جذب و دفع

بافت غیرکارگری چپ رادیکال گواه اینست که کارگر حتی بعنوان یک فرد، عنصر و ماتریال انسانی مناسبی برای ساختمان تشکیلاتی سازمانهای این سنت نیست. مکانیسمها و ملاکهای جذب و دفع افراد علیه کارگر و به نفع تحصیلکردگان جوان طبقات مرفه و نیمه مرفه در جامعه کار میکند. این مکانیسمها کدامند؟

شروط کلاسیک عضوگیری احزاب کمونیست را بیاد بیاوریم: پذیرش برنامه، اساسنامه، و کار کردن در یک ارگان تشکیلاتی. اینها شرایط کاملا اصولی و درستی است. اما این شرایط نه یک رابطه حقوقی صرف میان فرد و سازمان، بلکه یک رابطه واقعی و اجتماعی را بیان میکنند. این شروط بیان فشرده این واقعیت است که فرد باید اهداف و آرمانهای ناظر بر سازمان را بپذیرد، روش فعالیت و زندگی سیاسی سازمان در جامعه و موازین و مناسبات درونی سازمان را تأیید کند و خود را با آن وفق بدهد و بالاخره آن وظایف معینی را که برنامه و نقشه فعالیت سازمان جلوی پایش میگذارد به پیش ببرد. بعبارت دیگر فرد باید با سازمان از نظر سیاسی و عملی از یک جنس باشد. چپ رادیکال ایران عمدتا فاقد برنامه و یا اساسنامه مدون بود. این تازه دارد این اواخر میان بقایای این جریانات مد میشود. اما بهرحال، در غیاب برنامه و اساسنامه مدون هم چپ رادیکال مکانیسمهای ویژه خود برای شناختن عناصر از نظر فکری و عملی مناسب برای خود را داشته است. مکانیسمهای دیگری، بعضا ارادی و آگاهانه و بعضا خودبخودی و اجتماعی، همان شروط اصلی را در برابر افراد قرار میداده‌اند. آنچه که ما باید تشخیص بدیم اینست که چگونه این مکانیسمها افراد را از نظر فکری و عملی فیلتر میکنند و چگونه بویژه ورود کارگر به این تشکیلاتها را دشوار و غیر محتمل میسازند.

هر سنت سیاسی خواه ناخواه تصویر و شمایی از یک مبارز نمونه بدست میدهد. اهداف یک سازمان سیاسی، روش مبارزه‌اش، اخلاقیاتش، زبان و مشغله‌اش و غیره تصویری عمومی از سازمان و تپیی از انسانها که میتوانند در آن جای بگیرند بدست میدهد. شخصیت پردازی‌ای که هر سنت از قهرمانان خود بعمل میاورد، خطوط چهره فردی و سیاسی یک عضو نمونه را بصورت یک الگو متعین میکند و در برابر جامعه قرار میدهد. بنابراین مساله عضویت فرد در سازمان از این سؤال شروع نمیشود که آیا فرد اهداف و عمل سازمان را میپذیرد یا نه، بلکه از این شروع میشود که کلا چگونه انسانهایی بحکم

کمونیست ۲۳۴

شرایط اجتماعی، خود **قادرند** این اهداف و روشها را بپذیرند و خود را به شمایل عضو نمونه شبیه کنند. برای مثال سنت فدائی قبل از انقلاب با نوع معینی از انسان تداعی میشود. سنت مائوئی، سنت سوسیال دموکراسی، سنت تروتسکیستی و غیره نیز هر یک الگویی از یک فعال نمونه دارند. وقتی در خطوط سیمای این مجسمه‌های سیاسی دقت میکنید، بتدریج متوجه شباهتهای آنها با اقشار اجتماعی میشوید که این سازمانها را از درون خود بیرون داده‌اند. در پس تصویر اساطیری و ایده‌آلیزه قهرمان و الگو، انسانهای واقعی را میبینید که در مکان اجتماعی و تولیدی واقعی ایستاده‌اند. پشت عنصر فدائی، با ازخود گذشتگی‌اش، با بیصبری سیاسی‌اش، با نفرتش از استبداد، با بی اعتمادی‌اش به نیروی طبقات اجتماعی و با رسالتی که در عوض برای خود بعنوان قهرمان قائل است، و غیره، چهره دانشجویان فنی و صنعتی را تشخیص میدهید که قهرمانانه آینده تضمین شده فردی خود را برای خدمت به خلق رها میکنند. عنصر فدائی دوران شاه سمبل رشد وجدان اصلاح طلبانه در میان جوانان تحصیلکرده و امیدهای آینده بورژوازی است. پشت نهضت آزادی و مجاهد خلق دو نسل از اعتراض بازار را می یابید، با همه محلی‌گرانی، عقب‌ماندگی اخلاقی و دوری از مدرنیسم که در این نهاد سنتی جامعه جای خوش کرده است. پشت تروتسکسیم و لیبرالیسم چپ ایرانی، بی هیچ دشواری میتوان چهره روشنفکر آشنا با فرهنگ اروپای غربی و خجل از خاستگاه جهان سومی خویش را دید. سنتهای سیاسی‌ای که در این اقشار جامعه ایران پا گرفته‌اند، و مجموعا چپ رادیکال دوره معاصر را شکل داده‌اند، بیشک از پیکره قشر اجتماعی که از آن برخاسته‌اند و از زندگی متعارف این اقشار فاصله میگیرند. اما نهایتا گریزی ندارند جز اینکه روشی متناسب با مبارزه این اقشار، روشی ملهم از افق اجتماعی و ظرفیتهای مادی این اقشار، در پیش بگیرند. زندگی سیاسی و روشهای مبارزاتی این جریانات بناگزریر با وجود اجتماعی قشری که در آن پا گرفته‌اند تناسب مییابد.

این تصویر از پیشی از "انسان مناسب" برای هر سنت مبارزاتی بطرق مختلف به جامعه الفاء میشود و آگاهانه و یا بطور خود بخودی مکانیسمهای جذب و دفع سازمانها در رابطه با افراد را شکل میدهد. سازمان با این مکانیسمها عناصر مناسب بحال خود را جذب میکند و آنها را که نمیخواهد دفع میکند. در بسیاری موارد الگوی سازمان از عضو مناسب چنان زنده است و توسط جامعه شناخته شده که از پیش مانع نزدیکی حتی تصادفی افراد نامتجانس با سازمانها میشود. من مطمئتم در ۵ سال گذشته حتی یک کارگر ایرانی هوس تماس گرفتن با جریان "مبارزه مسلحانه هم استراتژی و هم تاکتیک" و یا "سربرداران" را نکرده است. در درون سازمان، همین مکانیسمها، انسانها را مطابق سنت مبارزاتی و الگوی فعالیت خود مدام فیلتر میکنند. محصل همه اینها اینست که سازمان بعنوان بخشی از سنت مبارزاتی یک قشر و طبقه معین اجتماعی مداوما باز تولید میشود. این روش مبارزاتی و زندگی سیاسی سازمانها و احزاب سیاسی است که عملا معلوم میکند چه الگویی از فعالین سیاسی بدرد آنها میخورد، و لذا فعالین کدام قشر اجتماعی باید در آنها جای بگیرند. اگر به مولفه‌های مختلف زندگی و فعالیت سیاسی چپ رادیکال ایران دقت کنیم، آن مکانیسمهای عملی‌ای را که کارگر را از آنها دور نگاه میدارد بروشنی میبینیم. این را میبینیم که چگونه کارگر ماتریال طبیعی و مناسبی برای استفاده در شالوده و ساختمان تشکیلاتی این جریانات نیست.

ملاک عقیدتی: مساله تئوری و پذیرش برنامه

بنظر من اولین مانع نزدیکی کارگران به سازمانهای چپ رادیکال را باید اینجا جستجو کرد. هم مضمون نظریات تئوریک این جریانات و هم جایگاه تئوری بطور کلی برای آنها، کارگر را از آنها دور نگاه میدارد. از نظر مضمونی تئوری برای این جریانات، همانطور که گفتم، توجیه نظری اهداف اجتماعی و مبارزه سیاسی‌ای بود که فی‌النفسه محتوانی غیر کارگری داشت. این در درجه اول محتوا و مضمون تئوری این جریانات است که آنرا برای کارگر غیر قابل فهم و غامض میکند. مانیفست کمونیست، تئوری مارکس درباره ریشه‌های استثمار در جامعه سرمایه‌داری، تئوری حزب کارگری، تئوری

^[1]

انترناسیونالیسم کارگری، تئوری مارکسیستی دولت و نظایر آن طبعاً برای کارگر قابل فهم است، متون کلاسیک مارکسیستی برای ترویج در محافل کارگری حتی غالباً نیازی به ساده شدن ندارند. یک ترجمه روان در بیشتر موارد کفایت میکند. اما فهم تقسیم بورژوازی به خوب و بد، فهم تئوری دستبندی خرده بورژوا به لایه‌های مختلف، فهم خواص سرمایه‌داری غیر وابسته، فهم تضاد ساواک و شهربانی، فهم انقلاب شش مرحله‌ای آنهم به پشتوانه "درباره تضاد" مانوتسه دون، و خلاصه فهم تمام اراجیفی که به اسم مارکسیسم از کارخانه‌های فکری بورژوازی و کارگاههای خرده بورژوازی روانه بازار عقاید میشود، برآستی به ذهن مبهمین، ابهام‌تراش و دنبانددیده روشنفکر بورژوا و خرده بورژوا احتیاج دارد. قانع کردن کارگر به اینکه باید برای اینها جان خود را برکف بگیرد بطور قطع کار بسیار دشواری است. چپ رادیکال با این واقعیت مواجه است که حتی وقتی این آرمانها را به زبان خردسالان بیان میکند، حتی وقتی تئوری را به حکمت عامه تنزل میدهد، باز کارگر آن را نمیفهمد. مساله بر سر خصلت غیرکارگری این تئوری و ناخوانائی آن با امر کارگر است. رشد آگاهی سیاسی کارگر باعث دوری از این تئوریه‌ها و از سازمانهای متکی بر آنها میشود. چپ رادیکال بنا به تعریف نمیتوانست کارگر آگاه به منافع طبقاتی را جلب کند، چون خود به یک چنین آگاهی **طبقاتی** متکی نبود. مستقل از مضمون و محتوای تئوری، روش برخورد چپ رادیکال به تئوری، و جایگاه تئوری برای این جریانات، بسهم خود مانع دیگری در برابر کارگران قرار میدهد. سازمانهای چپ رادیکال عموماً سازمانهایی هستند که بر مبنای "اعتقادات" شکل گرفته‌اند و طبعاً "تئوری" و "عقیده" مهم‌ترین ملاک ورود به آنها است. در هر سازمان کمونیستی کارگری هم ایدئولوژی و اعتقاد به سوسیالیسم یک شاخص و ملاک مهم است. اما مساله بر سر تبیینی است که از تئوری و ایدئولوژی در سنت چپ غیرکارگری بعمل میاید و رابطه‌ای که این ایدئولوژی با فرد و فعال سازمانی پیدا میکند. احزاب چپ رادیکال خارج از سنت کارگری پا گرفته‌اند و لذا پیدایش آنها در درجه اول حاصل نفی نظری تفکر و باورهای سنتهای رسمی اپوزیسیون بورژوائی است. خیلی از این جریانات حاصل انشعاب از لیبرالیسم، ناسیونالیسم، رفرمیسم و یا حتی اپوزیسیون مذهبی بوده‌اند. این جریانات در بدو پیدایش خود متشکل از انسانهایی بوده‌اند که برای رادیکال شدن و به اصطلاح مارکسیست شدن، با هر تبیینی، ناگزیر بوده‌اند به کمک افکار و ایده‌آلها و باورهای خود، موقعیت عینی اجتماعی خود بعنوان بخشی از طبقات صاحب مالکیت را نفی کنند. اینها ناگزیر بوده‌اند مکان اجتماعی خود را نفی کنند و خود را بر مبنای اعتقادات خود تعریف کنند. اینها ناگزیر بوده‌اند ارزش خود را بعنوان انسان و بعنوان عنصر مبارز در جامعه، در تقابل با طبقه‌ای که از آن برخاسته‌اند، از اعتقادات رادیکال خود استخراج کنند. اینها از مکان تولیدی و طبقاتی خود بریده‌اند تا "چپ" بشوند. بنابراین در سنت تشکیلاتی‌ای که ایجاد کرده‌اند، اعتقاد و اندیشه ملاک اصلی قرار میگیرد، چرا که تنها این ملاک فاصله‌شان را از طبقه‌شان نشان میدهد. بنابراین همین، سرلوحه تشکیلاتی که میسازند، قرار میگیرد. هرکس در میان اینها در ایدئولوژی و تئوری با دیگری اختلاف پیدا میکند، به زعم دیگری ناگزیر به طبقه‌ای که پیشتر به آن پشت کرده بود رجعت کرده است. اختلاف نظر تئوریک برای بورژوا شدن کافی است، چرا که همین تبیین تئوریک شاخص جدائی از طبقه‌شان بوده است. از اینرو برای این جریانات تئوری نه یک ابزار برای درک جامعه و جهان بیرونی و ترسیم خطوط مبارزه سوسیالیستی، نه یک نقد، بلکه یک محک مذهبی برای تشخیص خودی و بیگانه است.

تئوری‌ای که به این ترتیب جامد شود و به ملاکی برای تعلق طبقاتی تبدیل شود، جبرا غامض نیز میشود. زیرا اولاً، باید بصورت احکامی درآید که بتوان به آن سوگند خورد و ثانیاً، این احکام باید با چنان دقت و ظرافتی و در چنان جزئیاتی تبیین شوند که فرق و فاصله این جریان را با سایرین ترسیم کنند. تئوری به احکامی برای رد و قبول تبدیل میشود، فرمول‌هایی که هر کلمه آن تعیین

کننده است چرا که مرزبندی این فرقه را با چیزی و کسی بیان میکند. فرمول‌هایی مقدس که انسان یا به آن ایمان دارد و یا ندارد. اگر دارد عضو فرقه هست و اگر ندارد نیست.

این یک معضل و وضعیت عینی است. واقعیت اینست که روشنفکر بورژوای سوسیالیست و غیر سوسیالیست از نظر اجتماعی اقو‌ها و منافع طبقاتی کاملاً متضادی را نمایندگی میکنند. ملاک نظری، باشد که نه با برداشتی مذهبی، برای پیوستن روشنفکران به سازمان مارکسیستی ملاکی اجتناب‌ناپذیر است. اما اشکال کار اینجاست که چپ رادیکال ملاکی را که با تعمیم موقعیت روشنفکر معترض طبقات حاکم تعریف کرده است، و در واقع از هر نوع معنی و ارزش تهی کرده است به همان شیوه در مورد کارگران هم بکار میبرد. پیوستن کارگر به سازمان به اصطلاح کمونیستی اینها هم در درجه اول منوط به گذشتن از آزمون تئوریکی سفت و سختی است که سازمان بر مبنای تاریخ گسست عقیدتی خود از بورژوازی در برابر تازه واردین قرار میدهد. اشکال کار اینجاست که این سازمانها با این تفکر و این روش تشخیص خود و بیگانه، با طبقه کارگری مواجه میشوند که برای انقلابی بودن و سوسیالیست بودن نیازی ندارد تعلق طبقاتی موجود خود و موقعیت عینی‌اش در تولید را نفی کند. در واقع نمیتواند نفی کند. کاملاً برعکس، دقیقاً به دلیل قرار داشتن در این موقعیت عینی است که میتواند سوسیالیسم را بعنوان یک اندیشه و آرمان جذب کند و تئوری سوسیالیسم را در خدمت مبارزه‌اش بکار بگیرد. لازم نیست کارگر با یک نقد عمیق فلسفی بسراغ خودش بعنوان یک فرد برود و با خودش و تعلقات اجتماعی‌اش تسویه حساب بکند تا سوسیالیست بشود و در اردوی مبارزه علیه سرمایه‌داری قرار بگیرد. حضور در این مبارزه موقعیت اولیه و داده شده هر کارگر در این جامعه است. او بورژوا نیست. وابسته به مالکیت و ارزش اضافه نیست. او میتواند سرجای خودش در جامعه سوسیالیست باشد و بعنوان سوسیالیست مبارزه کند. تئوری مارکسیستی چنین خصلت کلیشه‌ای و چنین بار مذهبی و عرفانی برای کارگر ندارد و تبدیل این تئوری به چنین پدیده‌ای جز دور کردن آن از دسترس کارگر و لذا دور نگاهداشتن کارگر از سازمان اینچنینی نتیجه‌ای در بر ندارد.

وقتی چپ رادیکال از پذیرش برنامه یا اعتقادات و اهداف، به عنوان شرط عضویت سخن میگوید، در واقع به پذیرش یک سیستم فکری غامض و پیچیده، مجموعه‌ای از کلمات قصار و کلیشه‌های فرقه‌ای و سازمانی و قابلیت تکرار آن توسط فرد اشاره میکند. اگر برنامه‌ای در کار نباشد، آنوقت مقالات روزنامه‌ها، پلمیک‌ها و غیره شاخصهای عقیدتی برای محک زدن نگرش تئوریک فرد را تشکیل میدهند. بعداً در بحث سیاست عضوگیری حزب کمونیست بار دیگر به ملاک "پذیرش برنامه" بر میگردم. اما این را اینجا باید اضافه کنم که ملاک تئوری و اندیشه در همه سنتهای چپ رادیکال ایران به یکسان عمل نکرده است. یکی از خصوصیات بارز چپ رادیکال ایران بی‌توجهی و بی‌اعتنایی به تئوری بوده است. اما این به معنی غیبت ملاک نظری در امر عضوگیری نبوده است. برعکس، مدون نبودن تفکر سازمان، فقدان برنامه و غیره، با نوعی "اجتهاد" افراد و کادرهای قدیمی و صاحب حق آب و گل و پروسه پیچیده‌ای از آزمایش اعتقادات فردی در عمل جایگزین شده است. سازمان بی‌تئوری هم فرد را از نظر عقیدتی آزمایش میکند. تفاوت اینجاست که در این موارد این آزمایش مجرائی میشود برای اعمال بدترین انواع قضاوت‌های ذهنی گریانه، فرقه‌ای، اخلاقی و عقب‌مانده نسبت به افراد. در این قضاوت‌هاست که خصلت روشنفکری و خرده بورژوائی چپ رادیکال تاکنونی و ناسازگاری آن با مبارزه کارگری و امر جلب کارگران به سازمان به روشنترین وجهی عیان میشود.

سبک کار و روش زندگی سیاسی چپ رادیکال

در کنار ملاک اعتقادی، ملاک سبک کار و روش زندگی سیاسی سازمان مطرح میشود. بدرجه‌ای که تشکیلات از نظر تئوریکی عقب مانده‌تر و

الکن‌تر باشد، ملاک و محک عملی برای پذیرش عضو برجسته‌تر میشود. فرد باید به هر حال "امتحان خودش" را به سازمان داده باشد. این امتحان معمولاً امتحان وفاداری، انضباط‌پذیری و قابلیت عملی در پذیرش قالبهای مبارزاتی است که سازمان بر مبنای آن شکل گرفته است. این قالب‌ها کدامند؟ بهتر است باز به سیمای اجتماعی عضو نمونه نگاه کنیم. همانطور که گفتیم سازمان چپ رادیکال ایرانی که مخلوق روشنفکر ناراضی بورژوا و خرده بورژواست، بر گسست فرد از مکان اجتماعی و تولیدی‌اش مبتنی است. و گفتیم که این شرط سوسیالیست شدن و مبارزه سوسیالیستی و رادیکال کردن یک بورژواست و نه یک کارگر. سازمان با افراد و آحاد طرف است و نه اقشار و طبقات. آنچه که فرد را برای عضویت در این سازمانها نیصلاحیت کرده و میکند، ظرفیت او برای "رد کردن" و پشت کردن به چیزهای مختلفی است. مانند خواستهای اجتماعی پیشین‌اش، اخلاقیات سابقش، رفاهش، خانواده و علایق شخصی‌اش، تعلقات مادی‌اش. روش مبارزه سازمان جز با چنین افرادی قابل پیاده شدن نیست. وقتی به این تعلقات نگاه میکنیم میبینیم که فرد بورژوا برای گسستن از آنها در موقعیت بسیار مناسبتری قرار دارد. چرا که حتی وقتی به همه اینها پشت میکند، تازه به روشنفکر عصیان کرده و ناراضی همان طبقه تبدیل میشود، در نردبان اجتماعی پائین نمیاید. عصیان فرد بورژوا علیه ارزشها و روشهای طبقه‌اش و تعلقات فردی‌اش، او را به انسانی فرودست در جامعه تبدیل نمیکند. چنین فردی نه حرمت اجتماعی‌اش سقوط میکند و نه حتی امنیت اقتصادی‌اش بطور جدی به مخاطره میافتد. برای روشنفکر بورژوا همه اینها حتی ممکن است به حساب حساس بودن و نقاد بودنش، فکور و قابل احترام بودنش، و احتمالاً حتی ماجراجویی‌های جوانی‌اش گذاشته شود. بورژوازی همچنان آغوشش را برای جای دادن به جوانان عصیان زده و ماجراجوی دیروز خود باز نگاه میدارد. هر قدر روشنفکر بورژوا عصیان کند و زیر ارزشها و اخلاقیات طبقه خود بزند، به موقعیت اقتصادی نامن و بی‌افق یک کارگر سقوط نمیکند. جامعه به هر حال رفاه مادی و امنیت اجتماعی را حق او میداند. سازمانهای چپ رادیکال سنتا حول این موجود اجتماعی شکل گرفته‌اند و نیروی خود را از این تیپ اجتماعی گرفته‌اند. از آن موجودیتی در جامعه که قادر است تمام خصلت اجتماعی و موقعیت اجتماعی خود را بتکاند و به یک انسان آبستره، فارغ از قید و بندهای عینی اجتماعی تبدیل شود. در جهان واقعی این موجود را اساساً باید در محیط تحصیل پیدا کرد. دانشجو و دانش آموز، آنهم آن بخشی که قرار نیست تحصیلش را تمام کند تا پدر و مادرش را از اضافه‌کاری و غیره خلاص کند یا خرج تحصیل خواهر و برادر کوچکترش را بدهد، بهترین ماتریال برای این سنت سیاسی است.

یک چنین تشکیلاتی جای کارگر نیست. در واقع کارگر بی آنکه موقعیت خود را بعنوان کارگر نفی کند نمیتواند در این سنت سیاسی و در این روش زندگی جای بگیرد. اما موضوع به همینجا ختم نمیشود. چرا که بر مبنای این کارآکتر اجتماعی، سیستم ارزشی و اخلاقی فردگرایانه و در عین حال نیهیلیستی‌ای شکل میگیرد که دیگر با نفس زندگی و حرمت انسانی در تناقض قرار میگیرد. کارگر مدافع زندگی است. مبارزه کارگری مبارزه‌ای برای بهبود رفاه انسانها و بهره‌گیری انسانها از مواهب طبیعی و اجتماعی است. پشت اخلاقیات مرتاضانه و مقید و عقب مانده چپ رادیکال غیرکارگری ایران، نقد خرده بورژوای عقب مانده و از صنعت و مدرنیسم ترسان یک کشور عقب افتاده را میشود دید. کارگر بعنوان یک نیروی اجتماعی با چنین نگرش و اخلاقیاتی هیچ سازگاری ندارد. شهادت طلبی، اوانتوریسم سیاسی و فردی، تحقیر و نفی علایق و محبت انسانها به هم، اخلاقیات شبه مذهبی، تنها نمونه‌های برجسته این روش زندگی سیاسی غیر کارگری بوده است. اما نفوذ این تعصبات خرده بورژوائی در زندگی سیاسی چپ غیرکارگری به اینها محدود نیست و از هر منفذ این سنت سیاسی بیرون میزند. در واقع این تناقض مبارزه سیاسی رادیکال با **زندگی بورژوائی** است که در سنت سیاسی چپ رادیکال، که از این بورژوازی و با نفی زندگی خویش برخاسته است، به تناقض با زندگی **بطور کلی** تعمیم مییابد.

مناسبات درونی

به هر حال نام کمونیسم و سوسیالیسم آنقدر نزد کارگر معتبر هست که علیرغم همه این موانع تعدادی از کارگران خود را بدرون سازمان چپ رادیکال برسانند. اما اینجا هم ناسازگاری محبط با کارگر و کارگر بودن خود را نشان میدهد. کارگر در درون تشکیلات نیز اتمیزه و غیر اجتماعی است. تمام آن خصوصیات که از او یک مبارز قدرتمند علیه سرمایه‌داری میسازد از او تکانده شده است. او دیگر رهبر فلان شاخه از فعالیت کارگران نیست. آژیتاتور توده‌ای نیست. سازمان او را در این ظرفیت نخواسته است و نمیتواند در این ظرفیت بکار بگیرد. کارگرانی که به این ترتیب وارد سازمان چپ رادیکال غیر کارگری شده‌اند خیلی زود خاصیتی نمایشی پیدا میکنند. اگر بنا شد تئوری غامض شده و قابلیت ترویج و تکرار آن ملاک باشد، اگر بنا شد که کندن از موقعیت اجتماعی و تعهدات اجتماعی و تبدیل شدن به یک انسان آبستره ملاک باشد، یعنی آن قالبهایی که روشنفکر جوان و مجرد و فارغ‌اللبال بورژوا و خرده بورژوا بسهولت بیشتری میتواند در آنها جای بگیرد، آنوقت کارگر در خود تشکیلات نیز عضو درجه دو باقی میماند. سرباز ساده‌ای میشود که باید رهبری شود. مقامات تشکیلاتی را نمیتواند احراز کند، در روزنامه و تبلیغ و ترویجش نمیتواند نقش بازی کند، در کنگره‌اش نمیتواند شرکت کند و قس علیهذا. به نوع فعالیتی که کارگران در اینگونه تشکیلاتها برعهده میگیرند نگاه کنید تا این "شکاف طبقاتی" در درون سازمان را ببینید.

خلاصه کلام:

سازمان چپ رادیکال غیر کارگری بطور سیستماتیکی خصلت و بافت غیر کارگری خود را بازتولید میکند. درگیر نبودنش در متن اعتراض کارگری و قرار نداشتنش زیر پرچم تغییر جامعه بر مبنای آرمانها و اهداف کارگری، ریشه اصلی جدائی عملی کارگر از این سازمانها است. اما در سطح عملی این جدائی طبقاتی از طریق مکانیسمهای مشخصی، که طی آن عناصر مناسب برای سازمان و سازگار با زندگی و روش فعالیت سیاسی سازمان انتخاب میشوند، بالفعل میشود و مادیت مییابد. با توجه به مشخصات فکری، سازمانی و سبک کاری سازمانهای چپ رادیکال بسادگی میتوان دید که چگونه کارگر ماتریال مناسبی برای ساختن بنای تشکیلاتی این سازمانها نیست. کنکور فکری و عملی که سازمان برای یافتن افراد مناسب برپا کرده است، منظملاً کارگر را دفع و روشنفکر را جذب میکند.

در بخش بعد به این میپردازم که حزب کمونیست ایران تا چه حد خود را از این موقعیت اجتماعی بیرون کشیده است و از این مکانیسمها خلاص کرده است. هسته اصلی بحث، تا آنجا که به حزب کمونیست ایران مربوط میشود، **وجهات اجتماعی** مساله عضویت کارگری است. به این با تفصیل بیشتری میپردازم. اما در عین حال لازم خواهد بود که وجه فردی مساله عضویت و ملاکهای موجود انتخاب عضو توسط حزب را نیز بررسی کنیم و نواقصی که در این بعد وجود دارد را هم بشناسیم. و بالاخره به اقداماتی که حزب کمونیست باید برای تسهیل عضویت کارگران بسرعت در دستور بگذارد و به فراری که پلنوم پانزدهم کمیته مرکزی حزب در این زمینه تصویب نموده است اشاره خواهم کرد .

منصور حکمت

این مطلب اولین بار در کمونیست های شماره ۵۱ و ۵۲ ارگان حزب کمونیست ایران در تیر ماه و مرداد ماه ۱۳۶۸ به چاپ رسید .

مجموعه آثار، جلد هفتم، صفحات ۱۰۹ تا ۱۴۱

زمانی که موج‌ها آرام میگیرند

(نکاتی در حاشیه اعتصاب عمومی در کردستان)

خاد حاج محمدی

مدتی از اعتصاب عمومی کردستان در اعتراض به اعدام سه فعال سیاسی و هم‌زمان موشک باران اردوگاه‌های حزب دمکرات کردستان و حزب دمکرات کردستان ایران گذشته است. نیروهای فراخوان دهنده آن اعتصاب هر یک به صورتی تلاش کردند از آن تحرک در خدمت تقویت موقعیت خود استفاده کنند و لاقلاً وانمود کردند که این اعتصاب به نفع آنها تمام شده است. در این ماجرا و در میان طیف چپ، زمانی که موجی از انتقاد و نارضایتی از هماهنگی و همکاری "چپ" با ناسیونالیست‌های کرد و تقویت آنان در این ماجرا به راه افتاد، هر یک تلاش کرد انتقاد و اعتراض در صفوف خود و بیرون را به اشکال مختلف توجیه و به نیروی بغل دستی و رفتار و برخورد غیر دوستانه دیگری پاس دهد.

همزمان در این میدان جریان‌اتی تلاش کردند و میکنند به جای جواب دادن به منتقدین و تناقضات سیاست خود، با حملات بعضاً هیستریک و تحریک علیه منتقدین و بویژه ما، با دامن زدن به فضای غیر سیاسی و انگشت گذاشتن بر تعصبات فرقه ای و عرق سازمانی، خود را از این تند پیچ عبور دهند. تلاش میشود از این فرصت برای بدست آورد دل متحدین جدید خود استفاده کنند. به همین دلیل و علیرغم اینکه فضای آندوره فرونشسته است، علیرغم بحث‌های قبلی حزب و رفقای رهبری حزب ما در خصوص این ماجرا، بار دیگر به اعتصاب عمومی و خصوصاً به کجراه رفتن جریان‌ات موسوم به چپ در این ماجرا و به حقایق پشت این مواضع و هم‌زمان به پاره ای از ادعاهای بی پایه علیه حزب ما می پردازم.

در بخش دوم و پایانی نوشته به تلاش ناشایست رضا مقدم که به بهانه اعتصاب عمومی در کردستان، دست به شایعه پراکنی و دروغ و جعل زده است، خواهم پرداخت. با این مقدمه کوتاه به اصل بحث خواهیم پرداخت.

صورت مسئله

صورت مسئله این است که جمهوری اسلامی در روز ۱۷ شهریور اردوگاه حزب دمکرات کردستان و حزب دمکرات کردستان ایران را با موشک‌های دوربرد بمباران و هم‌زمان سه زندانی سیاسی را اعدام کرده است. در این ماجرا ۱۶ نفر از نیروهای حزب دمکرات کردستان کشته شده و حدود چهل نفر از این دو حزب و اساساً از حزب دمکرات کردستان زخمی شده اند که در میان کشته و زخمی‌ها تعدادی از اعضا کمیته مرکزی آنها نیز مشاهده میشود. هر سه زندانی به جرم فعالیت با سازمان زحمتکشان دستگیر و حکم اعدام گرفته اند. در دنیای واقعی، هم بمباران دو حزب دمکرات و هم اعدام سه زندانی، علیه "مرکز همکاری احزاب کردستان ایران" متشکل از حزب دمکرات کردستان، حزب دمکرات کردستان ایران، دو سازمان زحمتکشان عبدالله مهندی و عمر ایلخانی زاده و جریان خبات بوده است. مستقل از اهداف دیگر جمهوری اسلامی از این اقدام و مباحثات بعدی سران جمهوری اسلامی و احزاب و جریان‌ات اپوزیسیون و تحلیل و ارزیابی آنها، اصل صورت مسئله این است.

بلافاصله پس از این اتفاق در روز ۱۸ شهریور "مرکز همکاری احزاب کردستان ایران" طی اعلامیه ای رسمی، مردم کردستان را به اعتصاب عمومی در روز دوشنبه ۱۹ شهریور فراخوان میدهد. بدنبال این ماجرا جریان‌ات موسوم به چپ (کومه له سازمان کردستان حزب کمونیست ایران، کمیته کردستان حزب کمونیست کارگری، کمیته کردستان "حزب حکمتیست"، روند سوسیالیستی کومه له و مبارزان کمونیست) علاوه بر فراخوان‌های مستقل خود، مشترکاً نیز فراخوان به اعتصاب عمومی در اعتراض به حمله به دو حزب دمکرات و اعدام سه زندانی را برای روز چهارشنبه ۲۱ شهریور اعلام میکنند.

طیفی از شخصیت‌ها و فعالین چپ نیز از این اعتصاب و فراخوان جریان‌ات چپ حمایت میکنند. تا اینجا و مستقل از اینکه این جریان‌ات چگونه با هم هماهنگی و توافق کرده و نکرده اند، از چه زمانی روی اعتصاب عمومی به عنوان یک تاکتیک ساق شده و نشده اند، بحث اعتصاب عمومی از کجا طرح شده است و کی پیش قدم شده است، هماهنگی آنها با مرکز همکاری چگونه صورت گرفته یا نگرفته است، تا جایی که به ما و جامعه برگردد این وقایع فاکت هستند و رو به جامعه علناً اعلام شدند.

در این میان و طبق شواهد "مرکز همکاری احزاب کردستان ایران" در هماهنگی و توافق با کومه له روز اعتصاب عمومی را از دوشنبه به چهارشنبه تغییر میدهد و عملاً روز چهارشنبه ۲۱ شهریور به عنوان روز اعتصاب هم از جانب نیروهای موسوم به چپ و هم "مرکز همکاری" تعیین میشود.

بازی چپ در زمین راست

بعدا به اهداف جمهوری اسلامی از این حمله و به ارزیابی و هم جیتی چپ و راست در محدود کردن اهداف جمهوری اسلامی از این حمله، به نام تعرض به مردم "کرد" و محلی کردن ماجرا و دلایل آن اشاره خواهم کرد. اما مستقل از این مسئله، در این میدان فرجه و امکاتی برای سهم خواهی چپ اساساً موجود نبود و مستقل از آرزوهای افراد، احزاب چپ نمیتوانستند در دل این ماجرا صاحب سهمی جدی مستقل از ناسیونالیسم کرد شوند. حمله جمهوری اسلامی مستقل از اهداف فرا کردستانی و فرامحلی آن، به دو حزب دمکرات بود و حتی اعدام سه زندانی هم در دنیای واقعی از جریان‌ات ناسیونالیست کرد بود و آنها صاحب مسئله و قربانیان این تعرض بودند. مستقل از اینکه این حمله باید از طرف نیروهای سیاسی به شدت محکوم میشد، اما صاحب ماجرا اساساً دو حزب دمکرات و باند زحمتکشان عبدالله مهندی است. در این میان طیفی از نیروهای موسوم به چپ طبق ادعا و روایت خودشان، تصمیم میگیرند مستقل از "مرکز همکاری" ناسیونالیست‌ها، فراخوان اعتصاب عمومی بدهند تا به قول آنها در این ماجرا موقعیت چپ (نیروهای فراخوان دهنده) در مقابل راست و ناسیونالیست‌های کردستان تقویت شود. اساس مسئله از همین محاسبه غلط و سیاست اپورتونیستی شروع میشود که پایه کل کار و فعالیت چپ را زیر سوال میبرد. صاحب عزا و صاحب مسئله دو حزب دمکرات و سازمان زحمتکشان هستند و اگر کسی نمیخواهد از اعتصاب عمومی آنها حمایت کند و با آنها همکاری کند، اصولاً جایز نیست در مسابقه با آنها اعلام اعتصاب کند. این سیاست مستقل از اینکه حاوی یک اپورتونیسم سیاسی و یک فرصت طلبی جدی است، در عمل هم در چشم جامعه زیر پرچم احزاب ناسیونالیست رفتن است. نمیتوان در روز "عزای" جریانی که بمباران شده و سه زندانی به جرم فعالیت با آنها اعدام شده اند، بعد از فراخوان این جریان به اعتصاب، شما هم فراخوان اعتصاب بدهید و انتظار داشته باشید سود آنها به جیب چپ برود و جیبه چپ در مقابل جیبه ناسیونالیست‌های کرد تقویت شود! چپی که ادعای سیاست مستقل از ناسیونالیست کرد میکند و فراتر از آن ادعای

"مقابله" با ناسیونالیست‌ها را دارد، نمیتواند زمانی که نیروهای ناسیونالیست صاحب مسئله اعلام اعتصاب عمومی کرده اند، "مستقل" وارد میدان شود و به عنوان صاحب خانه و صاحب عزا وارد کارزار شود و کاسه داغتر از آش از این فضا و نفرت انباشته شده مردم از جمهوری اسلامی به نفع خود استفاده و به قولی از آب گل آلود ماهی بگیرد. در دنیای سیاست به این کار فرصت طلبی میگویند و هیچ جریان با پرنسیپی اگر واقعا هدفش همکاری با ناسیونالیست‌ها نباشد و اگر واقعا بخواهد مستقلاً صف چپ را تقویت کند و در جامعه هیزم آور تقویت قومی گری و تحریک

ملی نشود، نمیتواند روز عزای جریانی دیگر را برای تقویت خود در مقابل آنها (اگر ادعای اعتصاب عمومی مستقل از ناسیونالیست‌ها واقعی باشد) بهبود بخشد. میگویم اگر بپذیریم که ادعای جریان‌ات موسوم به چپ مبنی بر اینکه تصمیم داشته اند مستقل از "مرکز همکاری" تحرکی راه بیندازند واقعی باشد، چرا که فهم این حقیقت کار پیچیده ای نیست. بالاخره در مقابل جامعه جریانی دیگر بمباران شده است، تلفات سنگین داده است، سه نفرش اعدام شده است. شما نمیتوانید نیرویی را به میدان بیاورید و تحرکی علیه جمهوری اسلامی راه بیندازید و فکر کنید شما، به جای صاحب مسئله، میوه سوسیالیستی این تحرک را میچینید. اینکه حمله به دو حزب دمکرات و اعدام سه زندانی را باید مستقل از هر محاسبه ای محکوم کرد یک واقعیت است، اما اینکه در روز "عزای" احزاب ناسیونالیست کرد بخواهید صف خود را در "مقابل آنها" تقویت کنید و از خود ناسیونالیست‌ها که ۶۰ نفر کشته و زخمی داده و سه نفرشان را اعدام کرده اند، سبقت بگیرید، مستقل از فرصت طلبی عمیق آن، بسیار کودکانه است.

این همان سیاستی است که بخشی از نیروهای موسوم به چپ در برخورد به جنبش سبز و در دل جدال و کشمکش جناح های حکومتی اتخاذ کردند. سیاستی اپورتونیستی که تحت عنوان "تلاش برای زدن مهر چپ" به این کشمکش و "مبارزه علیه جمهوری اسلامی" عملاً به سیاهی لشکر یکی از جناح ها در این جنگ درونی تبدیل شدند.

در این اعتصاب عمومی نیز آگاهانه یا ناآگاهانه نیروهای موسوم به چپ زیر بغل "مرکز همکاری" را گرفتند و با رفتن زیر پرچم آنها عملاً جنبش آنها را تقویت کردند. در چنین شرایطی دیگر شعار "سوسیالیستی" و اینکه ما علیه ناسیونالیسم هستیم سر سوزنی تاثیر ندارد. لذا و مستقل از هر نیت خیری که هر جریان و انسانی در این ماجرا داشته است، در اذهان عمومی تحرکی (اعتصاب عمومی کردستان) علیه جمهوری اسلامی و در دفاع از مرکز همکاری انجام گرفته است. به همین دلیل از فردای اعتصاب احزاب دمکرات و سازمان زحمتکشان مهندی و "مرکز همکاری" به عنوان "صاحب عزا" و به عنوان صاحب اعتصاب عمومی درب هر دولت و سفارتخانه ای را میزنند تا قدرت و توان خود را در کردستان به آنها گوشزد کنند و پول و اسلحه و امکانات بیشتری بدست آورند.

بعضی از دوستان چپ ما در توجیه این سیاست میگویند در جنبش‌های توده ای راست و چپ شرکت میکنند. اما معلوم نیست فراخوان اعتصاب از جانب شما و ناسیونالیست‌ها چه ربطی به جنبش توده ای دارد!!! در جنبش توده ای و اعتراضات مردم علیه اعدام و زندان و فقر اقشار مختلفی از مردم معترض، و به قول این دوستان از همه رقم، شرکت میکنند، اما زمانی که نیرویی فراخوان میدهد دیگر ربطی به اعتراض خودبخودی و خود جوش "توده ها" ندارد. اینجا نیروهایی تصمیم گرفته اند از فضای جامعه برای یک حرکت معین استفاده کنند. هیچ تحرک مستقلی تا این دقیقه و تا اعلام فراخوان احزاب ناسیونالیست و چپ

کمونیست ۲۳۴

صورت نگرفت. این شما هستید که به قول خودتان تشخیص داده اید که فضا ملتهب است و میتوان اعتصاب عمومی راه انداخت و فراخوان آنرا داده اید. چپی که نخواهد به ناسیونالیست کرد سواری بدهد مجبور نیست درست روز عزاداری آنها را به روز کارزار خود تبدیل کند، نمیتوان از عواطف و احساساتی که علیه کشتار جریانی دیگر ایجاد شده است، صف مستقل از خود آن جریان را به میدان آورد و از آنها پیشی گرفت و "هژمونی" چپ را اعمال کرد. ادعای صف مستقل در مقابل احزاب راست از طرف احزاب سیاسی "چپ" فراخوان دهنده، در بهترین حالت خودفریبی است.

آیا اصلاً نمی بایست به مردم فراخوان عدم شرکت میدادید؟ این بحث هم در میان عده ای از فعالین چپ موجود است که اصلاً چرا نباید از مردم خواسته میشد که به فراخوان ناسیونالیست‌ها جواب ندهند. در این مورد چند نکته را کوتاه بیان کنم. اولاً ناسیونالیست و غیر ناسیونالیست مستقل از ادعاهای بخشی از آنها، در دنیای واقعی همگی فراخوان اعتصاب داده اند و با هم پای این حرکت رفته اند. علاوه بر این روی زمین واقعی جمهوری اسلامی سه زندانی سیاسی را اعدام کرده، دو نیروی اپوزیسیون را موشک باران کرده است و لطمات سنگینی به آنها زده است. اینکه احزاب و جریان‌اتی مثل ما نخواهد با ناسیونالیست‌ها نداعی شود، اینکه موقعیت امروز جریانت ناسیونالیست کرد و مرکز همکاری آنها، مانند سالهای گذشته نیست و اینها امروز فرار است نطفه جنگ قومی در کردستان باشند و جنگ نیابتی در خدمت دول مرتجع را شروع کرده اند و...، همگی درست. اما با این وصف احزاب دمکرات احزاب اپوزیسیون جمهوری اسلامی هستند و حمله به اردوگاه‌های آنها و کشتار آنها توسط جمهوری اسلامی را باید به شدت محکوم کرد. باید هشدار داد که این زمینه تعرض به کل نیروهای اپوزیسیون و مردم معترض است. ما به کرات حمله رژیم به مجاهد را، علیرغم ماهیت ارتجاعی این سازمان، محکوم کرده ایم. علاوه بر اینها تعرض به هیچ نیروی اپوزیسیونی حتی اپوزیسیون بورژوایی توسط جمهوری اسلامی امری مثبت و در خدمت جنبش محرومین و صف آزادیخواهی در آن جامعه نیست. اعتصاب عمومی مردم در کردستان، مستقل از اهداف فراخوان دهندگان، اعتراض به این تعرض بود. جمهوری اسلامی حمله ای وحشیانه به دو حزب دمکرات کرده است و سکوت در مقابل آن عملاً شما را در کنار جمهوری اسلامی قرار میدهد و این سیاست به غایت غلط است.

کومه له و "کلاه گذاشتن سر چپ"

تعدادی از فراخوان دهندگان "چپ" بعد از اعتصاب عمومی و مباحثات و انتقاداتی که به راه افتاده است، از قرار و مدارهای درونی خودشان و اینکه آنها از "هماهنگی کومه له با ناسیونالیست‌ها بی اطلاعند" و اینکه مسئولیت این کار به عهده کومه له است، میگویند و از زیر بار مسئولیت شانه خالی میکنند. من به کومه لسه و

حکمتیست هفتگی: به سردبیری فواد عبداللہی دوشنبه ها منتشر میشود

fuaduk@gmail.com

کمونیست: به سردبیری خالد حاج محمدی ماهانه منتشر میشود

Khaled.hajim@gmail.com

نشریه نینا : نشریه دفتر کردستان مزب، به سردبیری ممد فتاحی منتشر میشود

m.fatahi@gmail.com

از سایت های زیر دیدن کنید

www.hekmatist.com

www.hekmat.public-archive.net

www.koorosh-modaresi.com

www.pishvand.com

www.marxhekmatociety.com

زمانی که موج ها ...

اهداف این جریان در ادامه اشاره ای خواهم کرد، اما ابتدا به خود این ماجرا خواهیم پرداخت. اول اینکه کسی از قرار و مدار و دیپلماسی این نیروها و کومه له اطلاعی ندارد. دوم اینکه کومه له و ابراهیم علیزاده در ۲۵ سال گذشته هیچ ارجعیتی بر دوستی با نیروی چپ در مقابل دوستی و همکاری و نزدیکی خود با ناسیونالیست‌ها قائل نبوده است. اگر این نیروها با هزاران تجربه در این زمینه هنوز فکر میکنند در کردستان کومه له با آنها قطب چپی تشکیل میدهد، فکر میکنند در روز حمله به قطب ناسیونالیست کرد توسط جمهوری اسلامی گویا کومه له میخواهد با آنها همراه و علیه ناسیونالیست‌ها قطبی قوی درست کند، در بهترین حالت تو هم خود را به ناسیونالیسم کرد و بویژه به جناح چپ آن نشان میدهند. مستقل از اینها، در این ماجرا و تا روز اعتصاب عمومی و راه افتادن موج پشیمانی تعدادی از فعالین سیاسی از همراهی با این فراخوان، هیچ جریانی از شرکت کنندگان و فراخوان دهندگان موسوم به چپ، کوچکترین انتقاد رسمی و علنی از " از پشت خنجر زدن" کومه له و "بد قولی" این جریان نکرده اند. با فرض درستی این ادعا و اگر نیرویی واقعا نمیخواست با ناسیونالیست‌های کرد در یک جبهه قرار بگیرد، حداقل انتظار این بود که چنین جریانی برگردد و به روشنی اعلام کند که وارد این کارزار نمیشود، حداقل رسما و همان زمان اعلام میکرد که کومه له سر آنها کلاه گذاشته است، اتفاقی که تا مدتی بعد از اعتصاب و شروع انتقاد به آنها پیش نیامد و کسی شاهد نقد و اعتراض این دوستان به کومه له نشد.

در ابتدای بحث اشاره کردیم که نفس این سیاست که به چنین مناسبتی اعلام اعتصاب کنید، و مدعی تقویت جبهه چپ در مقابل راست و ناسیونالیست‌ها بشوید، نه تنها واقعی نیست که فرصت طلبی و سیاسی به غایت اپورتونیستی است، حتی اگر کومه له هم به این چپ "خیانت نمیکرد و از پشت خنجر نمیزد". اما واقعیت این است که کومه له رسما قبل از اعتصاب علنا اعلام کرده بود که همه نیروهای "کرد" را متقاعد کرده است که فراخوان اعتصاب از دوشنبه به چهارشنبه تغییر کند. کومه له به عنوان نیرویی که محرک اصلی "جمع کردن نیروهای چپ" در کردستان و همکاری و تشکیل جبهه یا اتحاد چپ در این دوره و از جمله در جریان اعتصاب بوده است، هیچ وقت ادعای راه انداختن تحرکی مستقل از احزاب ناسیونالیستی در اعتصاب عمومی حتی قبل از اعتصاب را نکرده است. بر خلاف ادعای این نیروها، نمایندگان کومه له قبل از شروع اعتصاب رسما و بکرات از توافق مشترک راست و چپ گفته اند. برای نمونه فرهاد شعبانی عضو رهبری کومه له به نمایندگی از طرف جریان خود در مصاحبه ای به تاریخ ۱۸ شهریور با تلویزیون "آر آی تی" (یکی از شبکه های احزاب ناسیونالیست کردستان عراق) قبل از اعتصاب میگوید:

"ما با همه احزاب کرد صحبت کرده ایم و توافق کرده ایم که روز چهارشنبه اعتصاب عمومی باشد."

در همین مصاحبه میگوید:

"دوباره تاکید میکنم که همه احزاب "کرد" توافق کرده ایم که روز چهارشنبه اعتصاب عمومی است".

ابراهیم علیزاده به عنوان دبیر اول کومه له در روز ۱۹ شهریور در مصاحبه ای با تلویزیون حزب کمونیت ایران در برنامه ویژه تحت نام "فراخوان نیروهای سیاسی کردستان" برای اعتصاب عمومی در چهارشنبه، میگوید:

"اینکه ما تلاش کردیم این اعتصاب عمومی را از روز دوشنبه تغییر به روز چهارشنبه بدییم اساسا به این دلیل بود که این فعالین فرصت این را داشته باشند وظایف خود را انجام دهند. لذا اعتصاب عمومی را انداختیم روز چهارشنبه"

ابراهیم علیزاده در دو مصاحبه دیگر خود در همین زمینه در روزهای ۲۰ و ۲۱ شهریور باز بر توافق "**کل نیروهای کردستان**" جهت اعتصاب عمومی در روز چهارشنبه تاکید دارد. بر اساس صحبت‌های علیزاده حتی قبل از اعلام اعتصاب روز چهارشنبه کومه له با "مرکز همکاری" توافق کرده است که اعتصاب به جای دوشنبه چهارشنبه باشد تا فعالین فرصت لازم را داشته باشند. حال اگر نیروهایی فرمان جریان خود را به کومه له سپرده و ابراهیم علیزاده میتواند آنها را به هر جا خواست ببرد و این نیروها از همه چیز بی اطلاع بوده اند، دیگر گناه ما و دیگران نیست. جالب اینکه در کل این پروسه هیچ یک از جریانات چپ "منتقد" همکاری با "مرکز همکاری" نیروهای ناسیونالیست، رسما چیزی در مورد اینکه آنها مخالف هماهنگی با ناسیونالیست‌ها بده و از توافق کومه له بی اطلاع اند نگوته اند و کوچکترین گله ای از کومه له در این خصوص نکرده اند. حتی بعد از اعتصاب نمایندگان تعدادی از فراخوان دهندگان از جمله نماینده هر دو حزب دمکرات، کومه له، حزب کمونیت کارگری و حزب "حکمتیست" در پانلی تلویزیونی در مورد دستاوردهای اعتصاب به عنوان **صاحبین آن مشترکا** صحبت کرده اند و نمایندگان حزب کمونیت کارگری و حزب "حکمتیست" کوچکترین نقدی با حتی گله مندی از کومه له نداشتند. حتی کلمه ای از اینکه آنها موافق همکاری و هماهنگی با "مرکز همکاری" نبودند، در میان نیست. برعکس بعنوان "پیروزمندان" یک حرکت مشترک، پای پانل مشترک رفته و همگی در مدح اهمیت این کار "عظیم و مشترک" و اهمیت همکاری نیروها گفتند.

در این میان از کسی مانند رحمان حسین زاده که مسئولیت هماهنگی با ناسیونالیست‌ها را، البته بعد از مدتی، پای کومه له می اندازد، و بر دستاوردهای بزرگ چپ تاکید دارد، باید پرسید: دوست گرامی اگر حقیقت نزد شما جایی دارد و اگر واقعا قبول کنیم از این همکاری بی اطلاع بودید و به آن معترض هستید، شرکت در پانل مشترک با ناسیونالیست‌ها بر سر اعتصاب فدای سرت، چرا در پانل یک سرسوزن انتقادی ظاهر نشدید؟ چرا اصلا وارد پانل شدید و چرا یک کلمه از بی اطلاعی تان نگفتید؟ علیرغم تاکید چند باره کومله بر سر توافق مشترک چپ و راست برای تغییر تاریخ اعتصاب از دوشنبه به چهارشنبه، شما و حزبتان اپورتونیست وار سکوت کرده اید، بعد از اعتصاب با بقیه از جمله نمایندگان هر دو حزب دمکرات نشست‌ه و از دستاوردهای این اقدام مشترک و همکاری نیروهای سیاسی" گفته اید. ظاهرا شوق در صف "پیرورمندان" قرار گرفتن و خودفربیی رحمان حسین زاده مانع دیدن عواقب سیاست اپورتونیستی اش شده است.

باید از "فراخوان دهندگان چپ" پرسید چرا باید ادعاهای امروزتان در بی اطلاعی از توافق کومه له و ناسیونالیست‌ها را جدی بگیریم؟! حتی اگر واقعا افرادی از این مسئله بی اطلاع بوده باشند، دیگر رهبری سازمانهایی مانند رحمان حسین زاده و دوستانش و حزب کمونیت کارگری و مبارزان و نمیتوانند خود را به کوچه علی چپ بزنند و اعلام بی اطلاعی کنند. هر انسان منصفی وقتی به ماجرا نگاه میکند، نمیتواند ببینرد که این جریانات بی اطلاع بوده اند. اگر حتی در میان کل آنها کسانی بی اطلاع بوده باشند، اگر یک کلمه از صحبت‌های نمایندگان مختلف کومه له و شخص ابراهیم علیزاده راهم در توافق همگانی بر سر اعتصاب مشترک نشنیده باشند، نمیتواند قبول کند که شرکت کنندگان در پانل مستقل از اینکه برای همکاری با ناسیونالیست‌ها توافق کرده اند یا نکرده اند، از خود توافق حتی ناراضی باشند. اعلام بی اطلاعی از سیاست اعلام شده کومله باز هم در بهترین حالت ساده لوحی این نیروها را نشان میدهد. در دنیای واقعی اما برای سایر نیروهای فراخوان دهنده هم فراخوان اعتصاب عمومی همراه کومله و "مرکز همکاری" امکانی برای مطرح شدن، برای اعلام حضور، و برای تبلیغات و، تحرک علیه تعرض جمهوری اسلامی و اعدام ها از طرف این

جبهه هم اساسا زیر سایه اهداف حقیر سازمانی قرار گرفت.

"**شهید" پروران ریاکار**

علاوه بر کومه له بعضی دیگر از نیروهای چپ از جمله حزب کمونیت کارگری و حزب "حکمتیست" در ادبیات خود سه زندانی سیاسی اعدام شده را تا سطح قهرمان، آزادیخواه و برابری طلب ارتقا دادند. در بیرون این طیف و در صف چپ ایران البته این یک سنت جا افتاده است. هر کس را جمهوری اسلامی کشت از فردا انقلابی و آزادیخواه خواهد شد. بحث من بر سر این سه نفر به عنوان سه انسانی که جنایتکارانه اعدام شدند نیست. اما قربانیان هر جنبشی بلاخره فدائی و مبارز جنبش خود هستند. محکوم کردن مجازات اعدام یک پدیده است و اما ارتقا افراد اعدام شده تا حد یک انقلابی عدالتخواه ، دیگر ربطی به خود اعدام شده ندارد و بیش از هر چیز موقعیت کس و جریانی را نشان میدهد که چنین بخشندگی را به نام کارگر و کمونیت به جنبش ناسیونالیست کرد انجام میدهد. اعدامین حزب دمکرات و سازمان زحمتکشان و هر جریان دیگری بلاخره فعالین و قربانیان آن جنبش هستند و در راه جنبش و حزبی که به آن تعلق داشته اند جان خود را از دست داده اند. اگر سازمان زحمتکشان یک باند قومی است، فعالین او در زندان یا بیرون زندان و در هر میدانی کشته شوند، در خدمت همان سازمان و همان اهداف قومی قربانی شده اند. نمی توان به نام چپ و کمونیت به قربانیان احزاب و جریانات قومی و ناسیونالیستی، ضد کارگر و ضد کمونیت، لباس عدالتخواهی و برابری طلب پوشید، چیزی که از جمله در دل این اعتصاب عمومی اتفاق افتاد. این رفتار علاوه بر یک فرصت طلبی و ریکاری مشمنز کنند، بیان جایگاه همان نیرو و یا همان افراد و میزان گارد آنها در مقابل ناسیونالیسم کرد است.

اهداف کومه له و اتحاد چپ کردستان

در مورد اهداف کومه له در جمع کردن نیروهای موسوم به چپ ما قبلا هم تاکید کرده و گفته ایم که اتحاد چپ برای کومه له ابزاری برای مسابقه با جناح راست در "جنبش ملی کردستان" است. کومه له چپ را نمیخواهد که به قطب چپ در تقابل با قومی گیری و علیه ناسیونالیست کرد شکل بدهد. اگر چنین بود قاعدتا در مقابل ناسیونالیست کرد و در دفاع از کمونیسم شاهد جدال و تلاشی جدی از جانب کومه له علیه احزاب ناسیونالیست کرد در ایران و کل منطقه،

میبودیم. در دنیای واقعی در تاریخ بیش از ۲۵ سال گذشته، کومه له بسیار روش و بی توهم از ناسیونالیسم کرد دفاع کرده است و همزمان علیه کمونیسها نوشته و گفته است. میتوان به کل این تاریخ نگاه کرد و در همه مقاطع مهم و تعیین کننده آن مستدل نشان داد که کومه له و شخص ابراهیم علیزاده در کنار ناسیونالیست‌های کرد ایستاده است و یک سر سوزن از هویت "کردی" خود و جریانش و دفاع از یک جنبش معین، یعنی جنبش ناسیونالیست کرد، کوتاه نیامده است. در تاریخ این جریان ما در تمام مقاطع در نقد ناسیونالیسم کومه له نوشته و گفته ایم و تلاش کرده ایم چشم کارگر و کمونیت‌های جامعه کردستان را بر حقایق فوق باز کنیم. بحث بر سر نیت بد علیزاده نیست، مسئله به روشنی این است که جریان او شاخه ای از جنبش ناسیونالیست کرد است و جناح چپ آنرا شکل میدهد. اگر از تاریخ کشمکش و مقابله این جریان علیه کمونیسم کارگری از سال ۹۱ به بعد بگذریم، تلاش‌های آنها در دفاع از کنگره ملی کرد، نزدیکی و همکاری آنها با همین احزاب و گروه‌های قومی متشکل در مرکز همکاری، عدم تقابلی با جنگ نیابتی حزب دمکرات، تلاش برای جعل تاریخ حزب کمونیت ایران و کومه له به نفع جریان خود و به نفع ناسیونالیسم کرد و علیه تاریخ و تلاش کمونیتی کمونیسهای متشکل در حزب کمونیت ایران و

کومه له کمونیت آن دوران، مماشات و دوستی همیشگی با احزاب ناسیونالیست حاکم بر کردستان عراق، چشم پوشی این جریان بر سیاست‌های ارتجاعی دولت اقلیم و دفاع از آن بعنوان "دولت نوپای کرد" در مقابل مردم معترض در کردستان عراق، تنها نمونه های متاخر تلاش کومه له بوده است. کسانی و جریاناتی که با همه این حقایق که خود در دوره هایی نه چندان دور علیه ناسیوانلیسم کومه له نوشته و گفته اند، امروز به ناگاه همراه این جریان و شعبات دیگر "چپ" امثال راه کارگر و ...، مرکزی میسازند و آلترناتیو "کارگری و سوسیالیستی" درست میکنند، ابتدا باید تکلیف خود با کل این تاریخ را روش کنند.

این کومه له و راه کارگر نیستند که به چپ چرخیده اند و با تاریخی طولانی از تلاش و رشادت علیه کمونیسم، احزاب و شخصیت‌های به ناگاه مارکسیسم ارتدکس شده اند، این رفقای قدیم ما هستند که به آنها پیوسته اند. اگر چنین نیست چرا باید امروز همه این تاریخ یک روزه پاک شود و به فراموشی سپرده شود. چرا باید به دنبالچه این جریان تبدیل شد و هر از چند گاهی در تقدیر این دنبالچه بودن خود و عدول از کمونیسم و تاریخ کمونیتی تلاش حتی خود این دوستان، گفت و نوشت و علیه همان تاریخ کمونیتی با پرتاب کردن ادعاهای پوچ علیه ما مدافعین این خط و تاریخ، با سیلی صورت خود را سرخ نگهداشت؟

واقعیت این است که کومه له به شکل دادن به قطبی در جنبش ناسیونالیست کرد احتیاج دارد تا در مقابل جناح راست این جنبش متشکل در "مرکز همکاری"، وزنه ای باشد و به عنوان جناح چپ همان جنبش، قدرت و توان خود را به رخ بقیه بکشد. این هدف قرار است به کمک نیروهای متحد او به نام اتحاد چپ در کردستان تامین شود. نیروهای موسوم به چپ در کردستان که اکثرشان در این اعتصاب عمومی حضور به هم رساندند، برای کومه له وسیله و ابزار تامین این هدف است. اما اگر عده ای واقعا متوجه این ماجرا نیستند، دلیل ندیدن این واقعیات از طرف آنها نیست. واقعیت این است این عده و از جمله و از همه برجسته تر رفقای قدیم ما در حزب "حکمتیست" به این سمت شیفت کرده اند و اسم آنرا هم گذاشته اند "اجتماعی" شدن و "غیر سکتی" عمل کردن!! این دوستان هم تاریخ گذشته کمونیسستی و تفاوت فاحش ما و جناح چپ ناسیونالیست کرد را به قیمت به حساب آوردن و سری داشتن در میان این کلوب بخشیده اند. این یک انتخاب سیاسی است.

اهداف جمهوری از حمله

تا جایی که به اهداف جمهوری اسلامی از حمله به احزاب دمکرات و اعدام سه زندانی برگردد، بر خلاف ادعای کومه له و ناسیونالیست‌های کرد و فراخوان دهندگان "چپ" ، هدف مطلقا کردستانی نبود. اکنون مدت مدیدی است که حزب دمکرات و باند زحمتکشان آقای مهندی درب هر دولت مرتجعی را زده اند و آمادگی خود را برای خدمت در چهارچوب سیاست‌های آنها به نام مبارزه با جمهوری اسلامی اعلام کرده اند. مدت مدیدی است که این جریانات جنگ نیابتی را در خدمت عربستان و با سفارش آنها پیش میبرند و چندین واحد از نیروهای خود را در این راه فدا کرده اند. با این وصف تا کنون جمهوری اسلامی احتیاجی ندیده است که از موشک دور برد برای مقابله با آنها استفاده کند. این دوره جمهوری اسلامی احتیاج داشت که اولا برای مرعوب کردن مردم ایران که از دیمهه علیه آن در ابعاد وسیع به میدان آمدند و تا هم اکنون هم خطر سرنگونی را بالای سرش نگهداشته اند، و دوما برای نشان دادن قدرت خود به دولت‌های متخاصم خود در منطقه، دندان نشان دهد. حمله به این احزاب فرصتی بود که از کانال آن، قدرت و توان نظامی خود را به گوش دیگران برساند. کما اینکه بدنبال این ماجرا بعد از چندین سال جنگ در سوریه و حضور و شراکت جمهوری اسلامی در این جنگ و در دفاع از دولت سوریه، اخیرا و بعد از حمله به دو حزب

کارگران جهان متحد شوید

زمانی که موج ها ...

دمکرات، از همین موشکها در سوریه و منطقه تحت کنترل اپوزیسیون بشار اسد استفاه کرد و مدعی شد داعش را هدف گرفته است و از کرمانشاه علیه آنها موشک روانه کرده است.

بعد از حمله به احزاب دمکرات نیز فرماندهان و روسای جمهوری اسلامی، یکی پس از دیگری ظاهر شدند و از توان و قدرت نظامی خود گفتند و تلاش کردند جامعه را مرعوب کنند.

اینکه بخش عمده این چپ و خود کومه له همراه با ناسیونالیستهای کرد تلاش کردند هدف جمهوری اسلامی را حمله به مردم کردستان و حمله به "کرد" نام بگذارند و بقیه فاکتورها در اطلاعیه و بیانیه های آنها از قلم افتاد، دقیقا از همان اهداف محلی گری و ناسیونالیستی خود این جریانات ناشی میشود. به همین دلیل است که تفاوت جدی ای میان اعلامیه و فراخوان "مرکز همکاری" با "فراخوان مشترک نیروهای چپ" و بسیاری از نیروهای چپ و خود کومه له را مشاهده نمیکید.
اکثرا به صورتی حمله به "خلق کرد" را برجسته کردند و این آن نقطه اشتراک کل این جبهه بود. به این صورت اکثر جریانات موسوم به چپ نیز همراه کومه له به جای تقویت همسرنوشتی کارگر و زحمتکش کرد زبان با بقیه کارگران و مردم محروم در ایران، عملا بر احساسات ناسیونالیستی مردم کردستان انگشت گذاشتند.

در حمله جمهوری اسلامی و اهدافی که داشت، حزب دمکرات و مبارزه مسلحانه آنها بهانه بود. بهانه ای که به جمهوری اسلامی امکان داد اهداف بزرگتر خود را زیر نام مقابله با "تروریسم" پیش ببرد و قلدری و قدرت نظامی خود را برای مرعوب کردن مردم آزادیخواه در ایران و همزمان علیه دول متخاصم خود در منطقه نشان دهد.

سیاست "فعال" و "کشف" یک سند

در میان جریانات و کسانی که در مورد اعتصاب عمومی کردستان اظهار نظر کرده اند، (برای دفاع از سیاست اپورتونیستی خود، البته بعد از اینکه گند همکاری شان با "مرکز همکاری احزاب کرد" در آمد) و به بهانه آن ادعاهای بی پایه و سرهم بندی شده به نام فاکت و سند علیه ما صادر کرده اند، یکی از آنها رفقایبی هستند که زمانی نه چندان دور خود در حزب حکمتیست بودند. اینجا و در این بخش اساسا به ادعای رحمان حسین زاده در این زمینه میپردازم.

اینجا وارد کل مباحثات در مورد اعتصاب عمومی نخواهم شد. در مورد این مسئله رفقای دیگر همه جانبه پرداخته اند و لذا وارد همه بحثهای رحمان حسین زاده و دفاعیات هر روزه او از اتحاد نیروهای موسوم به چپ و نقش بارز آنها در اعتصاب عمومی و بالیدن بر "زکاوت سیاسی و تشخیص درست و تیزبینی" قطب سوسیالیستی و "چپ رادیکال" در اعتصاب عمومی کردستان نخواهم شد.

اجازه بدهید ابتدا به ادعاهای رحمان حسین زاده بپردازیم. ایشان در جواب سوال گوینده تلویزیونشان که میپرسد، "بعضی میگویند چون در این اعتصاب احزاب ناسیونالیست کرد شرکت داشته اند پس به نوعی اگر احزاب چپ شرکت کنند دنباله روی از احزاب و نیروهای ناسیونالیست کرد است، نظر شما چه است؟"میگوید:

"**عده ای نیست یک جمع محدودی است که قبلا از حزب حکمتیست جدا شده اند و سایتی که به آنها سمپاتی دارد. شما نگاه کن از این اعتصاب عمومی کردستان کل چپ ایران و آن جیی که ما به آن میگوییم چپ رادیکال حمایت کردند...**"

".... **ناسیونالیستها مجبور میشوند فراخوان خود را کنسل کنند و با یک تاخیر ۱۰ تا ۱۲ ساعته تازه از روز ۲۱ شهریور حمایت کنند. جلوشان را بگیریم؟"**

"متأسفانه یک جمع محدودی هستند که با این پروپاگاند و با این تبلیغات موقعیت پاسیو و

غیر دخالتگر و بی ربط خودشان را به این ماجرا توجیه میکنند..."

او در ادامه بحث خود باز اشاره دارد که:

".. این دوستان سابق ما در این حرکت پاسیو بودند، نقش نداشتند، حتی ارزیابیشان این بود که بهر حال نمیگیرد، میخواستند بعدا طلبکار برگردند، دیدند یک حرکت بزرگ اتفاق افتاده الان دارند این موقعیت ایزوله و منزوی شده خودشان را با حمله به ما نیروهای چپ و کمونیسم میخواهند جبران بکنند. روش ناپسندی است." (همه تاکیدها از من است)

اینجا در جواب ادبیات نازل حسین زاده در مورد حزب ما، از جواب به طعنه و کنایه های سبکی که در این مصاحبه به مظفر محمدی میگوید و حتی از بردن اسم او خودداری میکند، میگذرم. اینها سبکتر از آنند که احتیاج به جواب داشته باشند. این ادبیات نیروها و افرادی است که از نقد سیاسی، بحث مارکسیستی، جدال سیاسی روشن و شفاف عاجزند و ناچارند با ادبیاتی غیر سیاسی، کینه توزانه و غیرمتمدنانه عقب مانده ترین افراد در صفوف خود را راضی و شارژ کنند. اینها ابزار توجیه تغییر ریل و عضویت در کلوپ "چپ رادیکال" است. حسین زاده اولین مسافر این قطار نیست. کم نیستند کسانی که به جای نقد سیاسی سراسرت گذشته خود و حزب و خطی که با آن بوده اند، سعی کرده اند با ادبیات نازل و با فراموشی حتی نوشته و گفته های سالیان قبل خود، برای کسب صندلی در کلوبی که به آن شیفت کرده اند، در مدح یاران جدید و علیه رفقای قبلی خود و خط و سیاست گذشته خود، با مشتهای گره کرده به میدان رفته اند.
شخصا برای این سرنوشت غمگین متأسفم، میتوانست اینجور ترازوی نباشد، میتوانست سراسرت و سیاسی تر و با پرنسیب تر باشد، اما این دیگر انتخاب خود این رفقا است و کاری از ما ساخته نیست. این همان پروسه ای است که شاخه های مختلف کومه له که هرکدام با سواستفاده از اعتبار تاریخ کمونیستی کومه که و حزب کمونیست ایران، در کنار احزاب راست و ناسیونالیستی لم داده اند، (البته دو جریان از آنها یعنی کومه له و روند سوسیالیستی کومه له، تا حد "کمونیسم رادیکال"از جانب حسین زاده ارتقا یافته اند) طی کرده اند. به ایشان توصیه میکنم نوشته های خود در نقد کومه له را در زمانی که این طرف آب بود، بخواند و جواب امروز خود در مدح یاران جدید و علیه ما را بیابد.
ابراهیم عزیززاده قبلا همین مسیر را رفت و فکر نمیکنم کسانی که فرمان حزب خود را به او سپرده اند و اندر فواید "کمونیسم رادیکال" از این نوع میگوید، راه دورتری بروند. معلوم نیست از سال ۱۹۹۱ تا کنون این همه جریان ما و شخص منصور حکمت که رفقای ما به شیوه ای بسیار مذهبی گونه به او مراجعه میکنند، در مورد گرایشات حزب کمونیست ایران، در مورد شیفت کومه له به ناسیونالیسیم کرد، در مورد تاریخ نگاری جعلی و تاریخ سازی شکست خوردگان ایک تاریخ، در مورد ارزیابی از کومه له، در مورد بازگشت به عقب کومه له عزیززاده و... نوشته و گفته ایم، چگونه یک شب با تر دستی آنها همراه با طیفی از گروههای حاشیه ای و بازمانده از فدائی به مرکز عالم مارکسیسم و کمونیسم و شپ رادیکال تبدیل شدند. مسئله روشن است رفقای ما به این سمت شیفت کرده اند. به همین دلیل است وقتی که گوینده تلویزیون در مورد پیشروی اتحاد چپ در کردستان از حسین زاده میپرسد، در مدح نزدیکی خودشان و کومه له سنگ تمام میگذارد و میگوید " ما به هم خیلی نزدیک شده ایم و از جمله مبارزه قاطع جریانش و کومه له علیه جمهوری اسلامی" را به عنوان دلیلی این نزدیکی می آورد. اگر تمام ماجر ایان است، خوب این همه تلاش د دو نیم دهه لازم نبود. این همه بحث و جدل در کل این تاریخ لازم نبود. انصافا کومه له هیچ وقت و تا امروز ناقاطع علیه جمهوری اسلامی نبوده است. طرف تصمیم گرفته است به کومه له نزدیک شود و به جای بیان روشن همین واقعیت به توجیهات کودکانه مبارزه قاطع کومه له علیه جمهوری اسلامی اویزان میشود.

در مورد سیاست "فعال" آنها و مشی "پاسیو" ما هم فکر نکنم احتیاج به توضیح بیشتر باشد. لازم است نمونه های "دخالت فعال" در سیاست را از طرف کلوبی که رحمان حسن زاده از عضویت در آن در پوست خود نمیگنجند را یادآوری کنیم.

حمیات فعال از دو خرداد و خاتمی، بلند کردن پرچم "خارجی" سیزی ناسیونالیسم ایرانی علیه کارگران "افغانستانی"، حمایت فعال از تحرک نیروهای فاشیست و ارتجاعی قومی، ترک، الاهواز، هخا، حمایت فعال از جنبش سبز و موسوی و کروبی، تحت عنوان ضدیت با جمهوری اسلامی و ولایت فقیه، حضور در پروژه های ناسیونالیسم کرد در منطقه مانند کنگره ملی کرد، اتحاد احزاب کردستانی، دخالت فعال در حمایت از سوریه ای کردن ایران، دخالت فعال و دفاع از قتل عام مردم در موصل تحت عنوان مبارزه با داعش، (البته در این مورد رحمان حسین زاده مدافع سرسخت "سیاست دخالتگرانه: مردم را بمباران کنید" بود) فقط نمونه هایی از فعال بودن این کلوپ است. ما همیشه در دفاع از صف مستقل طبقه کارگر علیه هر نوع ارتجاعی در مقابل چنین "فعال" بودن و "سیاست فعال و دخالتگری" ایستادیم و همیشه از جانب این کلوپ مهر "پاسیو" خورده ایم. ما به اینگونه "فعال" بودن احتیاجی نداریم. ما برای نشان دادن وجود و تحرک خود به هیچ جنبش ارتجاعی باج نخواهیم داد و با هر بادی نخواهیم چرخید. اگر همراه نشدن با ناسیونالیستهای کرد و کولی ندادن به جنبش آنها، انهم در دوره تاریخی معینی که "مرکز همکاری" کذابی ناسیونالیستها در تلاش است به هسته اولیه ارتش آزاد سوریه در تحولات ایران تبدیل شود، پاسیو بودن است، ما لقای فعال بودن نوع آنها را به بقایش می بخشیم.

در مورد این ادعای رحمان حسین زاده که گویا ناسیونالیستها **مجبور** شده اند، فراخوان خود را کنسل کنند و از فراخوان روز ۲۱ شهریور "**حمایت**" کنند هم ابراهیم عزیززاده و فرهاد شعبانی به روشنی گفته اند که ماجرا چنین نیست و کل ماجرا از اول تا آخر با توافق مشترک کومه له و مرکز همکاری انجام گرفته است. در نتیجه کسی که با تاخیری طولانی، از همکاری کومه له و "مرکز همکاری" اعلام "بی اطلاعی" و برات کرده است و خودش کلاه سرش رفته، نمیتواند برگردد و با چنین ادعایی پوچ و زمختی اعلام کند که ناسیونالیستها آمده اند و از اعتصاب عمومی اعلام شده "نیروهای چپ" **حمایت** کردند.

اما و مستقل از اینها من از رحمان حسین زاده و همه رفقای عزیزی که در آن حزب و به نام حزب حکمتیست فعالیت دارند میپرسم این چپ کمونیست و رادیکالی که بعد از این همه سال پیدایشان کرده اید و قطب سوسیالیستی را با آنها شکل داده اید، کدامها هستند؟ میتوانید لیست نیروهای نوظهور چپ رادیکال و کمونیست مورد اشاره رحمان حسین زاده را که در این اعتصاب هم از شما حمایت کردند را اطلاع دهید؟ آیا اینها تازه تولد یافته اند و ما در این همه سال از آنها بی خبر بوده ایم؟ راه کارگر!!!!، روند سوسیالیستی کومه له!!!!، کومه له، اقلیت و هسته اقلیت!!!!، اتحاد فدائیان!!!! حزب کمونیست کارگری!!!! اینها جریانات کمونیستی هستند؟ اینها چپ رادیکال اند و قرار است پرچم سوسیالیستی طبقه کارگر ایران با اینها به مقصد برسد؟ کل سنت سیاسی چپ پرو روس ایران و شاخه های مختلف آن از فدایی تا راه کارگر، در تاریخ جدال کمونیسم و ناسیونالیسم در کردستان ایران و حتی زمانی که حزب دمکرات به نیروهای ما شبیخون زد و جنگی سراسری و چند ساله را به ما تحمیل کرد، در کنار حزب دمکرات و ناسیونالیسم کرد ایستادند. اینها را به نام کمونیسم رادیکال تحویل مردم دادن بیان پیوستن شما است به آنها نه برعکس. این درجه از خود فریبی، این درجه از سقوط سیاسی و این درجه چرخیدن به راست، برای چیست؟ پس تاریخ چهار دهه نقد جریان ما از کل این چپ و تاریخ جدال و نقد ما از این چپ از روز تشکیل حزب حکمتیست تا وداع شما از حزب، چه شد؟ پس جدال سیاسی، تئوریک و پراتیک کمونیستی حکمت و خود حزب حکمتیست در این دوره که علیه آنها و به عنوان چپ بورژوایی، چپ خلقی و ناسیونالیسم پرو روس و فرزندان جبه ملی ایران و چپ مدافع مصدق و شرقی و عقب مانده و اسلامی و چپ ملی کردستان مورد نقد قرار گرفته اند، کجا خواهد رفت؟

از این دوستان سوال خواهم کرد که ارزیابی از روند سوسیالیستی کومه له که از جانب حزب حکمتیست (وقتی که خودتان هنوز در آن حضور داشتید)، به عنوان جناح راست کومه له ای که خود به عنوان جناح چپ جنبش ناسیونالیستی کرد، مورد نقد و معرفی میشد را کجا دفن خواهید کرد؟ این بود بازگشت به حکمت که ادعایش را

کمونیست ۲۳۴

میکردید؟ شما با هر اختلاف و اعتراض و ادعایی که علیه ما دارید، با تاریخ کمونیسم کارگری و کوهی ادبیات مارکسیستی از اتحاد مبارزان تا سالهای اخیر و حداقل تا مقطع حضورتان در حزب حکمتیست، چکار میکنید؟ عبدالله مهتدی همراه با "کمونیستها رادیکال" امروز شما در قطب سوسیالیستی و مشخصا هم کومه له و همه شاخه های دیگر از جمله روت سوسیالیستی، دوره بعد از جدایی ما از آن جریان، کتاب سوزان راه انداختند تا این تاریخ را پاک کنند. مشاهده خواهید کرد که موفق نشدند. تلاش کردن تاریخ جعلی بسازند و ابراهیم عزیززاده در این زمینه استاد بود، باز موفق نشده اند. سوال این است که شما با این تاریخ و جدال سیاسی و با زنجیر سنگین و دست و پا گیر کمونیسم کارگری، حکمت و حزب حکمتیست بر گردن خود در دل این چپ چه خواهید کرد؟

از رحمان حسین زاده میپرسم نیروهای "الترناتیو سوسیالیستی" از نوع کمونیسم روسی، کمونیسم ملی که از نزدیکی با آنها به خود میبایلد، یا شعبه ایرانی پ ک ک (پژاک) که حتی یک کلمه در نقد آنها نمیگوید، جریانات بزرگی هستند؟

"کشف و رو شدن" یک سند

رحمان حسین زاده در بخشی دیگر از سخنان خود باز اشاره دارد که:

"...الان یک سال و نیم است دوباره رضا دانش یک سندی را رو کرده است، یک سال و نیم قبلش همین احزاب ارتجاعی ناسیونالیسم کرد جمع شده بودند در پروژه انتخابات روحانی با هم همکاری کنند، همین کومه له امروز رفته بود به سخنگوشان تبدیل شده .. ما به عنوان چپ و کمونیست آن وقت کومه له را نقد کردیم سر این راست روی، سر آن اقدامات، درون خود کومه له و حزب کمونیست عاقبت نیرو و ترند و جهتی بود که با این سیاست همکاری، با همکاری کومه له با این احزاب ناسیونالیست مخالفت میکرد ، اینها عضو رهبریشان اعلامیه داده و نوشته داده،مصاحبه کرده او گفته هیچ ایرادی در این کار نمیبیند و گویا کومه له درایت سیاسی هم بخرج داده و نیروهای ناسیونالیست را جمع کرده که در انتخابات جمهوری اسلامی شرکت نکنند که بعدا هم کردند .. " (تاکیدها از من است)

سند مورد اشاره رحمان حسین زاده که دوستش رضا دانش گویا دوباره برایش پیدا کرده و اکنون "رو کرده است" و "مدرک راست روی" ما شده است، مصاحبه نشریه حکمتیست با من است تحت عنوان "همکاری ۶ جریان "کردستانی" در انتخابات". این مطلب در سایت حزب و سایتهای دیگر از آزادی بیان تا پیشوند و سایت ایران تریبون و مدیای اجتماعی موجود است. اما معلوم نیست و رحمان حسین زاده حتی زحمت اینرا به خود نمیدهد که به احترام خود و شنوندگانش و برای قانع کردن آنها و درستی ادعای خود از این "سند کشف شده " و "مدرکی" که در اختیار حسین زاده قرار گرفته، چهار کلمه نقل قول روشن بیاورد و بگوید به کجای آن نقد دارد. اجازه بدهید به خود این نوشته مراجعه کنیم:

"ما نه در گذشته و نه اکنون مشکلی با رابطه احزاب سیاسی و همکاری های معین آنها با هم نداشته و نداریم. ما نه فقط برقراری رابطه با احزاب و سازمانهای مختلف را قابل انتقاد نمیدانیم، بلکه در مقاطعی چه در کومه له و حزب کمونیست ایران در دوره پیش از جدایی ما، چه در دوران بعد از جدایی از این حزب، ما تلاش کرده ایم در مقاطعی مانند دوره خطر حمله امریکا به ایران، خطر سناریوی سیاه و در دفاع از مدنیت و زندگی مردم در مقابل تعرض بر دولت و نیروی ارتجاعی با سازمانهای مختلف اپوزیسیون رابطه بگیریم و نیروهای اپوزیسیون را به یاببندی به تعهداتی بکشانیم و در این رابطه با آنها همکاری هایی داشته باشیم."

"...در اینکه "خیات" یک باند مذهبی مسلح و تا مغز استخوان ارتجاعی است تردیدی نیست؛ در اینکه رابطه با این باند و همکاری با آن، این باند مرتجع را در اذهان مردم به سطح یک جریان سیاسی ارتقا میدهد شکلی

زمانی که موج ها ...

نیست. اما "**خبات**" ورژن مذهبی باند **زحمتکشان** به رهبری مهدی است. باند قومی که سالها است در جمع احزاب کردستان به نام کومه له حضور دارند و نه فقط از طرف کومه له بلکه و بعلاوه از طرف بخشی از نیروها و احزاب سیاسی **چپ** بعنوان یک سازمان سیاسی به رسمیت شناخته شده است."

"میتواند برگ عضویت این جریان ارتجاعی به کلوب "احزاب کردستان" باشد

و باید علیه آن ایستاد و از این زاویه اعتراض بسیاری از فعالین چپ و آزادیخواه قابل فهم است."

"علاوه بر این، این اولین بار نیست که کومه له با این گروهها وارد همکاری و رابطه سیاسی میشود. مورد کنگره ملی کرد که متشکل از طیف متنوعی از احزاب سیاسی کردستان تا باندهای قومی و ناسیونالیستی از نوع مهدی و پژاک و... بود، نمونه بارزی از چنین رابطه ای بود که در اینمورد هم ما به نفس حضور کومه له در این اجلاس نقدی نداشتیم؛ نقد ما به دفاع کومه له از آن حرکت و بی مرزی و دفاع کومه له از کنگره ملی کرد بود."

"میتواند برگ عضویت این جریان ارتجاعی به کلوب "احزاب کردستان" باشد

در ادامه در همین نوشته در مورد جنگ نیابتی عربستان و پیوستن حزب دمکرات کردستان ایران به این پروژه گفته ام ما به احزاب سیاسی نامه نوشته و مخاطرات سیاست حزب دمکرات را از جمله برای حزب کمونیست و سازمان کردستانش(کومه له) گوشزد کرده ایم و خواهان مقابله با آن شده ایم و گفته و تاکید کرده ایم که برای کومه له بودن با احزاب ناسیونالیست کرد جایگاه بزرگتر و اساسی تری دارد:

"اما ظاهر اذوق و شوق در راس "کلوب احزاب کردی" قرار گرفتن مهمتر از اینها است. حتی به بهای ارتقا باندهایی مانند خبات و زحمتکشان به جرگه احزاب سیاسی."

"یکی از شروط اولیه رشد کمونیسم در کردستان، تلاش برای تکاندن ذهنیت ناسیونالیستی در طبقه کارگر و زحمتکشان جامعه و تلاش برای جدایی آنها از افق ناسیونالیستی و سیاستهای احزاب ناسیونالیست کرد در مقیاس اجتماعی است، چیزی که متاسفانه کومه له با آن خداحافظی کرده است. تضعیف احزاب ناسیونالیستی، نقد همه جانبه آنها و تلاش برای منزوی کردن آنها به نفع جنبش سوسیالیستی یک پای اصلی و اصول بنیادی کار ما است؛ چیزی که متاسفانه سال های سال است از کومه له در دوره جدیدش رخت بر بسته است."(تاکیدها از اصل نوشته نیست و من اینجا تاکید گذاشته ام)

همچنانکه مشاهده کردیم در این نوشته گفته ام **به نفس رابطه احزاب سیاسی**(فکر نکتم حسین زاده تفاوت باندهای قومی و مذهبی و احزاب سیاسی را نداند) ما نقدی نداریم، بستگی به این دارد این رابطه مضمونا چیست و برای چه امری است. به تلاش کومه له برای قانع کردن دیگران و تحریم انتخابات جمهوری اسلامی نقدی نداریم و گفته ایم نقد ما به کومه له نه ارتباط با **احزاب سیاسی** در **کردستان** بلکه نقد ما **به دفاع کومه له از ناسیونالیسم** است. و در این نوشته با توجه به فضایی در میان چپ که به پیوستن خبات به عنوان یک گروه مذهبی سنی حساسیت داشتند اما به باندهای قومی امثال زحمتکشان نداشته اند، گفته ایم علاوه بر خبات امثال سازمان زحمتکشان

مهدی حزب سیاسی نیستند و یک باند قومی است و به عدم حساسیت چپ علیه باندهای قومی انتقاد داشته ایم. در این نوشته از اینکه باندهای قومی و مذهبی از جمله سازمان زحمتکشان عبدالله مهدی، سازمان اسلامی خبات و امثال پژاک را به سطح احزاب سیاسی ارتقا خواهند داد، نقد داشته ایم. اینها را به عنوان احزاب سیاسی برسمیت نشناخته ایم چه برسد به نشست و درخواست و همکاری با آنها. حال باید آقای حسین زاده توضیح بدهند نقد او به چیست و کجا خالد حاج محمدی نه تنها نقد نداشته است که آن را نشانه درایت سیاسی دانسته است؟ ما از همکاری های موردی میان احزاب سیاسی، از جمله همکاری اطلاعاتی علیه توطئه های جمهوری اسلامی، علیه جنگ نیابتی، علیه سناریوی سپاه و... صحبت کرده ایم. اینها راست روی است؟ بعلاوه ما گفتیم به رابطه داشتن احزاب سیاسی در اپوزیسیون و همکاری های معین (که چندین مورد مثال آورده ایم) ایرادی نداریم، نگفتیم کولی دادن به احزاب ناسیونالیست کرد یعنی همکاری و رابطه.

در مورد این ادعا که ترندی در کومه له و حزب کمونیت علیه این همکاری بود، اینهم زیاد واقعی نیست. این ترند در تمام حیات کومه له و همکاری آن با انواع ارتجاع ناسیونالیستی نقدی نداشته است و جاپایی از مقابله آنها مشاهد نمیشود. این ترند با پیوستن خبات به عنوان یک جریان مذهبی از نوع سنی و در دل شروع جنگ نیابتی حزب دمکرات، زبان به اعتراض گشود. مشکل امثال من با این ترند که رحمان حسین زاده به آن دل بسته است، تعلق اش به همان ناسیونالیست چپ است. چپی که ملی و خلقی و ناسیونالیستی است. اعتراضش به مذهب و جریانات مذهبی است و در مقابل ناسیونالیسم حتی از نوع قومی و باند سیاهی مانند مهدی زبان بسته است. اگر نزد رفقای دپروز ما از جمله خود رحمان حسین زاده روزی به ابراهیم عزیزاده و روزی به این ترند در حزب کمونیست ایران دل میندند، بیشتر از هر چیزی سردرگمی و سیاست دنباله روانه خود این رفقا را بیان میکند.

بهر صورت رحمان حسین زاده باید بداند که مردم شعور دارند و نمیتوان ادعاهای خود ساخته را به نام فاکت از نوشته کسی دیگر به خورد شنودنگان خود داد، بدون اینکه چهار کلمه از خود نوشته را آورد و ادعای خود را اثبات کرد.

بعلاوه اگر نفس نشستن با احزاب ناسیونالیستی سیاستی راست است، پس نشستن خود حسین زاده با نمایندگان هر دو حزب دمکرات با حضور نماینده کومه له و حزب کمونیت کارگری بعد از اعتصاب را چکار خواهید کرد؟ نشستی که حسین زاده در آن نه تنها یک کلمه در مقابل همان مرکز کذایی احزاب ناسیونالیست کرد به زبان نیاورد، بعلاوه یک کلمه در مورد اینکه ایشان و رفقایش از هماهنگی و توافق کومه له و این احزاب "بی اطلاعند" نگفت. شما که بعد از اعتصاب با نمایندگان همان "مرکز همکاری" کذایی در مورد دستاوردهای اعتصاب عمومی جمع شده اید و یک ساعت در مورد نتایج و ارزش آن صحبت کرده اید. بالاخره مردم قسم حضرت عباس را باور کنند یا دم خروس؟ در ثانی رحمان حسین زاده و رفقایش در رهبری حزیشان از همان فردای جدایی از ما تا کتون چندین "هینت بلند پایه" خود را روانه کردستان عراق کرده اند و با هر پاسبان دم در احزاب طالبانی و بارزانی نشست داشته اند. اگر نفس رابطه و نشست سیاستی راست روانه است، بفرمائید پس اینها را چکار خواهید کرد؟ کسی که نصف اعضا رهبریش در مرگ طالبانی غش کرد و فاتح شیخ، دبیر کنونی کمیته مرکزی اش، عکس یادگاری خود و طالبانی را به سینه میزد و در غم از دست دادن جلال طالبانی عزا گرفت، در ستایش شیرکو بیکس، شاعر ناسیونالیست کرد و وزیر فرهنگ دولت اقلیم کردستان، کلی ستایشنامه بیان کرد و برای تشیع جنازه اش راهی کردستان عراق شد، در موقعیتی هست برگردد و "راست روی" ما را آنهم در کوتاه آمدن در مقابل ناسیونالیست کرد یادآوری کند؟

رضا مقدم از نژاد شناسی تا پرونده سازی

رضا مقدم نیز به روال همیشگی به بهانه بررسی اعتصاب عمومی کردستان، ضمن "تحقیق و تفحص" در ریشه یابی نژادی آدمها به این نتیجه رسیده اند که حکمتیستها جزو نژاد "کرد" اند و لذا مهر قومی بر پیشانی ما زده است. آقای مقدم در عین حال به نام بررسی اعتصاب عمومی کردستان فرصت را غنیمت شمرده و پرونده ای خود ساخته را علیه ما در دوره دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب "رو کرده" تا در این کارزار به شنودنگان خود بفروشند. اینجا و علیرغم اینکه هر دو شاهکار ایشان به خود اعتصاب عمومی نامربوطند و اما چون در دل بررسی های ایشان از اعتصاب عمومی آمده است به آنها خواهم پرداخت. در این بحث قصد وارد شدن به مباحثات مقدم در ارزیابی از اعتصاب عمومی را ندارم و همزمان در میان مشتئی ادعای پوچ و بی پایه تنها به دو مورد که ذکر شد اشاره خواهم کرد.

ابتدا به نقش زبان مادری در هویت سیاسی و ایدئولوژیک ما از زبان رضا مقدم بپردازیم. ایشان در مصاحبه ای با تلویزیون "به پیش" تحت عنوان "اعتصاب عمومی کردستان، الترنتیوو حزبی یا جنبشی" بخش دوم به تاریخ ۹ اکتبر ۲۰۱۸ در جواب سوال مصاحبه کننده در مورد ارزیابی از نقش نیروهای چپ در این حرکت میگوید:

"حکمتیستها را نام بردید که به عنوان چپ سراسری که تازه شاخه کردستان آن در این اعتصاب نقش داشته و شاخه سراسری آن آمده از این اعتصاب حمایت کرده. حزب حکمتیست اوت ۲۰۰۴ درست شده از انشعاب از حزب کمونیست کارگری. بنا به تعریف سوسیالیسم بیان کننده منافع طبقه کارگر است، جهانشمول است و علت اینکه آن انشعاب شده، مسائلی که چه سیاست، چه تحلیلی و تئوری و چه منفعت طبقاتی بوده که در آن انشعاب اساسا کسانی که زبان مادریشان کردی است جدا شدند،..... و اساسا اینها هستند که جدا میشوند. (تاکیدها از من است)

مقدم در ادامه میگوید:

"... علاوه بر آن چرا حالا در حزب کمونیست کارگری عراق هم همین ماجرا به مزاج سیاسی بخش کردستانش سازگار است و آنها جدا میشوند و رابطه شان را با اینها ادامه میدهند و نه با حزب کمونیست کارگری."

رضا مقدم به سبک و روش ناسیونالیستها و نژاد پرستان از نوع شرقی و عقب مانده آن، از روی زبان مادری، لهجه و محل تولد آدمها به این نتیجه رسیده اند که اکثریت کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری همراه با طیف وسیعی از اعضا و کادرهای آن حزب که بعد از اتفاقات آن دوره از حزب کمونیست کارگری جدا شدند و حزب حکمتیست را تاسیس کردند، کرد زبانند و به این اعتبار نتیجه میگیرد که ناسیونالیست کرد هستند. ایشان از این تفحص و تز پایه ای خود نتیجه میگیرد که دلیل اینکه رفقای قدیم ما که اکنون به اسم حزب حکمتیست فعالیت دارند و با کومه له نزدیک شده اند و همکاری دارند، محل تولد و زبان شان و نتیجتا تعلق شان به خانواده ناسیونالیست کرد است.

ادعاهای رضا مقدم در مورد سوسیالیسم و منافع طبقه کارگر و جهانشمول بودن آن در شرایطی که دیگران را از روی زبان مادری تقسیم بندی قومی میکند، پشیزی ارزش ندارد. تنها کسی میتواند از روی شناسنامه، محل تولد و زبان آدمها آنها را در دسته بندی های قومی و ملی بچیند، که ابتدا خود را نیز بر همین اساس جزو یکی از اقوام به حساب آورده باشد. کسی که دیگران را به جرم زبان و محل تولد آنها ناسیونالیست کرد میدانند،

ابتدا خود آگاهانه پذیرفته است که ناسیونالیست فارس است. استدلال رضا مقدم نه تنها صد و هشتاد درجه علیه کمونیسم و ابتدایی ترین اصول مارکسیستی در مورد جامعه طبقاتی و تقسیم بندی آن است، بعلاوه علیه هر نوع تمدن بشری است. ادعهای رضا مقدم را امروز حتی زبان شناسان شرق زده و نژاد پرستان و احزاب ناسیونالیستی دنیا هم به این اندازه زمخت و زنده بیان نمیکنند. اگر نژادپرستان امروزی این درافشانی رضا مقدم را بشنوند از او بخاطر این احیا عهد عتیق ترین و گندیده ترین و عوامانه ترین نوع نژادپرستی شکایت خواهند کرد.

در حقیقت این ادعا چیزی در مورد حزب حکمتیست بیان نمیکند و بیش از هر چیز بیان موقعیت خود رضا مقدم و همه کسانی است که امروز با این غلظت ناسیونالیستی هنوز دنبال او هستند.

باید به این درجه از "دانش مارکسیستی" و البته بلاهت آقای مقدم مدال طلا داد! معنی واقعی طبقات و هویت طبقاتی و هویت ملی و انترناسیونالیسم و سوسیالیسم مورد نظر آقای مقدم را در همین چند جمله میتوان دید. آقای مقدم با این تز خود گوی سبقت را از ناسیونالیستها-فاشیستهای هیتلری ربوده!

در مورد بخش دوم ادعای رضا مقدم و اینکه در حزب کمونیست کارگری عراق هم گویا "کرد زبانها" از آن حزب جدا شدند و به حکمتیستها نزدیک شدند ، این هم سراپا جعل است. فکر نکتم رضا مقدم از روی بی اطلاعی چنین احکام بی اساس و پایه ای را به عنوان مدرک برای "ناسیونالیست" نامیدن ما و حزب کمونیست کارگری عراق بیان کرده باشد. در حزب کمونیست کارگری عراق نه انشعابی اتفاق افتاد و نه تقسیم بندی "کردها"!! و "عربها"!! در آن حزب اتفاق افتاد. این تقسیم بندی هم از جعلیات نوع راسیستی جناب مقدم و گروهش است. علاوه بر کودکانه بودن این ادعاها، زمختی اینها بحدی است که آدم تعجب میکند که واقعا جریان آقای مقدم گروه سیاسی است یا مرکز دروغ پراکنی علیه کمونیستها!!! در جریان جدایی ما از حزب کمونیست کارگری، حزب کمونیست کارگری عراق سر جای خود ماند. کل آن حزب منهای چند نفر با رهبری و صفوف کادری در کل عراق سر جای خود ماند و در میدان سیاست حزب خواهر ما در عراق بوده و است. چند نفر از آن حزب جدا شدند که اسمی دیگر روی خود گذاشتند که مورد بحث این نوشته نیست و آنها هم عرب زبانها نبودند. آقای مقدم آگاهانه دست به یک جعلیات زده است و انگار دنیا در گوش گاو خوابیده است و هر پرونده ای جعلی و ضد کمونیستی را از جانب ایشان باور میکنند.

ایشان در بخش دیگری از سخنان خود در ادامه و بر سر دلیل نزدیکی رفقای قبلی ما به کومه له و اینکه این پروسه چگونه غیر شفاف و بدون نقد گذشته خود و سیاستهای حزب حکمتیست انجام شده است و... ، تلاش میکند پرونده های جعلی و دروغهای قبلی جریان خود را به شکل بسیار شنیعتری علیه ما بیان کند. او میگوید:

کمونیست را بخوانید

کمونیست را بدست

کارگران و فعالین

کارگری برسانید

نه قومی، نه مذهبی، زنده باد هویت انسانی

"حکمتیستها در دوره ای که بحث دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب بود، دفتر سیاسی شان اطلاعیه دادند و یک اقدامات جنایتکارانه را نسبت دادند به کومه له و به کومه له گفتند همکار وزارت اطلاعات است." (تاکیدها از من است)

نزدیکی رفقای قبلی ما به کومه له و دلایل آن اینجا مورد بحث من نیست. اما در مورد ادعاهای این آدم، انسان در تعجب میماند که جریان رضا مقدم واقعا گروه سیاسی است یا جمع شایعه پراکنی. به راستی باید به این مرکزی که در تمام تاریخ فعالیت مستقل شان، بخش جدی از کارشان جعل و پرونده سازی و دروغ پراکنی علیه مخالفین و منتقدین شان است، چگونه و با چه زبانی جواب داد. انسان در تعجب میماند که با این درجه از بی پرسویی و این درجه از بی وجدانی سیاسی چه باید کرد. آیا واقعا هیچ آدم سلیم و شرافتمندی میتواند مستقل از هر اختلافی با ما، با این جریان حتی برای دو روز هم شده فعالیت مشترک داشته باشد؟

در جواب آقای مقدم باید بگویم این ادعا هم به اندازه بقیه ادعا های ایشان دروغ و جعل است. حزب حکمتیست در دوره داب و در هیچ دوره ای چنین اتهاماتی را به کومه له نزده است و اینها سرایا جعلیات خود ساخته آگاهانه رضا مقدم است. اگر آقای مقدم راست میگوید و اگر احترامی برای خود و جریانش قائل است لطفا آن اطلاعیه مورد ادعایش که گویا دفتر سیاسی وقت حزب حکمتیست علیه کومه له منتشر کرده است و گفته است "کومه له همکار اطلاعات است" را برای اثبات حقانیت جریانش منتشر کند و بگوید کجا به کومه له چنین گفته ایم !!! حزب حکمتیست به کنار بالاخره این جریان برای خود احترامی قائل است؟ این همه دروغ و پروپاگاندا را حتی بی بی سی هم (علیرغم اینکه کارش دروغ پراکنی است و بابت آن پول میگیرد) نمیتواند تحویل جامعه دهد.

سه اعلامیه ای که در این زمینه منتشر شده اند به ترتیب عبارتند از: "پرووکاتور ها را باید ایزوله کرد"، "دربغ از یک جوشرف!" و "نئو توده ای ها در آخر راه حزب توده". خواننده میتواند همینجا و باکلیک بر تیتراژ این اعلامیه ها آنها را که در سایت حزب ما موجودند مطالعه کند. اولین اعلامیه ما تحت عنوان "پرووکاتور ها را باید ایزوله کرد"، به تاریخ ۲۱ ژوئن ۲۰۰۷ منتشر شده است. در این اطلاعیه در مورد منتسب کردن فعالین کمونیست در ایران به احزاب کمونیست و سرنگونی طلب و مخاطرات آن، به همه احزاب سیاسی هشدار داده ایم و نهایتا گفتیم:

"هیچ انسانی که یک نخود عقل و احساس مسئولیت دارد برای مبارزه "فکری" با چپ به فضای پلیسی جمهوری اسلامی پشت نمیدهد. تنها حکمی که میشود داد این است که این شگرد آگاهانه بکار گرفته میشود و تحریک پلیس علیه فعالین کمونیست و یا مجبور کردن آنها به سکوت و پس کشیدن از صحنه مبارزه علنی است."

در ادامه همین اعلامیه گفته ایم که:

"ما از همه سازمان ها و جریانات سیاسی و از همه سایت ها و نشریات میخواهیم که اجازه چنین پرووکاسیون هائی را ندهند. اجازه ندهند که از امکانات آنان برای نا امن کردن انسانیت در ایران استفاده شود. پرووکاتور و پرووکاسیون باید منزوی و طرد شوند."

تقریبا یک سال بعد از این ماجرا باز و در دل ادامه برخورد امنیتی و تلاش برای منتسب کردن دانشجویان زندانی به حزب ما و به گارد آزادی و تلاش برای علنی کردن هویت حزبی آنها، اعلامیه ای دیگر زیر عنوان "دربغ از یک جو شرف!" به تاریخ ۲۴ مه ۲۰۰۸ از جانب حزب ما منتشر شد. در این اعلامیه آمده است:

"اخیرا وبلاگی به نام "تریبون مارکسیسم" اقدام به یک پاپوش دوزی و توطئه چینی

رسمی پلیسی علیه دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب زندانی و در آستانه محاکمه کرده است. این وبلاگ در نوشته‌ی بدون امضائی تحت عنوان "وضعیت فعلی و گام های ضروری(نکاتی در مورد جنبش دانشجویی و چپ)، دانشجویان دستگیر شده را اعضای حزب حکمتیست و گارد آزادی معرفی کرده است و از آن بدتر اسلحه و اقدام مسلحانه را هم روی پرونده آنها گذاشته است. انتشار چنین هجویات و مزخرفاتی از جانب دستگاه های اطلاعاتی رژیم، دست راستی های متشکل در دانشجویان لیبرال و دفتر تحکیم وحدت نه اولین بار است و نه آخرین بار خواهد بود. آنچه در این میان تاسف آور است این است که این وبلاگ خود را به افراد و خط مشخصی در اپوزیسیون (ایرج آذرین و رضا مقدم) منتسب میکند."

در ادامه همین اطلاعیه آمده است:

"ما یک هفته منتظر ماندیم تا ایرج آذرین و رضا مقدم خود را از این افتضاح کنار بکشند. آنچه تکان دهنده است این است که این کار انجام نشد، ... اما صبر کردیم و واقعا اشتیاق داشتیم که این دو، خود را از این اتهام بترکانند. علی رغم اینکه به آنها تذکر هم داده شد، این کار را نکردند! در یک جمع بندی اولیه از ۱۳ آذر گفتیم که یکی از درسهای این حرکت این بود که بار دیگر نشان داد که چقدر وجدان و شرافت، طبقاتی است. اما ابعاد این بی وجدانی برای ما هم تازه بود."

همچنانکه که مشاهده شد اعلامیه اول ما نسبت به کسانی که به نام مبارزه نظری فعالین کمونیست در ایران را به احزاب کمونیست و سرنگونی طلب منتسب میکنند، هشدار داده ایم و از همه احزاب سیاسی، سایت و نشریات خواسته ایم که امکانات خود را در اختیار چنین افراد و جریاناتی قرار ندهند. اما و علیرغم هشدار ما سایت منتسب به جریان رضا مقدم و ایرج آذرین افتضاحی به بار آورد که در اعلامیه بعدی "دربغ از یک جو شرف!" به آن پرداخته شده است. لذا تا اینجا بحث نه بر سر کومه له بلکه بر سر شیرینکاری های جریان رضا مقدم و ایرج آذرین است. لازم به ذکر است که در این دوره رابطه کومه له با جریان آذرین-مقدم بسیار حسنه بود. دوستی و نشست و برخورد و اجلاس مشترک و همکاری تا حد احتمالات اتحاد آنها در آینده در جریان بود. امکانات نسبتا زیادی از جانب کومه له در اختیار جریان رضا مقدم و ایرج آذرین قرار میگرفت. علاوه بر تلویزیون حتی وبلاگ "تریبون مارکسیسم" آقایان روی سرور کومه له بود.

در این دوره و در شرایطی که دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب و خصوصا فعالین و سخنگویان آنها در زندان و زیر شکنجه بودند، جریان ایرج آذرین و رضا مقدم علیه آنها، افتضاحات بزرگی به خرج دادند که اشاره شد. این بار و در ادامه، دفاع از این افتضاحات و ادامه آن علیه دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب توسط و به نام "دانشجویان سوسیالیست" ادامه یافت. باید یادآوری کنم که به محض اینکه جریانات محترم چپ فهمیدند که حزب ما در میان نسل جوان کمونیست نفوذی دارد و جمهوری اسلامی و مراکز پلیسی آنها تلاش میکرد برای قطور کردن پرونده آنها، به حزب ما و حتی به مبارزه مسلحانه منتسب شان کند، فوری بخش بزرگی از این چپ و از جمله کومه له همه اخبار و اطلاعیه و عکسهای گذشته از تحرکات چپ و دانشجویان آزادیخواه را از سایتهای خود پاک کردند و این بار "دانشجویان سوسیالیست" را جایگزین کردند. اساس نقد و اعتراض ما به کومه له و حزب کمونیست ایران در این دوره و در این زمینه، نزدیکی و همراهی کردن کومه له و سکوت و مماشات آن با جریان نئو توده ای آذرین-مقدم بود که در ۸ جولای ۲۰۰۸ در اعلامیه ای از جانب کمیته رهبری حزب زیر عنوان "نئو توده ای ها در آخر راه حزب توده" به آن اشاره شده است و مخاطرات همکاری کومه له با این جریان را گوشزد کرده ایم. اینجا من دو نقل قول از این اعلامیه را جهت اطلاع خوانندگان می آورم و اما توصیه میکنم با کلیک بر تیتراژ سه اعلامیه فوق در همین نوشته کل آنها را مطالعه کنید. در این اعلامیه آمده است:

"آنچه در این میان نگران کننده است همسویی و همراهی رهبری کومه له و با بخشی از رهبری و صفوف این سازمان با این گروه منحط و از جمله همسویی با اقدام زشت سیاسی و پلیسی اخیر آنها علیه دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب است. در ماجرای اخیر علیه دانشجویان، جریانات و شخصیتها و سایتهای مسئول اقدام پلیسی سیاسی آنها را محکوم کردند. اما کومه له نه تنها سکوت کرد، بلکه متأسفانه در میان جریانات سیاسی تنها سایتهای مختلف مربوط به کومه له نوشته پلیسی، سیاسی مشهور را لانسه کردند. با وجود هشدارهای زیاد چه از درون کومه له و چه از جانب ما و درخواست فاصله گرفتن کومه له از این انحطاط سیاسی تا این لحظه هم با گذاشتن دفاعیه های به اصطلاح "دانشجویان سوسیالیست" از این افتضاح پلیسی سیاسی در سایتها و میدیای خود عملا همسویی خود را ادامه میدهند. این اقدام آنها و به موازات آن حذف هر اثر و نشانه ای از دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب و "ممنوع شدن" این اسم از سایتها و میدیای کومه له در یک ماهه اخیر علائم یک انتخاب سیاسی نگران کننده توسط کومه له است."

"رهبری کومه له بنا به هر مصلحتی، از جمله از سر بی تحرکی و پاسیفیسم خود و برای توجیه آن، و یا به امید جذب "قلمزن تنوریک - سیاسی" برای پدیده فرمال "حزب کمونیست ایران" همسویی با آذرین، مقدم را انتخاب کرده باشد، باید بداند که عاقبت بسیار خطرناکی را برای آینده سیاسی سازمان خود تدارک می بیند."

در ادامه اعلامیه کمیته رهبری آمده است:

"صف آزادیخواهی و برابری طلبی و جریانات کمونیست و چپ و انقلابی لازم است با هوشیاری مانع پخش شدن ویروس نئوتوده ایسم کنونی در فضای سیاسی باشند. افشای این جریان و شناساندن آن ضامن قرنطینه کردن این اپیدمی است. در این میان جریانات چپ و آزادیخواه و متعهد و مسئول باید از کومه له بخواهند که از این جریان ناسالم سیاسی فاصله بگیرد. این بعد مهم و اساسی ایزوله کردن نئوتوده ایسم کنونی در فضای سیاست ایران است."

همچنانکه ملاحظه کردیم ادعاهای آقای مقدم سرپا جعل است و بحث بر سر افتضاح سیاسی و گرای امنیتی و پاپوش دوزی جریان مقدم-آذرین است نه کومه له. در مورد خود کومه له اعلامیه های مورد اشاره به روشنی بیان کرده اند و این اعتراض و انتقاد ما بر کومه له در آن دوره حساس کماکان روی دوش این جریان باقی است. و البته کومه له تحت فشار از بیرون و از درون خود بر سر همکاری با جریان ایرج آذرین-رضا مقدم و اختلافاتی که بر سر ادامه همکاری و یا عدم آن در صفوفش ایجاد شد، نهایتا رابطه و نزدیکی قبلی عملا پایان یافت.

در مورد رضا مقدم متأسفانه تلاش برای مسموم کردن فضای سیاسی، دروغ و جعل علیه حزب

ما، علیه فعالین کارگری و تلاش برای نفاق و دشمنی در میان آنها، گرای پلیسی و امنیتی دادن، تلاش برای هراساندن فعالین کمونیست از ارتباط و فعالیت با ما، کاری که وزارت اطلاعات وسیعا تا امروز هم دنبال کرده است، تا امروز هم ادامه داشته است. اینجا جای پرداختن به موارد دیگر از اینگونه فعالیت آقای مقدم نیست و اما این جانفشانی علیه ما و پرونده سازی و شایعه پراکنی ادامه دارد. همینجا اشاره کنم مسئول این جانفشانی های ناشایست امروز و بعد از کناره گیری ایراج آذرین از این جریان، دیگر مستقیم بر دوش رضا مقدم و همراهشان است. اینجا و در خاتمه یکبار دیگر تاکید میکنم که افشا و ایزوله کردن این جریان نئوتوده ای و دورغ پراکن و تلاش برای سالم نگاه داشتن فضای سیاسی در اپوزیسیون وظیفه هر جریان و گروه و انسان جدی سیاسی است.

بعنوان خاتمه

همچنانکه اشاره کردیم مستقل از صحت و سقم ادعای بعضی از جریانات چپ در اعتصاب عمومی کردستان و عدم تمایل آنها در همکاری با ناسیونالیستها، مستقل از درجه درستی و نادرستی ادعای آنها مبنی بر اینکه از هماهنگی کومه له با احزاب ناسیونالیست کرد متمرکز در "مرکز همکاری" بی اطلاع بوده اند و کومه له سر آنها کلاه گذاشته یا نگذاشته است، میدانی که این چپ برای بازی خود تعیین کرد در اساس بردی برای او نمیتوانست بهمراه داشته باشد. چپی که خواهان همکاری و هماهنگی با ناسیونالیستها نبوده باشد، قاعدتا نمیتوانست و نمیبایست روز عزای آنها را برای ابراز وجود خود انتخاب کند.

بعلاوه کل شواهد و از جمله سخنرانی و مصاحبه های مسئولین کومه له، وقایع بعد از اعتصاب و مصاحبه مشترک بخشی از این چپ (حزب کمونیست کارگری، حزب "حکمتیست" و کومه له) با ناسیونالیستها بر سر دستاوردهای اعتصاب و همکاری آنها، به هر آدم منصفی میگوید این چپ و حداقل این جریانات از این هماهنگی و همکاری یا فرض بی اطلاعی از قبلی هم ناراضی نبوده اند.

بعلاوه درک این چپ از فعال بودن، رفتار این چپ با قربانیان یک جنبش ناسیونالیستی و تقدیس آنها و ارتقا تا حد آزادیخواه و برابری طلب و...، مستقل از معامله گری و ریاکاری آنها، بیان سیاست سازش و کوتاه آمدن در مقابل ناسیونالیسم کرد است.

کمونیستها در کردستان بدون نقد همه جانبه این نوع از "کمونیسم و انقلابیگری" و بدون نشان دادن تمایز کمونیسم کارگری و دخالتگر، از این نوع از چپ و فعال بودن و انقلابیگری آنها، نمیتواند طبقه کارگر و صف انقلابیون راستین این طبقه را از افات ملی گرای در امان نگهدارند.

۲۰ اکتبر ۲۰۱۸

کارگران، زنان و مردان آزادیخواه!

شما تنها نیروی واقعی و تعیین کننده در سرنگونی جمهوری اسلامی و تحقق همه آمال انسانی و عدالتخواهانه خود هستید." منشور سرنگونی جمهوری اسلامی "را به پرچم اعتراض و مبارزه رادیکال خود علیه حاکمیت تبدیل کند. حول این منشور متحد و متشکل شوید. در کارخانه، در محل کار، در محلات، دانشگاهها، مدارس و حول این منشور متحد شوید و آنرا سرلوحه مبارزات امروز و آتی خود برای دستیابی به آینده ای بهتر و انسانی، برای دست یابی به آزادی، برابری، رفاه و امنیت خود تبدیل کنید.

در مقابل طرح های ارتجاعی مانند رفارندم و آستی ملی و نیروهای راست که از قدرت شما بیشتر از جمهوری اسلامی هراس دارند، "منشور سرنگونی جمهوری اسلامی" را به اهتزاز در آورید.

حزب کمونیست کارگری حکمتیست (خط رسمی)

Worker-communist Party Hekmatist

hekmatist.com

زمینه های شکل گیری کنفرانس استکهلم



محمد فتاحی

هدف این یادداشت نگاهی به زمینه های شکل گیری این "آلترناتیو سوسیالیستی" است. فرض من این است که خوانندگان همین یادداشت خبر دارند که کنفرانس استکهلم عنوان کنفرانسی در سپتامبر گذشته است که حزب کمونیست ایران (کومه له)، حزب "حکمتیست"، هسته اقلیت، سازمان فداییان اقلیت، اتحاد فداییان کمونیست و سازمان راه کارگر آنرا به عنوان آلترناتیو سوسیالیستی به جامعه اعلام کرده اند.

در مورد این واقعه تا این تاریخ چند مقاله ای منتشر شده که یکی از آنها متعلق به محمود قزوینی است. ملاحظات من به مقاله رفیق محمود خطوط این یادداشت در مورد کنفرانس استکهلم هم هست. علت محمود قزوینی در این باره از آنجا شروع میکند که کنفرانس استکهلم شبیه همه اتحادعمل های گذشته گروههای چپ فرقه ای است که آینده ای ندارند. نویسنده با ذکر این حکم سراغ یکی از شرکت کنندگان این آلترناتیو میبرد که "حزب حکمتیست" است. در مورد آن میگوید که این یکی از شاخه های کمونیسم کارگری و ظاهرا از این جنس نیست و از شرکت آن در این تشکل، به نوعی ابراز تعجب کرده و مدعی است که پیوستن این حزب به این جمع، آنها را به یک جریان فرقه ای مشابه بقیه تبدیل میکند. سپس با سوالات متعدد از حزب مزبور می پرسد که همراه این دسته به کدامین نیاز کمونیسم کارگری پاسخ میدهند؟... در بخش دوم مقاله قزوینی آمده که اما همکاری کمونیست ها با کومه له در کردستان برعکس بقیه نقاط ایران، و بدلیل ویژگیهای کردستان و حضور یک کومه له اجتماعی، به نفع قطب کمونیستی است و کمونیست های این کاره را رهبر سیاسی در جامعه میکند.

در نگاهی به مقاله مدنظر، و با صرفنظر از نکات یا احکام درست آن، نکاتی را میآورم که نشان از توهم نویسنده آن به کومه له امروز و "حزب حکمتیست" امروز است. حقیقت این است که در غیاب ناروشنی کمونیست های منفرد مشابه همین رفیق قزوینی و بخش بزرگی از چپ های بیرون دایره احزاب منتسب به کمونیسم کارگری، به این احزاب، چنین یادداشتی نالازم بود. در ادامه این نوشته به این موضع برمیگردیم.

زمینه های شکل گیری آلترناتیوهای کمونیستی سالهای اخیر

یکم؛ شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست.

"آلترناتیو سوسیالیستی" امروز، دقیقا همان نیروهایی را شامل میشود که "شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست" قبل از این "آلترناتیو" را شامل می شد. کومه له یا حزب کمونیست ایران، هسته اقلیت، سازمان اتحاد فداییان کمونیست، سازمان فداییان اقلیت، راه کارگری ها و حزب رنجبران، هفت حزب و سازمان تشکیل دهنده آن "شورای همکاری" بودند که ادامه عمرش را به همین "آلترناتیو" امروز داد. منتها یک جا به جایی انجام گرفته است که بعدا به آن می پردازیم.

آلترناتیو سازی چپ در شکل این چینی که توسط کومه له فراخوان و با کوشش آنها شکل گرفته است، در سالهای اخیر دو بار اتفاق افتاده است؛ اولی "شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست" بود که در سال ۲۰۱۲ میلادی شکل گرفت.

همه به یاد دارند که این تاریخ، دوره تقلائی نیروهای متعدد سیاسی در دو بلوک چپ و راست سیاسی ایران برای شکل دادن به آلترناتیوهای مورد علاقه خویش در فضای سیاسی آن روز است. در این بلوک سازی ها دو نیروی کرد

پیشقدم و روشن بودند؛ کومه له حزب کمونیست و "حزب کومه له" به رهبری عبدالله مهدی. جلسات موازی اینها با متحدین سیاسی شان در سطح سراسری ایران را چپ و راست به یاد دارند؛ توسط راست های اپوزیسیون طی نشستهایی که با عناوین مشابه کنفرانس گذار به دمکراسی از لندن پایه گرفت و در استکهلم و پاریس و واشنگتن و بروکسل و بعدا در پراگ به یک نیم جبهه بدل شد، را همه به یاد دارند چون مدیای پروناتو بلنگوی اینها بود. در متن آن کنفرانس ها نقش عبدالله مهدی چنان برجسته بود، که یکبار، آقای علیرضا نوریزاده زورنالیست، گفت که شاید مثل عراق، بهترین کاندید ریاست جمهوری بعد از جمهوری اسلامی، از کردها و کسی مانند عبدالله مهدی باشد(به نقل از ذهن، از گفتارهای تلویزیونی نوریزاده).

در بلوک چپ اما، پیشقراول این کار رهبری کومه له حزب کمونیست ایران بود، با همان هدف؛ دو طرف فرض گرفته اند که به دنبال تعرض غرب به سوریه، به احتمال زیاد نوبت ایران میرسد تا زیر سایه حضور ناتو و امریکا در منطقه در ایران هم شاهد یک "تحول" باشیم. محصول جلسات کومه له و یا حزب کمونیست ایران با بخشی از گروههای چپ نزدیک به خود "شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست" شد.

البته انصافا در کمپ چپ ها، قبراو ترین نیروی امیدوار به شروع یک "انقلاب" نوع سوریه ای در ایران، حزب کمونیست کارگری بود. اینها میلیتانت تر از بلوکی که کومه له به دور خود جمع کرده بود، حتی نقشه تسخیر سفارتخانه های جمهوری اسلامی در غرب را هم در متن حضور ناتو و غرب ریخته و رسما اعلام کرده بودند، که با شروع شکست ناتو و غرب در باتلاق سوریه، قتیله فراخوان های خیلی "انقلابی" شان را یواشکی پانین کشیدند.

پادمان باشد آن دوره، شعار راست و چپ هوادار حضور ناتو در منطقه، "بعداز سوریه نوبت ایران است" بود. خوشبختانه آن "انقلاب" به ایران سرایت نکرد و "ارتش آزاد ایران" فرصت شکل گیری و همراه با بقیه حوش "دنیای آزاد" امکان حضور در ایران را نیافت. نتیجتا هم تقلائی یاران عبدالله مهدی در راست ایران، علیرغم هر دستاورد مادی، در عرصه سیاست، چیزی جز کنفرانس برای خودشان نشد، همچنانکه تقلائی "شورای همکاری" چپ ها به رهبری کومه له، تا جایی که به سیاست برگردد، چیزی جز یک ویتزترین دنیای مجازی برای کومه له نبود.

دوم؛ "آلترناتیو سوسیالیستی"

برعکس شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست، آلترناتیو اخیر محصول تقلائی دو نیروی سیاسی یک خانواده و یک سنت سیاسی در سنت ناسیونالیسم کرد است؛ کومه له و "حزب حکمتیست"! بگذارید دلایل هم خانوادگی اینها را بعدتر بحث کنیم.

علل تحرک کومه له برای ایجاد یک تشکل یا نهاد پایدار سیاسی

مخاطبین این نوشته که اساسا کمونیست ها و چپ های ایران اند، از داستان شکل گیری مرکز همکاری نیروهای ناسیونالیست کرد با عنوان مرکز همکاری نیروهای شرق کردستان، مطلع اند، که شامل دو حزب دمکرات کردستان، دو کومه له زحمتکش کردستان و یک سازمان خبات میشود.

شکل گیری این نهاد جبهه مانند به دوران قدرقدرتی مسعود بارزانی برمیگردد که رهبری

پروسه فراندوم برای استقلال کردستان عراق را در دست داشت. همه نیروهای ناسیونالیست حاضر در "مرکز همکاری" امروز به اضافه کومه له حزب کمونیست ایران به یک سلسله جلسات گفتگوهای سیاسی در حضور شخصیت های بالای حزب مسعود بارزانی، حول چه باید کرد کردستان ایران و امر نزدیکی و اتحاد سیاسی، دعوت شدند. آن کنفرانس ها به درجات بالایی گفتمان مشترک و دوستی و نزدیکی های سیاسی بین این گروهها را فراهم کرد. در متن این مباحث بود که دبیراؤل کومه له حزب کمونیست رسما تذکر داد که سازمان اسلامی خبات آنقدرها هم که دیگران فکر میکنند مذهبی نیست، از حزب دمکرات کردستان هم مذهبی تر نیست. در متن همین گفتمان ها بود که از دو شاخه دیگر سازمان زحمتکش با عنوان دو کومه له دیگر نام برد و رسما آنها را به عنوان شاخه هایی از جنبش خود پذیرفت. تحت تاثیر همین گفتگوها هم بود که بعدا همین کومه له رسما پذیرفت که همراه بقیه احزاب ناسیونالیست، عضوی از جنبش ملی کرد، اما جناح چپ آن است. پیشروی همین فضای سیاسی در درون این سازمان بود که بعدها رسما اعلام کردند که تثبیت موقعیت شان در رهبری جنبش ملی، اولویت اول شان است؛ چیزی که سالهاست بوده اند، اما در حرف چنین موقعیتی را برای خویش نمی پذیرفتند. در کنگره ای هم که داشتند، ضرورت همکاری با نیروهای ناسیونالیست کرد در تمام عرصه های سیاسی، در داخل و خارج کشور را در یک سند تصویب کردند.

بطور خلاصه، تمام زمینه های یک همراهی مشترک با بقیه ناسیونالیست های کرد ایرانی توسط رهبری کومه له طی شد.

از شناس بد این سازمان، در اوج امید کومه له به پروسه ای که وارد شده بود، به دنبال رفراوم استقلال کردستان، نیروهای عراق با حمایت جمهوری اسلامی در یک حمله سراسری تمام مناطق مورد مناقشه بین دولت مرکزی و ناسیونالیسم کرد عراق را تصرف کرده و از این طریق امنیت اردوگاههای اپوزیسیون ناسیونالیست کرد ایرانی مستقر در کردستان عراق بطور جدی به خطر افتاد.

بحث و گفتگوی گرمی بین همه اینها حول امنیت حضورشان در کردستان عراق شروع شده و نامیدی از امکان بقای اردوگاه نظامی در آنجا در چهره همه نمایان بود. در چنین فضایی، رهبری کومه له حزب کمونیست به فکر دو بدیل سیاسی نظامی افتاد؛ کردستان سوریه یا کوههای قندیل در منطقه پ ک ک. مورد اول علیرغم تقلائی رهبری کومه له، خواست شان توسط حزب اتحاد دمکراتیک سوریه برآورد نشد. مورد دوم همانطوریکه گفته شد، حضور در کوههای قندیل در کنار پ ک ک، در صورت ضرورت بود.

نتیجتا پیوستن این سازمان به کمپ سیاسی پ ک ک جهت و سوی رهبری این کومه له شد. لازم به ذکر نیست که ناسیونالیسم کرد در کل منطقه، از سالها قبل به دو اردو پشت پ ک ک و مسعود بارزانی تقسیم شده است. در چشم چپ کرد یا کرد چپ که همان ناسیونالیسم چپ کرد ایرانی است، بلوک پ ک ک به دلیل جنگ و مقاومت با کیفیت در مقابل داعش، نه فقط چپ بلکه تلویحا هم جنس کومناهای کمون پاریس است. نزد کومه له و تبلیغاتی که قبلا هم داشته اند، این شاخه ناسیونالیسم کرد از آن دیگری چپ تر و از این زاویه به این کومه له نزدیکتر است. به همین دلیل تغییر کمپ کومه له از آن یکی به این یکی، نزد خودشان یک چرخش به چپ عنوان شد. جناح ضد امریکایی یا ضد ناتویی این سازمان، در تبلیغات شفاهی، وانمود میکند که عدم همراهی آنها با مرکز همکاری احزاب ناسیونالیست کرد به دلیل حضور نیروهای جنگ رقابتی در آن است. این ادعا به این دلیل اساسا شفاها طرح میشود تا در مقابل سوال علت شروع همکاری های اولیه با بقیه ناسیونالیست های پشت مسعود بارزانی و غرب، و دلیل تصویب سند و آرایش رهبری منتخب کنگره ناچار به پاسخ نباشند.

با همه اینها، این چرخش توسط خیلی ها حرکتی به چپ، تحت تاثیر جنبش دیمه در شهرهای ایران، تلقی شد. این تلقی و این ترجمه از این چرخش کومه له گمراه کننده است؛ اولا کومه له نه از فضای سیاسی ایران بلکه از فضای سیاسی کردستان تاثیر میگیرد، چون منطقه فعالیت آن آنجا و متن تمام فعالیت های سالهای گذشته اش تماما همراهی با بقیه ناسیونالیست های کرد در

منطقه بوده است. در تحرکات دیمه گذشته هم، کردستان ایران، به جز در سنج که آنهم اساسا توسط کمونیسم غیر سنت کومه له ای سازماندهی شد، هیچ خبری در بقیه شهرهای کردستان شنیده نشد تا تهدیدی جدی در مقابل راست روی های کومه له باشد. ثانيا کومه له در همین پلنوم اخیر کمیته مرکزی شان در یکی دو ماه گذشته، رسما تصویب مسئله ملی به عنوان اولویت اول خود را به جامعه اعلام کرد. نیروی کمونیستی که شورش های شهری دیمه و اعتصابات و اعتراضات سراسری اخیر در شهرهای ایران و صدای کارگر گرسنه در جهنم امروز ایران را بشنود، میبرد مسئله ملی و خودمختاری و استقلال و کوردایتی را اولویت خود میکند؛ درد کارگر و زحمتکش امروز در کردستان غیبت استاندار و فرماندار و شهردار کرد و عدم حضور پیشمرگه در پاسگاهها و پادگان ها و نبود زبان کردی در مدارس و کمبود لباس عزیز "کردی" است، که امروز قامت رعنا پیشمرگان مسلمان کرد هم مزین به آن است؟

کومه له در دوره تاریک ترین روزهای زندگی کارگر پرچم کردایتی را اولویت اول خود کرده است. و البته ظاهرا رسما برای اولین بار! آنوقت بخشی از چپ های شبیه به او، عزیمتش بسوی پ ک ک را نشان چپگرایی آن عنوان میکنند!

با همه اینها، کل پروسه این قضیه مراجعه به کمپ پ ک ک در نهایت خود، با اعلام مخالفت رسمی پ ک ک با سرنگونی جمهوری اسلامی و اعلام آمادگی برای کمک به رژیم جهت عبور از این بحران، پروژه کومه له برای پناه بردن به آن سازمان و به قندیل در روز مبادا، آرزویی بریاد رفته شد. در چنین شرایطی، کومه له ای که از مرکز همکاری احزاب ناسیونالیست بلوک مسعود بارزانی بسوی بلوک دیگر خیز برداشته بود، در یک موقعیت سرگردان گیر کرده بود. نگاهی به چپ های کنار دست خود و دعوت آنها به هوا کردن یک فیل دیگر، از نظر کومه له و رو به جامعه، میتوانست نه تنها انزوی آن در کمپ ناسیونالیست ها را تخفیف دهد، بلکه آن را مبتکر یک اقدام چپگرایانه جلوه دهد. امروز در چشم چپ ناسیونالیست بیرون تشکیلات کومه له، این سازمان دو قدم به چپ چرخیده است؛ قدم اول دوری و فاصله از ناسیونالیست ها و شبیه فاشیست های کرد و آنها که برای عربستان پشت سر هم فداکاری میکنند، و قدم دوم بخاطر شرکت فعال در ایجاد یک "آلترناتیو سوسیالیستی" برای یک ایران کمونیستی!

نقش حزب "حکمتیست" در تشکیل بلوک حول کومه له حزب کمونیست ایران

برعکس دوره تشکیل شورای همکاری چپ ها، کومه له تنها نیروی دخیل در ایجاد نهادی برای تجمع بخشی از چپ های امروز نیست. "حزب حکمتیست" در این عرصه انصافا نقش برجسته تری داشته است. اما چرا برجسته تر؟

جریانی که عنوان حزب حکمتیست را پشت خود یدک میکشد، از حزب حکمتیست اصلی یعنی از ما جدا شد. داستان را علاقمندان میتوانند در وبسایت حکمتیست داتکام مطالعه کنند. همین گفته شد که رهبری این بخش حکمتیست ها در فاصله کوتاهی که در درون دفتر سیاسی ضعیف ترین اکثریت را داشت، سندی برای تغییر ریل در حزب ما را به دفتر سیاسی پیشنهاد کرد. ادامه مباحث بر حرارت آن دفتر سیاسی به تهدید بخش مخالف آن سند منتهی شد که در صورت رسمیت یافتن چنین سندی، برای ممانعت از تغییر ریل و خط و مشی حزب، که تصمیم آن تنها در اختیار کنگره حزب است، رسما رهبری حزب را در اختیار گرفته و جمع تغییرریلی را خلع مسئولیت میکند. این تهدید با ادامه تاکید طرف مقابل بر پلانفرم خویش، به عمل درآمده و سرنوشت این شد که امروز می بینیم. از آن روز به بعد، تلاش بخش جدا شده برای تعیین مسیر ریل جدیدشان در جریان بوده است. تغییر ریل اولیه چیزی جز تکرار برچسب های قدیمی حزب کمونیست کارگری به ما و کورش مدرسی نبود. در متن این تبلیغات علیه خط و مشی تا به آن روز شان در حزب حکمتیست، برای مدتی سرنوشت سرگردانی بین کومه له و حزب کمونیست کارگری پیدا کردند.

تکرار تبلیغات نوع حمید تقوایی و همراهان علیه

زمینه های شکل گیری ...

ما، ظاهراً اعلام رسمی و علنی نزدیکی آنها به سنت ضد رژیم حزب کمونیست کارگری بود، که بود. نگاههای عاشقانه اینها در دل آهنگ تغییر ریل، به حزب کمونیست کارگری، دل آنها را با خود برد. نتیجتاً آن حزب کمپین و پروژه ای برای جذب اینها تحت عنوان اتحاد کل نیروهای کمونیسم کارگری زیر یک پرچم راه انداخت و برایش کار زیادی کرد و زحمتها کشید. در کنار بحث اتحاد و نزدیکی این دو، رفقای سابق ما سراغ کومه له را هم گرفتند. باید توجه کرد که اگر حزب کمونیست کارگری سراغ اینها آمد، خود اینها راساً سراغ کومه له رفتند و در این راه انصافاً خیلی هم جدی و پوست کلفت نقش بازی کردند، چون برخورد دوره های اولیه رهبری کومه له به اینها بسیار از بالا و از روی بی اعتمادی بود. لایه کادری کومه له هم اینها را به چشم خائنینی می دید که در همراهی با منصور حکمت به کومه له پشت کرده بودند. ادامه پیگیری های هواداران جدید کومه له از میان حکمتیست ها، لایه کادری و رهبری کومه له را متقاعد کرد که به فراخوان دوستی اینها پاسخ مثبت داده و آنها را تحویل بگیرند. ادامه کوشش برای مسیر پیشروی و یافتن یک پرچم و یک افق، اینها بین کومه له و حزب کمونیست کارگری اولی را انتخاب کردند. درست است که سنت ضد رژیم گری، اینها را به آن حزب نزدیک میکند، ولی سنت ضد رژیم گری تعداد زیادی از این نیروها به سنت های متفاوت جریانات اصلی تر بورژوازی برمیگردد. همانطور که ضد رژیم گری راه کارگر و فدایی از جنس سنت سیاسی حزب توده است، سنت ضد رژیم گری حزب کمونیست کارگری از جنس ناسیونالیسم پروغرب است، ضد رژیم گری طیف قدیمی الیت کادری کومه له هم از جنس سنت سیاسی متعلق به جنبش انقلابی کردستان است که در ده ساله جنگ علیه جمهوری اسلامی شکل گرفته است. این سنت متعلق به ناسیونالیسم چپ نوع کومه له است که افق سیاسی اش اندازه قد و قواره جنبشی که در آن شکل گرفته محدود و بسته است. این سنت، برعکس سنت حزب کمونیست کارگری، سیاست در بعد کشوری ایران را مشغله خود نمیداند و سرنوشت خود را به تحولات کردستان گره زده است. برای این نوع چپ، دقیقاً مانند کومه له، سیاست در کردستان اصل و در خارج کردستان چیزی جز یک ویتزین سیاسی به نفع اولی نیست. بیخودی نیست که چپ ضد رژیم تهرانی به جای پیوستن به اینها مسیر حزب کمونیست کارگری و راه کارگر و بقیه نیروهای کمپ چپ ناسیونالیست ایرانی را در پیش میگیرد.

چنانکه می بینیم، اگر بخشی از حکمتیست های سابق در وسط بازی های سیاسی سرگردان نمی ماندند، نه حزب کمونیست کارگری برای شکار اینها، زحمت پروژه اتحاد نیروهای کمونیسم کارگری و کلی مذاکره و جلسه را به خود میداد، نه کومه له امکان ابتکار هوا کردن فیل آلترناتیو سوسیالیستی را بدست می آورد. دادن نمره بالاتر به نقش سرگردان اینها در مقایسه با کومه له، در راه اندازی یک آلترناتیو، به خاطر واقعیتی است که در غیبت اینها در سالن انتظار سیاسی، کومه له ناچار بود با همان "شورای همکاری" سابق روزگار طی کند.

نقش کاتالیزور آلترناتیو سوسیالیستی در جذب این حکمتیست ها به کومه له

ماجرای نیاز کومه له به یک بلوک از چپ ها به دور خویش در مقابل بلوک راست ناسیونالیست کرد، کانالی هم برای ورود رسمی حکمتیست های جدید به همکاری پایدار با کومه له باز کرده است. از نظر اینها، مثل بقیه چپ های ضد رژیم، کومه له و حزب کمونیست ایران به نفع چپگرایی در این سازمان گامی برداشته بود. صرف نظر از اینکه این ادعای بی پایه چقدر به باور دوستان جدید کومه له تبدیل شده باشد، این فرصت بزرگترین امکانی به اینها میداد تا رسماً وارد یک همکاری پایدار با این سازمان شوند. آمادگی اینها برای این کار به رهبری کومه له و حزب کمونیست ایران هم این فرصت را داد تا همراه ورود اینها به همکاری قبلی هوا کرده و همان "شورای همکاری نیروهای چپ و

کمونیست" سابق را با شرکت حکمتیست های هوادار خود رنگ زده و به عنوان آلترناتیو سوسیالیستی اعلام کرده و در مقابل بلوک ناسیونالیست های کرد درون "مرکز همکاری" به عنوان یک بلوک رقیب در کردستان مانور تبلیغاتی داده و اعلام حضور کنند.

نزد کومه له، اگر وجود تابلوی حزب کمونیست و خود این "آلترناتیو" چیزی جز یک ویتزین سیاسی برای فعالیت پشت جبهه ای در خارج مرزهای کردستان در خدمت فعالیت در کردستان نیست، برای همکاری با حکمتیست های هوادار خود نقش جدی تری قایل است؛ کومه له متوجه تمایل جدی اینها به جذب شدن در خود شده است. لذا اگر هسته اقلیت و راه کارگر فقط نقش بالون های رنگین آلترناتیو دست ساز خود را دارند، لایه کادری این دسته از حکمتیست های سابق یک نیروی آماده بکار در صفوف کومه له در عرصه های مختلف است. کومه له در سیمای اینها رهبران و فرماندهانی را می بیند که قبلاً در این سازمان نقش بازی کرده و مهم بوده اند. رهبری کومه له از این طریق میتواند ضرر خروج لایه ای از کادرهای راست ناسیونالیست از صفوف خود را با حضور متحدین جدید و رفقای قدیمی خود جبران کند. بی دلیل نیست که صلاح مازوجی از رهبری حزب کمونیست ایران در مصاحبه مشترک همراه رحمان حسین زاده می گوید که جدایی ماها از هم در سال ۱۹۹۱ یک اقدام نالازم بود. چنین سخنی پیامی به همه این دوستان تازه و رفقای قدیمی اش است که حالا میشود کاری کرد که به دوران سال های فعالیت مشترک قبل از تاریخ جدایی برگشت و در یک سازمان واحد حزبی متحد شد. این فراخوان توسط پاران جدیدش جدی تلقی شده و تبلیغات شفاهی شان مبنی بر چپ شدن لایه کادری کومه له در خدمت فراهم کردن زمینه برای پیشروی در عرصه اتحاد است.

نقش کاتالیزور و سحرآمیز "آلترناتیو" جدید در این است که همکاری اینها در همه عرصه ها تحت عنوان نیروهای یک بدیل سیاسی واحد میتواند پروژه اینترگره شدن حکمتیست های جدید را در کومه له به سرانجام برساند، بدون اینکه قصد اصلی شان برای برگشت به کومه له را پیش از موعد و قبل از آمادگی زمینه های درون تشکیلاتی اعلام کرده و خود را درگیر مباحث نالازم و زودرس درونی کنند. این پروژه به رهبری کومه له هم فرصت میدهد تا میزان اعتبار متحدین جدیدی که از نظر اینها یک بار در گذشته این سازمان خیانت کرده اند را سنجیده و ذهنیت تشکیلات شان را هم برای قبول آنها آماده کند. چند و چون این پروژه و سرنوشت نقشه طرفین به فاکتورهای پیش بینی نشده در کردستان و ایران برمیگردد.

آیا این "حکمتیست" ها جزو کمونیسم کارگری محسوب میشوند؟

فرد علاقمند به پاسخ مفصل این سوال باید سمینار کورش مدرسی تحت عنوان "حزب کمونیست کارگری، جریانات و تناقضات درونی" را مطالعه کند.

کورش در این سمینار که یک سال بعد از جدایی از حزب کمونیست کارگری در سال ۲۰۰۵ برگزار شده، به گرایشات درونی حزب کمونیست ایران اشاره کرده و مدعی است که تمام آن گرایشات در حزب کمونیست کارگری هم حضور به هم رساندند. نه فقط این بلکه در مورد حزبی که خود در راس آن و تمام اسنادش به قلم او بود میگوید نود درصد سنن موجود در حزب کمونیست کارگری در حزب حکمتیست هم حضور دارند. چنین بحثی در سیزده سال پیش با مخالفت هیچکس از حکمتیست های آنروز روبرو نشد. نتیجتاً باید بگویم که هم حزب کمونیست کارگری و هم حزب "حکمتیست" مذکور همراه ما در حزب حکمتیست خط رسمی شاخه های متفاوت درون حزب منصور حکمت اند، ولی دوری و نزدیکی اینها به هم، دقیقاً مانند دوری و نزدیکی تمام نیروهای مدعی مارکسیسم و کمونیسم است که در کنار قبول مارکس به رگه های مختلف کمونیسم در جهان بعد از مارکس تعلق سنتی و سیاسی دارند. نتیجتاً آنها که میخواهند سه حزب کمونیست کارگری امروز را جزو یک سنت و یک جنبش سیاسی تعریف کنند، درست مانند این است که تمام احزاب هوادار

مارکس در دنیا را جزو یک سنت و جنبش سیاسی به حساب آورند. چنین ادعاهایی در دنیای واقعی، بیش از اینکه چیزی نسبت به این احزاب بگوید، ناروشنی و توهم مدعی یان را به نمایش میگذارد. جنبش حزبی متعلق به کمونیسم کارگری در دوره خود حکمت یک پدیده مشخص در صحنه سیاسی ایران و برای همه قابل توصیف و تعریف بود، بدون اینکه در زمین سفت جنبش اجتماعی ملموسی را سازمان داده باشد. امروز چنین پدیده ای در سیاست ایران غایب است. در دنیای واقعی، احزاب متعلق به سنت های درونی حزب کمونیست کارگری قدیم، امروز، هرکدام مشی مستقل و بسیار متفاوت و بعضاً متخاصم را نسبت به هم داشته و متعلق به سنن سیاسی بسیار دور از هم اند. یکی آماده ورود به "ارتش آزاد سوریه" و کشتادن آن منجلا ب به ایران به اسم انقلاب بود. دیگری علیه آن ارتش و آن منجلا ب جنگید. یکی در کردستان مشغول ازدواج با جناحی از ناسیونالیسم کرد است و دیگری دست اندرکار حاشیه ای کردن ناسیونالیسم در کل این سرزمین است. برای بخشی از اینها حمایت از ناتو در جنگ موصل عین دخالت کمونیستی است و برای دیگری سینه زنی برای وحوش ناتو و غرب در موصل است...

در بعد اجتماعی، کمونیسم کارگری به عنوان جنبش طبقاتی کارگر همان اندازه قویست که شبکه کارگران کمونیست و تحزب کمونیستی و اتحاد کارگری قویست. چنین جنبشی میتواند شکل بگیرد و رشد کند بدون اینکه تعلق به هیچ رگه سیاسی ناسیونالیست چپ درون اپوزیسیون، از جمله انواع احزاب کمونیسم کارگری، داشته باشد.

آیا هم بستر شدن رفقای سابق ما با کومه له به ضرر ماست؟

قطعاً نه! انتخاب سیاسی بین لیستی طولانی از احزاب و گروههای چپ که همگی ادعای کمونیستی دارند، برای یک کارگر کمونیست خیلی راحت نیست. برعکس اگر تعداد نیروهای مدعی کمونیسم به هر اندازه کمتر شود، امر انتخاب برای هر کسی سهل تر است. از این زاویه تشکیل بلوک هایی که همه چپ ها را دور خود گرد آورد، به نفع ما و به نفع کارگر کمونیست است. در ثانی وجود دو حزب با عناوین مشترک حکمتیست، میتواند امر انتخاب را برای بعضی ها مشکل تر کند. ضمن اینکه حضور سرگردان یک سازمان به نام حکمتیست، برای ما حکمتیست های خط رسمی پدیده خوشحال کننده و قابل افتخاری نیست. به همه این دلایل، طی کردن سریع پیوستن این جمع به سازمان کومه له، برای ما خبر خوشی خواهد بود.

در خاتمه؛

محمود قزوینی نوشته که همکاری کمونیست ها با کومه له امروز، آنها را به رهبران سیاسی در کردستان تبدیل میکند. مشکل رفیق قزوینی و هر فرد دیگری با این ادعا توهم به این دو سازمان هر دو است. فکر میکند اینها که تابلوی حکمتیست بدست سرگرم مراسم نزدیکی با کومه له اند، نه جمعی سرگردان سنت قدیم کومه له ای، که کمونیست های روشن بین و با افق و سیاست مشخص و معین اند. در مورد کومه له هم، بعد از چند دهه تقلای این سازمان برای تکاندن هرگونه شائبه کمونیستی از سنت فعالیت خود و پذیرش پیوستن رسمی به جنبش ارتجاع ناسیونالیستی، هنوز خواب چرخش نابهنگام آن به مرکز فعالیت کمونیستی را می بیند.

رفقای سابق ما در صورت پیوستن رسمی به کومه له بطور قطع در موقعیت رهبری سیاسی یک جنبش در جامعه قرار خواهند گرفت. مسئله اما این است که آن جنبش همانی است که امثال مصطفی هجری و عبدالله مهتدی هم در رهبری آن نشسته اند. این نه ادعای من که ادعای کومه له امروز است که طبق ادعای رسمی خودشان، اولویت اول آن تحکیم موقعیت خود در رهبری جنبش ملی در کنار بقیه است.

کمونیست ۲۳۴

حیات، کار و استثمار

حیات پایه‌ای ترین حق انسان است. جسم و روح افراد از هر نوع تعرض مصون است.

استثمار انسان ممنوع است. کار مزدی، که اساس استثمار انسان در دنیای امروز است، و همچنین هر نوع انقیاد، بردگی و بیگاری در هر پوشش و با هر توجیهی ممنوع است.

کار فعالیت آزاد و خلاق انسان است. هر کس حق دارد خلاقیت‌های فکری و عملی خود را گسترش داده و بکار اندازد.

هرکس مستقل از نقش او در تولید میتواند از نعمات مادی و معنوی موجود در جامعه برخوردار گردد. همه انسانها در برخورداری از نعمات مادی و معنوی موجود در جامعه دارای حق برابر هستند.

همه انسانها حق فراغت، تفریح، آسایش و امنیت دارند. هر کس حق دارد از مسکن مناسب و از ضروریات زندگی متعارف در جامعه امروزی برخوردار باشد.

از بیان حقوق جهانشمول انسان - مصوب حزب حکمتیست

هیچ قانون، سیاست و مقرراتی در جامعه نمیتواند حقوق و بندهای این بیانیه را نقض کند. هیچ فرد یا

بخشی از جامعه را از هیچ یک از حقوق این سند نمیتوان محروم کرد یا مورد تبعیض قرار داد.

دولت و ارگانهای اداره جامعه موظف به تضمین تحقق این حقوق و بندهای این بیانیه هستند. حزب حکمتیست اعلام

میکند که مواد حقوق جهانشمول انسان را حقوق تخطی ناپذیر مردم میدانند و با تصرف قدرت سیاسی و اعلام جمهوری سوسیالیستی همه این حقوق را بعنوان مبنای قوانین و سیاست‌های جامعه اعلام میکند.

سالگرد انقلاب اکتبر برای طبقه کارگر و کمونیستها امکانی است برای ارج گذاری از تلاش طبقه کارگر و حزب بلشویک، برای گرامیداشت دستاوردهای عظیم آن و همزمان درسگیری از این تجربه تاریخی است. تجربه ای که امروز حتی یادآوری آن لرزه بر اندام بورژوازی می اندازد.

همزمان امکانی است برای بورژوازی که علیه ایده انقلاب برای زیر و رو کردن این دنیا، علیه آرمان سوسیالیسم و امید به دستیابی به یک زندگی آزد و برابر، بنویسند، تبلیغات کنند و علیه آن اذهان عمومی را بسیج کنند.

تلاشی که واقعیات دنیای امروز، بی افقی مطلق اقتصادی و سیاسی بورژوازی، مقابله بشریت متمدن با عقبگردهایی که بورژوازی به جامعه بشری تحمیل میکند و آنرا بیهوده و بیهوده تر میکند و برعکس نیاز به تغییر بنیادی، نیاز به سوسیالیسم و مهمتر ممکن بودن آن را روشنتر از همیشه کرده.

برای جواب به این سوال که انقلاب کارگری چرا ضروری است کافی است نگاهی به دنیای امروز بیندازیم.

به دنیایی که بورژوازی برای میلیونها انسان در سراسر جهان درست کرده است. دنیایی که فقر، جنگ، انحطاط سیاسی و ایدئولوژیک از سر و کول آن بالا می رود، دنیایی که کثیف ترین و گندیده ترین عقاید و هویتها و خرافه برای به انقیاد کشیدن طبقه کارگر روزانه در آن احیا میشود.

دنیایی که در آن پا به پای بالا رفتن ثروت تعداد

برنامه دوم رادیو نینا در سالگرد انقلاب اکتبر:

ضرورت انقلاب کارگری

آذر مدرسی

معدودی بورژوازی انگل در دنیا، تعداد محرومین دنیا بیشتر میشود. دنیایی که پا به پای رشد صنعت، رشد تکنولوژی و علم که قاعدتا در یک جامعه انسانی و آزاد در خدمت رفاه و آسایش بشر فراغت و لذت بردن از زندگی برای همه قرار میگیرد، برعکس تعرض به معیشت تولید کنندگان بیشتر و بیشتر میشود و تعداد فقرا در دنیا بالا می رود. امروز ۷ درصد مردم دنیا یعنی بیش از یک و نیم بلیون در فقر مطلق زندگی میکنند که فقط ۴۰ میلیون آن در "مهد تمدن دنیا" امریکا زندگی میکنند. به این آمار میتوان آمار وحشتناک قربانیان و فراریان جنگ، کار کودکان، بردگی جنسی، خشونت علیه زن و... را اضافه کرد.

دنیایی که گندیدگی دمکراسی پارلمانی و انتخابات آزدش را حتی خودشان اعلام میکنند. دنیایی که میلیتاریسم جنگهای قومی، نسل کشی و پاکسازی قومی، حکومت های پلیسی و استبدادی، سلب حقوق مدنی و سیاسی مردم و بویژه طبقه کارگر، بالا گرفتن تروریسم دولتی و سازمان های راست افراطی، رشد باندهای مذهبی و قومی، از خصوصیات اش است.



این واقعیت دنیای کاپیتالیستی امروز است و بر خلاف تصویری که نظریه پردازان بورژوازی میدهند سرمایه داری خوب و انسانی نداریم. برای طبقه کارگر و اکثریت محروم دنیا زندگی در این سیستم، جهنمی است که توام با مرگ تدریجی.

در مقابل این دنیای ساخته دست بورژوازی و جهنمی که برای بشریت درست کرده، دنیای که از بنیاد بر خشونت سازمان یافته متکی است. انقلاب کارگری انسانی ترین، مسالمت آمیزترین، کوتاهترین راه دستیابی به یک زندگی انسانی، آزد و برابر برای اکثریت جامعه و رسیدن به یک دنیای بهتر است.

بخصوص امروز که انواع باندها و نیروهای ناسیونالیست، قومی و مذهبی که اتفاقا توسط بورژوازی "دمکرات" و "متمدن" تغذیه و تامین میشوند و وظیفه شان به خون کشیدن مبارزه مردم به اسم فلان ملت و قوم و مذهب است، خطری جدی در مقابل رسیدن مردم به آزادی و برابری و رفاه است، انقلاب کارگری با اتکا به طبقه کارگری قدرتمند، متحد، متحزب، با کوتاه کردن

دست مذهب از زندگی مردم، با مقابله با هر نوع تفرقه قومی، مذهبی، جنسی و نژادی، با لغو کار مزدی و استثمار و بهره کشی از انسان، با در دسترس قرار دادن امکانات و نعمات جامعه در اختیار همگان، میتواند به این جهنم و خشونت سازمان یافته پایان بدهد.

این تنها و تنها طبقه کارگر و جنبش سوسیالیستی آن است که میتواند نه فقط جلوی این اضمحلال اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی را بگیرد که با انقلاب کارگری خود نقطه پایانی بر این خشونت دولتی و رسمی، به این اضمحلال و مرگ تدریجی میلیاردها انسان در چهار گوشه دنیا، بگذارد.

امروز سرمایه داری در اوج گندیدگی و انحطاط و بی افقی سیاسی و اقتصادی خود است. انقلاب کارگری بیش از پیش به یک نیاز مبرم برای بشریت تبدیل شده.

انقلاب کارگری ضرورت خود را از سیستم حاکم که مبنی بر بردگی کار مزدی، استثمار و بهره کشی از طبقه کارگر است میگیرد. مارکس میگوید "هرجا استثمار وجود دارد، مقاومت هم وجود دارد". مقاومت طبقه کارگر در مقابل این استثمار یا پنهان است یا آشکار، روشن است یا گنگ! مقاومتی که آرام پیش میرود و در دوره ای که روشن بینی و قدرت اجتماعی کافی را داشته باشد به انقلاب کارگری منتهی میشود. در نتیجه تا زمانی که کاپیتالیسم حاکم است انقلاب کارگری نه یک امکان که یک ضرورت است.

دولت بورژوایی، به این معنی نیست که دیگر دولت ابزار طبقاتی نیست. برعکس کاملا. دولت سوسیالیستی، همچنان یک دولت است و ابزار اعمال اراده طبقه حاکم. دولت سوسیالیستی، خصلت عمومی دولت شوراهای همان تعریف و دولت را دارد. نوین، دولت شوراهای، دولت ابزاری برای مقابله و سرکوب مقاومت همان پیش از انقلاب، حاکم طبقه بورژوا است که تا بود. شکستن مقاومت، در هم شکستن در هم بازگرداندن جامعه به دوره های پیشین امکان توسط بورژوازی، خود از وظایف دولت نوین است. اکتبر، در همان شوری سابق، پس از دولت شوراهای، بیانگر همین اراده مردم برای بازگشت به گذشته بود جلوگیری از.

خلاصه، انقلاب اکتبر، امکان پذیر بودن بطور در هم شکستن دولت بورژوایی را نشان داد. دستاوردی که در تاریخ ثبت شده است و قابل نیست کتمان. اکتبر ممکن بودن تشکیل انقلاب دولت نوینی و کارگری را نشان داد که بشارت آزادی ها، با محدود کردن و دهنده بیشترین سرکوب کردن مقاومت بورژوازی، مقاومت استثمار، مالکیت خصوصی طبقه ای که خواهان بر وسایل تولید، و نابرابری بود.

دیگر را هم همینجا باید گفت یک نکته. بورژوازی روزمره و بطور دائم، به این توهم دامن می زند که دولت یک نیاز است. دولت است تا نظم وجود داشته باشد موجود. اگر دولت نباشد، جامعه با آشاشی و بی تکلیفی و بی می شود مسئولیتی و غیره مواجه. که این و گویا دولت هم، همان دولت بورژوایی است. دولت عریض و طویلی که بدون آن، جامعه بشری، متلاشی خواهد شد. پوچی این ادعا را نشان اکتبر داد. داد که دولتی نوین، دولتی که بیانگر و نشان بشارت دهنده اعمال اراده مستقیم مردم است دولت شورایی است که می تواند بگونه ای همه استثمار جانبه، به قدرت خود مردم، مقاومت گرایان، اقلیتی که در مقابل هرگونه آزادی و است را در هم برابری اکثریت جامعه عمل کرده بشکند و امکان پیشروی و رشد و ارتقا انسان ها را فراهم سازد. که می انقلاب اکتبر نشان داد توان ماشین دولتی بورژوایی را در هم شکست، مستقیم خود را به مردم می توانند اعمال اراده اجرا در آورند، و پیشروی بشریت، نه در گروه بلکه با منهدم کردن آن ،حفظ دولت بورژوایی میسر می شود.



رادیو نینا در سالگرد انقلاب اکتبر:

انقلاب اکتبر و در هم شکستن ماشین

دولتی

امان کفا

بین بردن و در هم شکستن ماشین دولتی، آن همانطور که اشاره کردید، و جایگزین کردن تجربه و کارگری، بر پایه همین با دولت متفاوت است.

اما، در همان زمان هم که این امر به عمل بود در نیمه سده. سخنگویان بورژوازی ادعا می توانایی درست کردن و شکل ،کردند که کارگر دادن به دولت دیگری را ندارد. واقعی، بطور بودن امر درهم شکستن ماشین و عملی ممکن دولتی بورژوایی و جایگزین کردن آن با دولت انقلاب اکتبر نشان داد کارگری را. به این ترتیب، این امر زاده و از دستاوردهای مهم انقلاب اکتبر است. ۱۹۱۷ سال در همان بلشویک ها توانستند با تشکیل حکومت کارگری قضاییه را از قوه نشان دهند که می توان قوه مجریه جدا کرد. آنها نشان دادند که می توان قوه را مقننه و قوه مجریه، بمثابة نیرویی که قانون اجرا می کند، با هم ادغام کرد. انقلاب اکتبر، نه درهم تنها ممکن بودن، بلکه با اجرا کردن همین و یکی کردن قوه مقننه و مجریه، و آمیختگی مجزا کردن قوه قضاییه را، در عمل به همگان اثبات کرد. این ترتیب کل آن رابطه موجود و به در دستگاه و ماشین دولتی بورژوایی که هر سه ادغام شده اند را در هم شکست قوه با هم. این انقلاب اکتبر بود که نشان داد چگونه ادغام قدرت تواند به شکلی باشد که قانونگذاری و مجریه، می نشان دهنده قدرت و اراده مردم باشد. انقلاب که اکتبر نشان داد شوراهای مردمی، ظرفی است قدرت مردم در قانونگذاری می تواند این اراده و اجرای آن را متحقق کند. ترتیب، باز به این باید تاکید کنم که در هم شکستن ماشین دولتی پیوست بوقوع بورژوازی در انقلاب اکتبر.

عبارت دیگر، با انقلاب اکتبر ماشین دولتی به بین بورژوایی با سه قوه ادغام شده در هم، از نتیجه انقلاب پرولتری رفت و دولت شوراهای بود. که در شوراهای همان ارکان اراده مردم اند و ،آن مردم بعنوان نماینده انتخاب می کردند انتخاب می شدند. فقط در این شوراهای مردم نه انتخاب، بلکه حق عزل نمایندگان خود را نیز

داشته باشند. انتخابات معمول در جامعه برخلاف که مردم مجبورند منتخبین را برای ،بورژوایی تحمل کنند، در شوراهای ،یک دوره انتخاباتی مردمی در روسیه مردم قادر شدند که هر لحظه نمایندگان را عزل کنند اراده کنند. در این نمایندگان، با اندازه متوسط حقوق شوراهای، حقوق کارگر متخصص بود. قدرت ،در یک کلام انتخاب، عزل و ملزم بودن نمایندگان به پاسخگویی به انتخاب کنندگان، در دستگاه و ماشین دولتی بورژوایی ممکن نیست، و باز اکتبر نشان داد که می توان دولت نوینی انقلاب را با اتکا به شوراهای مردم ساخت.

را هم باید بگویم که در هم شکستن ماشین اما این

قومی، ملی و مذهبی، پیدا خواهند کرد! شانس خواهند داشت تا از ایران، با شرکت جمهوری اسلامی و دستجات و باندهای قدرت اش، عراق و لیبی و سوریه دیگری، بسازند!

سوال های باز و مطرحی است.

در جنبش های اصلی، چپ و راست، ناسیونالیست عظمت طلب ایرانی و جنبش سوسیالیستی، پاسخ های اقتصادی، اولی برای بازسازی نظام اقتصادی، و دیگری برای واژگون کردن نظام موجود و ساختن نظام جدید، پاسخ ها موجود است.

در حاشیه این جریانات اصلی، جریانات سناریو سیاهی قومی و ملی و مذهبی، چون مهتدی و مجاهد، پاسخ اقتصادی نمی خواهند. دولت اقلیم کردستان عراق، و اقتصاد آن، اول و آخر مدل اقتصادی این سکت های مخرب است. آنها تنها در شرایط پاشیدن شدن شیرازه جامعه شانس دارند. جریاناتی که اهرم فشارها و دستجات فشار، راست عظمت طلب ناسیونالیست ایرانی است.

ناسیونالیست عظمت طلب ایرانی، نه در جدال با این سکت ها، که مشغول باج دادن به آنها است. تا جایی که این سکت ها ضدیت شان متوجه چپ و طبقه کارگر و جنبش سوسیالیستی باشد، متحد راست عظمت طلب است. تا در موازنه قدرتی، اگر لازم شد با آنها بشرطی که مردم در ان قدرت نگیرند، مقابله کند. ای ها حاشیه راست ناسیونالیست عظمت طب و جنبش ملی - مذهبی در ایران است. که برای برآورده کردن نیاز هیچ بخشی از شهروندان به میان نیامده و در میدان نیستند. باید منزلی شان کرد.

راست، ناسیونالیست عظمت طلب ایرانی، از آنجا که قادر به نجات کشتی به گل نشسته نظام سرمایه نیست، پاسخ ندارد! شانس دار! اما پاشخ ندارد! شانس اش صاف کردن جاده میدان داری دستجات حاشیه ای و سکت های مخرب قومی، ملی و مذهبی، و ارتش و سپاه و نیروی نظامی خود جمهوری اسلامی ایران است، تا علیه مردم به میدان بیایند. نسخه راست عظمت طلب، عملا نسخه فرپاشی است که مدنیت در ایران را به خطر میاندازد.

در این میان، تنها پاسخ، پاسخ طبقه کارگر، پاسخ جنبش سوسیالیستی، و پاسخ چپ غیرملی - غیرمذهبی ایران است. که کشتی به گل نشسته اقتصاد ایران را، نه به دریا که به زیباله دانی بریزد و اقتصاد نوین، اقتصاد سوسیالیستی، اقتصادی که در آن کار برده سرمایه نیست، و تولید و باز سازی تولید نه برای سود که برای برطرف کردن نیاز شهروندان سازمان میابد، را پایه ریزی کند. نظم نوین و جامعه مرفه، آزاد امن را به قدرت خود مردم، به قدرت محرومین، برپا کند.

یابد به پیشواز فروپاشی اقتصادی جمهوری اسلامی رفت و آن را با اتحاد، تشکل، همبستگی، تشکیل شوراهای مردمی و شوراهای کارگری، به سلامت از جمهوری اسلامی ایران، عبور داد.

فرصت کم است و اوضاع پرشتاب! باید دو آلترناتیو خود، آلترناتیو چپ و سوسیالیستی خود، متحد و متشکل شد.

باید متحزب شد، باید رهبری جنبش خود را به نیروی خود، تأمین کرد و دست هر آلترناتیوهایی که برای فیچی کردن پروسه قدرت گیری مردم، در تکاپو هستند، را کوتاه کرد.

طبقه کارگر، برخلاف کلیه

طبقات فرودست در تاریخ

پیشین جامعه بشری، نمیتواند

آزاد شود بی آنکه کل بشریت

را آزاد کند.

از: یک دنیای بهتر، برنامه حزب کمونیست

کارگری - حکمتیست

"ایران در آینه زمان"

قسمت دوم

۱۱ اکتبر ۲۰۱۸

برنامه تلوزیون رهایی زن: با ثریا شهابی

مینو همتی: دیدن حقایق در ایران با آینه ای شفاف و روشن، هدف برنامه های رهایی زن تحت عنوان "ایران در آینه زمان" است.

در این برنامه ها تلاش میکنیم که با کنار زدن گردوغبارها و زنگ زدگی ها و زنگ و لعاب هایی که دشمنان مردم برای پوشاندن حقایق بر روی آینه واقعیات می کشند، تا که حقایق را در راستای منافع خودشان بپوشانند، حقایق پشت این آینه ها را در مقابل چشمان شما قرار دهیم. در برنامه امروز "ایران در آینه زمان"، ثریا شهابی را داریم و به موضوعات: اوضاع بین المللی، مانور در خاورمیانه، اعتراضات کارگری، دستگیری ها، آینده ایران، و حقایق مربوط به آن، میپردازیم.

ثریا شهابی: نگاهی به خبرها، در مورد ایران، نفس در سینه ها را، در سینه دوستان و دشمنان مردم ایران، حبس کرده است. ایران هنوز محور و مرکز، و گره گاه یکی از بزرگترین تحولات سیاسی است.

اعتصابات وسیع و رو به گسترش رانندگان کامیون، بازاریان، معلمین و طبقه کارگر، فشار گرانی، بیکاری، توقف تولید، و فقدان کمترین دورنمایی برای کنترل دامنه افسار گسیخته ورشکستگی کامل اقتصادی جمهوری اسلامی، دورنمای فروپاشی اقتصادی نظام در ایران را ترسیم میکند. فروپاشی اقتصادی که اربابه حاکمیت، لنگ لنگان تلاش میکند مانع آن شو، اجتناب ناپذیر است! مگر جنگ و طاعون و بمباران و یکی از این نعمت های الهی، به نجات بیاید!

صفی به جنگ آخرش با جمهوری اسلامی ایران آمده است، که به کم و به جواب سطحی و فرستادن بدنبال نخود سیاه، قانع نیست.

عقب نشینی های ایدئولوژیک در مقابل تعرض ضداسلامی میلیون ها نفر از پایین، بخصوص در مقابل انفجار ضداسلامی و طرفدار حق زن، از تن کندن عبا و عمامه و جایگزین کردن آن با کراوات و شاپو، برداشتن نمادهای اسلامی و جایگزین کردن آن با "سرود ای ایران" و آرام "شیرخورشید"، تملق و چاپلوسی از فردوسی و شاهان خوب و تکیه بر افتخارات گذشته قبل از حاکمیت خود، عکس گرفتن با موهای پروین اعتصامی و زیر جلگی تحمل حرام ترین موسیقی ها و شادی ها، و جایگزین کردن همه این ها با شبون ها برای حسین و کربلا و سینه زنی و مقام فاطمه و زینب! هم نجات شان نمی دهد!

باید به قدرت خود، قدرت متحد و متشکل خود، مجبورشان کرد سر کیسه ها را شل کنند! از مخارج بیت امام و بسیج و سپاه و فیضه و حوز علمیه و دم و دستگاه حاکمیت شان بزنند، خارج مردم کنند!

بن بست اقتصادی و فروپاشی اقتصادی، پاسخ میخواید! صفی که برای گرفتن حق اش به میدان آمده است، جواب سر راست میخواید و میدانند که نه مقام معظم، نه روحانی، نه مجلس و نه این وزارتخانه و نه آن شهرداری، قادر به جواب دادن نیستند و به زبان خوش، سر کیسه را شل نخواهند کرد!

آیا در این میان، تلاش راست به رهبری آقای پهلوی، برای گذار از جمهوری اسلامی و انتخاب بعد از رفتن جمهوری اسلامی، شانس دارد!

آیا جنبش محرومین، جنبش برابری زن و مرد، جنبش کارگری که آرمانهایش از اعماق سوسیالیستی است، بدنبال نسخه های آلترناتیو سازی های راست تکیه زده به ترامپ و عربستان سعودی و تحریم اقتصادی، خواهد رفت!

آیا دستجات قوم پرست و ناسیونالیست کرد چون، مهتدی و هجری در کردستان ایران، دستجات قوم پرست حاشیه ای تر در خوزستان و بلوچستان و آذربایجان، میدانی برای دامن زدن به تفرقه و نفاق



"ایران در آینه زمان"

ثریا شهابی

قسمت اول

۲ سپتامبر ۲۰۱۸

برنامه تلوزیون رهایی زن: با ثریا شهابی

مینو همتی: دیدن حقایق در ایران با آینه ای شفاف و روشن، هدف برنامه های رهایی زن تحت عنوان "ایران در آینه زمان" است.

در این برنامه ها تلاش میکنیم که با کنار زدن گردوغبارها و زنگ زدگی ها و زنگ و لعاب هایی که دشمنان مردم برای پوشاندن حقایق بر روی آینه واقعیات می کشند، تا که حقایق را در راستای منافع خودشان بپوشانند، حقایق پشت این آینه ها را در مقابل چشمان شما قرار دهیم. در برنامه امروز "ایران در آینه زمان"، ثریا شهابی را داریم و به موضوعات: اوضاع بین المللی، مانور در خاورمیانه، اعتراضات کارگری، دستگیری ها، آینده ایران، و حقایق مربوط به آن، میپردازیم.

ثریا شهابی: نگاهی به خبر ها، ظاهرا جهانی را به سرگیجه می اندازد، که جهان و ایران به کجا میرود. از دریچه ایران، به ایران و جهان نگاهی بیاندازیم.

تحركات ترامپ، پس و پیش رفتن های برجام، سوریه، مانورهای ترکیه و روسیه و اروپا و چین، همه و همه بر محور کیس ایران، می گردد! بدون اینکه مشکل اصلی همه قدرت های جهانی، ایران، حاکمیت اش و معضلات مردم اش باشد! ایران بهانه گوشمالی رقبای جهانی در سه قاره، اسیا و اروپا و امریکا است. این جدال قدرت بین آمریکا و اروپا و روسیه و چین، است. که در خلا صورت نمی گیرد. گره گاه ایران، بهانه ایران، کیس ایران، ابزار حل و فصل رقابت های قطب های جهانی است که در آن حاکمیت در ایران چهل سال، به آن زنده بوده است.

از جنگ سرد و ایجاد محور و کمربند سبز ضدکمونیستی و اسلامی دور شوروی، تا پس از جنگ سرد و شکاف های جهانی و میدان داری قطب های متنوع تروریسم دولتی و غیردولتی، امکان به قدرت رسیدن و بقا جمهوری اسلامی طی چهل سال گذشته را فراهم کرده است.

ایران امروز بهانه و محور رقابت های جهانی برای منافع قدرت های اصلی جهان، است. هرکس غیر از این میگوید که گویا معضل ترامپ با ایران موضوع حقوق بشر مردم در ایران است یا خطر ایران اتمی، یا مقابله با قدرت منطقه ای جمهوری اسلامی و خطر "ایران قدرتمند"، دروغ میگوید. ایران باز هم و باردیگر همچون چهل سال قبل، محور و بهانه تخصصات دیگری است بین قدرت های اصلی جهانی.

با این تفاوت که امروز قدرت و طبقه و جنبش و جنبش هایی به مصاف حاکمیت در ایران آمده است که از جنبش هیچکدام از قدرت های منطقه ای و جهانی نیست. قدرت مردم محروم، طبقه کارگر، دختران و پسران، زنان و مردان ازادخواه و برابری طلبی، که نه برای ترامپ و اردوغان و پوتین و مرکل، که برای حق خودشان به جنگ حاکمیت آمده اند. تا جایی که همه، از خود مقامات جمهوری اسلامی تا ترامپ و مرکل و پوتین خود را برای فروپاشی جمهوری اسلامی ایران، نه به قدرت ترامپ و کمپ راست در اپوزیسیون ایران، که به قدرت محرومین و طبقه کارگر، آماده می کنند. اگر هیچیک از قدرت های مخرب جهانی برای فروپاشاندن جمهوری اسلامی ایران، دخالتی نمی کنند، فقط و فقط از ترس قدرتی است که در میدان است که همراه به زیر کشیدن جمهوری اسلامی ایران، با تغییر واقعی نظام به نظامی برابر، مرفه و آزاد، منافع آنها را هم به خاطر خواهد انداخت.

پایان دادن به حاکمیت میلیشیایی، پیش شرط پایان دادن به اوضاع

فلاکتبار کنونی است!

بیانیه پلنوم ۲۱ کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری کردستان

زحمتکشان میبندند، همزمان نیز همه تلاش خود را برای هر چه نیرومند تر کردن این جنبش تا رسیدن به خواست نهایی که همان سرنگون کردن حاکمیت موجود میباشد و کردستان را به برای تشکیل یک دولت مستقل رهبری کند. به همان نسبت نیز شرایطی را ایجاد کند که تحت آن مردم کردستان بتوانند به صورت آزادانه سیستم حکومتی آینده کردستان را انتخاب بکنند. در این راستا حزب کمونیست کارگری کردستان تلاش میکند به مثابه یک حزب سیاسی نیرومند و با اتکا به قدرت توده ای در میدان کشمکش و جدال بر سر آینده جامعه ظاهر گردد و بتواند رهبری کمونیستی این جنبش را نمایندگی کند. همچنین تلاش میکند به عنوان یک حزب کارآمد آن را حول یک افق سیاسی انقلابی سازمان دهد و تا رسیدن به هدف نهایی آن را قدرتمند تر پیش ببرد. حزب کمونیست کارگری کردستان همه کارگران و مردم آزادیخواه، فعالین کارگری و آزادیخواه، فعالین جنبش های اعتراضی را فرا میخواند که در ایم مبارزه فعالانه حضور یابند و همراه با ما این وظیفه را به سرانجام برسانیم.

حزب کمونیست کارگری همه آن احزاب و جریاناتی را که مدعی دفاع و پشتیبانی از آزادی و حقوق مردم میباشدند، ولی تاکنون از یک طرف خود را به عنوان اپوزوسیون به جامعه معرفی میکنند و از طرف دیگر بصورت مستقیم و غیر مستقیم خود بخشی از پروسه سیاسی در کسب کرسی های قدرت در این حکومت میباشدند، فرا میخواند که به این بازی سیاسی و خوش بین کردن مردم با سیاستهای شکست خورده و ناکارآمد پایان دهند! از فریب دادن مردم و از سوق دادن این طیف زحمتکش در سناریو های مضمحل کننده حکومتی دست بردارند! از فریب و تحمیل مردم در جهت ترمیم وضع موجود و تغییرات سطحی در راستای مشارکت در حکومت میلیشیایی بپرهیزند و از مشارکت در چپاول و غارت مردم و همدستی با حکومت بپرهیزند. پایان دادن به این قدرت پیش شرط محو هرگونه استیصال و فلاکتی است که جامعه در آن گرفتار شده است و هرگونه دگرگونی بینادی در زندگی و معیشت مردم است.

حزب کمونیست کارگری کردستان

اکتبر ۲۰۱۸

ترجمه: وریا نقشبندی

بورژوا ناسیونالیستی که مسبب این وضع فلاکت بار هستند، به عنوان اولین و بزرگترین مانع در مسیر این مبارزه میباشد. به همین خاطر سازمان دادن و رهبری کردن جنبش های نیرومند مردمی برای سرنگون کردن حاکمیت و پایان دادن به وضع موجود، اولین قدم در راستای بوقوع پیوستن انقلاب کارگری میباشد که همزمان خواست و آمال طبقه کارگر و زحمتکشان را به سرانجام برساند.

در چند سال گذشته مردم زحمتکش، آزادیخواه و ناراضی کردستان، نفرت و بیزاری خود را علیه حاکمیت به صورت گسترده نشان داده اند و با اعتصاب کردن، تظاهرات راه انداختن و همایش های دهها هزار نفری، خواسته های خود را در مقابل حکومت گذاشته اند و حتی خواست پایان دادن و به زیر کشاندن حاکمیت موجود به شیوه های مختلف از طرف این معترضان بارها بروز کرده است. اما نتیجه مبارزه و نارضایتی مردم ستمدیده کردستان در طی این سالها، این واقعیت را نشان میدهد که حاکمیت گوش شنوایی برای شنیدن خواسته ها و مطالبات مردم را ندارد. به همین دلیل ایجاد تغییر در شرایط معیشتی فلاکت بار و زندگی مردم و دست یافتن به این خواسته های مردمی و سازمان دادن جنبش های سیاسی برای پایان دادن به حاکمیت موجود و به قدرت رساندن یک حکومت که با اراده سیاسی و رای مستقیم مردم میباشد که بتواند تامین کننده معیشت و گذران زندگی و حقوق آنها باشد. حکومتی که امنیت و ثبات سیاسی و یک زندگی بهتر و شایسته را برای مردم کردستان به ارمغان بیاورد. همزمان نیز مسئله رفراوندوم مردم کردستان برای جدا شدن و تشکیل دولت مستقل را به سرانجام برساند و آن را عملی کند و این جامعه را منجلا ب موجود و تنش های قومی که فدرالیسم ارتجاعی قومی مسبب آن است را بیرون بیاورد.

پلنوم ۲۱ کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری کردستان در شرایطی بر این امر پافشاری میکند که خود را در صف مقدم این مبارزه و اعلام نارضایتی توده های کارگر و

مردم، گران شدن سرسام آور اقلام زندگی در بازار و.... اوضاع سیاسی کردستان نیز توسط احزاب حاکم بورژوازی کورد در بی افقی و یک آینده نامعلوم غرق گشته که بعد از شکست و بن بست که بعد از ۱۶ اکتبر به آن روبرو گردیدند و برای حفظ و تثبیت حاکمیت و دارای های خود، خواست استقلال اکثریت مردم کردستان را که خواهان تشکیل یک دولت مستقل بود را زیر پا گذاشته و به آن پشت کردند. متوسل به یک کشمکش و مسابقه کثیف سیاسی با سردمداران ارتجاعی بورژوازی عراق شدند تا یکبار دیگر رای و خواست مردمی، امتیازاتی به دولت قوم پرست- اسلامی عراق بپردازند و در همان چارچوب فدرالیسم قومی شکست خورده، به اسم منافع کورد خوش خدمتی دیگری به حکومت جدید عراق کرده باشند!

تحت حاکمیت میلیشیایی بورژوازی کورد که با وحشیانه ترین شکل حافظ تداوم سیستم سرمایه داری میباشدند و طبقه کارگر و توده زحمتکش را تحت استثمار و انقیاد خود در آورده اند، هیچگونه افقی که نشان از تغییر وضع سیاسی و اقتصادی و اجتماعی کردستان که منافع توده کارگر و زحمتکش را نمایندگی کنند دیده نمیشود. همچنین روند تغییرات سیاسی و کشمکش میان احزاب بورژوازی کورد از ناسیونالیست و اسلام سیاسی در تصاحب قدرت، بیانگر مجدد این میباشد که موقعیت سیاسی و اقتصادی کردستان برای کارگران و زحمتکشان به مراتب دشوارتر گشته است. شکاف طبقاتی در کردستان بیش از پیش نمود یافته است و تعداد بیشتری از طبقه کارگر و اقشار محروم و کم درآمد را به ورطه فقر و گرسنگی کشانده است. درآمد مسولان احزاب حاکم و جناح های بورژوازی سهیم در قدرت، سر به فلک کشیده است و برای حفظ قدرت خود و وضع موجود از هر جنایت و سرکوبی تا مزدوری برای دولتهای منطقه و آمریکا فروگذاری نخواهند کرد.

رهایی نهایی از این همه مکنت و استیصال کنونی کارگران و زحمتکشان در گرو انقلاب کارگری و ریشه کن کردن سیستم نظام مزدی و مالکیت خصوصی است. وجود حاکمیت میلیشیایی احزاب

نتیجه ۲۷ سال حاکمیت اجباری احزاب بورژوازی جنبش کردایتی بر جامعه کردستان که از یک طرف با توسل به قدرت نظامی و همچنین پیوند دادن تحولات سیاسی کردستان به جدال این احزاب با حکومت مرکزی و از طرف دیگر تقابل و دخالت دولتهای ابرقدرت دنیا و منطقه بخصوص ایران و ترکیه گواهی است بر تحمیل و ادامه دادن به اوضاع فاجعه بار و استیصال و نا آرامی سیاسی کردستان. ۲۷ سال است که کردستان گرفتار نتایج اسفناک سیاست و عملکرد این احزاب میباشد. ۲۷ سال است که کردستان گرفتار یک گرداب سیاسی و یک سرنوشت نامعلوم شده است و در بازیهایی سیاسی و کشمکش قدرت در بین احزاب میلیشیایی به گروگان گرفته شده است. ۲۷ سال است که فجایع گوناگون و تراژدیهای مختلف، اوضاع سنگین و کمرشکنی که پایانی در آن نیست، شرایط زندگی و وضعیت معیشتی کارگران و ستمدیدگان را رقم زده است.

زیر سایه حاکمیت ۲۷ ساله حزب دمکرات کردستان و حزب اتحادیه میهنی، بمانند دو شرکت انحصاری، با برنامه اقتصادی توانسته اند به بالاترین درصد سود برسند و همچنین بهترین امکان را برای انباشت سرمایه فراهم کنند و زمینه مناسبی برای در دست گرفتن و غارت تمام منابع کردستان از طرف مسولان و نزدیکان خود را مهیا بکنند. بنا بر این شرایط، اقشاری از سرمایه داران بزرگ را پدید آورده اند که انحصار تمام منابع و نهادهای اقتصادی کردستان را تصاحب کرده اند و صدها میلیون دلار را به جیب زده اند. در همان حال میلیونها انسان زحمتکش و کارگر در فقر، نداری و بیکاری بسر میبرند و شرایط سختی را بر زندگی آنها تحمیل کرده اند!

بعد از رخدادهای ۱۶ اکتبر، مردم کردستان در شرایط به مراتب وخیم تر اقتصادی و سیاسی بسر میبرند. علاوه بر ادامه یافتن بی حقوقی توده زحمتکش و محو هر چه بیشتر خدمات عمومی و ابتدایی، ادامه یافتن قطع حقوق کارمندان و گسترش بیکاری، وخیم تر شدن شرایط زندگی و شرایط کار کارگران، چپاول منابع عمومی و بازرگانی، قاچاق دارو و مواد اولیه زندگی

ملیت برخلاف جنسیت مخلوق طبیعت نیست، مخلوق جامعه و تاریخ انسان است. ملیت از این نظر به مذهب شبیه است. اما برخلاف تعلق مذهبی، تعلق ملی حتی در سطح فرمال هم انتخابی نیست. بعنوان فرد نمیتوان به ملیت خاصی گروید و یا از آن برید. (هرچند برخی محققین ملت و ملی گرایی چنین تعابیر سوپژکتیوی از این مقوله بدست داده اند). این خصوصیت، ملیت و تعلق ملی را از کارایی و برندگی سیاسی باورنکردنی ای برخوردار میکند. طوقی است بر گردن توده های وسیع مردم که کسی منشاء آن را نمیداند و نمیتواند جستجو کند و با اینحال وجود آن آنقدر طبیعی و بدیهی است که همه آن را بخشی از پیکر و وجود خویش میپندارند. اما نسل ما این شانس را دارد که در زمان حیات خود بطور روزمره شاهد خلق ملتهای جدید و بی اعتباری مقولات ملی قبلی باشد و لذا میتواند هویت ملی را بعنوان یک محصول اقتصاد سیاسی لمس کند و چه بسا نقد کند. ملیت یک قالب برای دسته بندی و آرایش دادن به انسانها در رابطه با تولید و سازمان سیاسی جامعه است. ملت جمع افرادی با یک ملیت یکسان نیست، برعکس، تعلق ملی فرد محصول نازل شدن هویت ملی جمعی بر اوست. این ملل نیستند که جدا و یا ملحق میشوند، بلکه این الحاق ها و جدایی های تحمیلی به توده های انسانی است که ملتها را شکل میدهد. ناسیونالیسم محصول سیاسی و ایدئولوژیک ملتها نیست، برعکس، این ملتها هستند که محصول ناسیونالیسم اند.

منصور حکمت از نوشته ملت، ناسیونالیسم و برنامه کمونیسم کارگری

باشد. کارگران هپکو شاهد پافشاری هم طبقه ای های خود در هفت تپه برای حفظ سازمان و اتحاد خود هستند. شاهدند که رهبران و فعالین کارگری خواهان ایجاد شوراهای کارگری و برگزاری مجامع عمومی شان هستند...

این تجارب را باید به دست گرفت و از آن آموخت. بدون اتحاد یکپارچه ی کارگران شاغل و اخراج شده ی هپکو، بدون سازمان قدرتمند کارگری، بدون مجامع عمومی و برپایی شوراهای کارگری، شانس پیروزی بسیار کم تر است. این جدال باید به عقب نشینی دشمنان کارگران در میان کارفرماها و دولتیان مزدورشان در مقابل حق طلبی و مبارزه بر سر نان سفره ی خانواده های کارگران بینجامد.

جنبش محرومان برپا شده است. کارگران، معلمانی که دیروز در یک تحصن و اعتصاب سراسری ابراز قدرت کردند و امروز صدای اعتراضشان را به عملکرد بیشمارانه و جبنانه ی دولت در تعرض به یک معلم زحمتکش، بلند کرده اند، زنان ازادیخواه و برابری طلب... همگی اجزای مختلف جنبشی هستند که می توانند و باید رژیم سرمایه داران در ایران را به زانو در آورده و به زیر بکشند.

حزب کمونیست کارگری حکمتیست (خط رسمی)

۶ آبان ۹۷ - ۲۸ اکتبر ۲۰۱۶

حزب کمونیست کارگری حکمتیست (خط رسمی)

جدالی که رژیم در آن بازنده است!

کارگر نه ابزار اتحاد و قدرت و مبارزه طبقه کارگر، بلکه مایه ننگ و شرم و هتک حرمت طبقه کارگران و تسلیم در مقابل سرمایه داران و دولتشان است!

از طرف دیگر، مدیران دولتی از جمله فرماندار پست فطرت و مکار اراک هم بیکار ننشسته و هر بار در مذاکراتشان با چرب زبانی کارگران را با وعده وعیدهای توخالی به خانه می فرستند.

اما هپکو این قلب تپنده مرکز بزرگ صنعتی اراک، با تجمعات بزرگ، بستن خیابان ها...، صدای فریادشان را در میان شلیک گلوله ی پاسداران سرمایه، به گوش ساکنین شهر اراک و هم طبقه ایهای خود رسانده اند.

کارگران هپکو، ضمن اینکه به حمایت بخشهای دیگر طبقه ی خود نیازمندند، در همان حال تنها رمز پیروزی و تداوم پایداریشان، در اتحاد کارگران شاغل کنونی و بیکار شده و کارگرانی که ماه ها دستمزد معوقه دارند و در سازمان دادن و رهبری کردن مبارزه خود مستقل از خانه کارگر و دولت که دشمن واقعی شان هستند، می

مبارزه ی پرشور کارگران را به شکست بکشاند و از هپکو و کل طبقه کارگر زهر چشم بگیرد. اما این ددمنشان پست، خود می فهمند که زمانی دزدکی کارگر آقده را شلاق زدند و بعد به غلط کردیم افتادند و در مورد حکم شلاق کارگران بافق وزیر کارشان را فرستادند تا لغو این حکم شنیع را اعلام و مانع خشم بیشتر کارگران شده و برای خود وقت بخرند. این بار هم دولت سرمایه داران سرنوشتی جز این نداشته و کارگران هپکو پوزه شان را به خاک خواهند مالید.

اما دولت بجز سرکوب و ارباب، حربه های دیگری هم علیه کارگران دارد. خانه کارگر در جریان مبارزات شجاعانه کارگران هپکو همواره نقش مخرب و بازدارنده داشته است. وابستگان به این مرکز ضد کارگری با پوشاندن لباس سفید بر تن کارگران و حمل عکس خامنه ای در پیشاپیش تظاهرات را به کارگران تحمیل کردند. همچنین خانه کارگر با طرح توجیحات و خواستهای انحرافی و نامربوط از قبیل اینکه مدیریت ناکارآمد است و یا کارخانه باید دوباره دولتی شود، مبارزه کارران را به بیراهه می کشاند. خانه

دادگاه اراک برای ۱۵ کارگر هپکوی اراک حکم شلاق و زندان صادر کرده است. از طرف دیگر هاشم خواستار معلم بازنشسته ی معترض را دستگیر و در بخش روانی یک بیمارستان در مشهد بستری (زندانی) کرده اند.

این بخشی از داستان یک جدال عظیم اجتماعی است که بدون شک جمهوری اسلامی در آن بازنده است.

بالغ بر ۲۰۰۰ کارگر هپکوی اراک در طی یک دهه مبارزه ی پیگیر و بی امان از اشتغال خود دفاع کرده و دستمزدهای معوقه شان را که گاهی به ۱۳ ماه می رسد، خواستارند. در پی تعطیل بخشهایی از این مرکز بزرگ تولیدی ماشین های سنگین، بخش زیادی از کارگران بیکار و بی مزد مانده اند.

تجمعات بزرگ و راه پیمایی کارگران در سطح شهر همواره با حمله ی نیروهای امنیتی و گارد ویژه ی اعزامی از تهران روبرو شده است. تیراندازی هوایی و استفاده از گاز اشک آور ابزار مداوم نیروهای رژیم برای سرکوب کارگران بوده است. اما این تعرض های وحشیانه نتوانسته است کارگران را به عقب بنشانند و از خواستهای امنیت شغلی و گرفتن دستمزدهای پرداخت نشده باز دارد.

حکم شلاق و زندان آخرین حربه ی نمایندگان سرمایه داری ایران علیه کارگران هپکو است. دشمن کارگران می خواهند بهر وسیله شده

به این حزب پیوندید!

به حزب حکمتیست (خط رسمی) پیوندید، رهنمودها و فراخوان هایش را وسیعاً بدست فعالین و دست اندرکاران مبارزات کارگری و مردم محروم، برسانید و به آن عمل کنید! برای این حزب تبلیغ کنید!

آن را به همگان بشناسانید! هیچ کمونیست، سوسیالیست، رهبر کارگری، سازمانده اعتراضات برحق محرومین، فعالین و سخنگویان رادیکال زنان، نباید بیرون از این حزب بماند!

آینده میتواند از آن ما، از آن طبقه کارگر، از آن محرومین و از آن زنان و مردان آزادیخواه و برابری طلب، از آن تشنگان آزادی و برابری باشد. اگر بدور حزب خود گردآییم! با آن متحد و متشکل شویم! در این حزب بر روی همه شما، باز است! به این حزب پیوندید!

حزب کمونیست کارگری حکمتیست (خط رسمی)

Worker-communist Party Hekmatist

hekmatist.com



نشریه ماهانه کمونیست

نشریه ای از حزب کمونیست کارگری -
حکمتیست (خط رسمی) است

مسئولیت مقالات کمونیست

با نویسندگان آن است

سردبیر: خالد حاج محمدی

khaled.hajim@gmail.com

دستیار سردبیر: هساره ابراهیمی

sepideazhand@gmail.com

تماس با حزب حکمتیست

دبیرخانه حزب، هساره ابراهیمی

hekmatistparty@gmail.com

دبیر کمیته مرکزی: آذر مدرسی

azar.moda@gmail.com

دفتر کردستان: مظفر محمدی

mozafar.mohamadi@gmail.com

تشکیلات خارج کشور: امان کفا

aman.kafa@gmail.com

تماس با واحدهای تشکیلات خارج

انگلستان: بختیار پیرخضری: تلفن ۰۰۴۴۷۵۷۷۹۵۲۱۱۳

pirkhezri.bakh@gmail.com

استکهلم: رعنا کریم زاده: تلفن ۰۰۴۶۷۳۹۲۸۶۸۴۲

rana.karimzadeh@ymail.com

یوتیوری: وریا نقشبندی: تلفن ۰۰۴۶۷۳۹۳۳۵۰۴۴

verya.1360@gmail.com

آلمان: لادن داور: تلفن ۰۰۴۹۱۷۷۴۰۱۲۶۸۲

laadann.g@gmail.com

دانمارک: ابراهیم هوشنگی

ebi_hoshangi@hotmail.com

نروژ: آزاد کریمی: تلفن ۰۰۴۷۴۰۱۶۱۰۴۲

azadkarimi@yahoo.com

بلژیک: کیوان آذری

keyvan_1966@yahoo.com

سوئیس: پرشنگ کنعانیان: تلفن ۰۰۴۱۷۹۲۰۷۲۸۹۵

sunshayn2@gmail.com

تورنتو: سهند حسین زاده

sahand.hosseinzadeh@gmail.com

ونکوور: دلشاد امین: تلفن ۰۰۱۶۰۴۷۰۰۸۵۲۲

shashasur1917@gmail.com

آمریکا: اسد کوشا

akosha2000@gmail.com

حکمتیست هفتگی نشریه رسمی حزب،

دوشنبه ها منتشر می شود (حکمتیست را بخوانید)

در گرامیداشت انقلاب اکتبر

جهان امروز تشنه انقلاب کارگری دیگری است

ایران میتواند سرچشمه سیلاب آن باشد!

مراتب جنایتکارتر، فربه تر، سودجو تر، حریص تر و مخرب تر در سراسر جهان اقتدار انگلی اش را تحکیم کرده است و جهانی را به لبه پرتگاه نابودی و تخریب، جنگ و ناامنی کشانده است، جهان بیش از پیش به انقلاب کارگری دیگری نیاز دارد.

جهان امروز بیش از هر زمانی به یک انقلاب کارگری نیاز دارد، که با آموزش از درسهای شکست انقلاب اول و درسهای شکست حاکمیت انقلاب دوم، سوت انقلاب سوم کارگری را، سوت دیگر بس است طبقه کارگر انقلابی، سوت مرگ بر استثمار و بهره کشی انسان از انسان، و سوت زنده با حکومت کارگری دیگری را به صدا در آورد.

امروز صدای عدالتخواهی طبقه کارگر و محرومان جهان، صدای نه گفتن به استثمار و بردگی، این بار از میان کارگران و محرومین در ایران برخاسته است. امروز جامعه انقلاب دیده ایران و صف دهها میلیونی طبقه کارگر، با سمپاتی وسیع به کمونیسم و با داشتن صفی وسیع از کمونیستهای انقلابی، شبح انقلاب کارگری دیگر را بر فراز جامعه ایران به صدا در آورده است.

جهان امروز تشنه انقلاب کارگری دیگری است و ایران میتواند سرچشمه سیلاب آن باشد!

زنده باد انقلاب کارگری

حزب کمونیست کارگری حکمتیست (خط رسمی)

۱۴ اکتبر ۲۰۱۸

بیش از یک قرن پیش در دل جنگ جهانی اول، بر متن تحمیل گرسنگی و کشتار میلیونی و تباهی که بورژوازی جهانی بر سر بشریت در سراسر جهان خراب کرده بود، انقلاب اکتبر برای صلح - نان - زمین، توانست ورق را نه تنها در روسیه که در سراسر جهان تماما برگرداند!

اگر آن انقلاب توانست سرنوشت بشریت را از زیر سلطه خدای سرمایه، طبقه انگل مخرب و متعفن که مقدرات عالم را تعیین میکرد، خارج کند و بر بارگاه این خدای مطلق سود و سودآوری، به بهای تباهی میلیاردها نفر در سراسر جهان، لطامات چنان عظیمی بزند که هنوز و با وجود شکست آن انقلاب، از تکرار نام آن هم رعشه مرگ بر اندام این خدا می نشیند!

اگر انقلاب در روسیه تزاری، با درس آموزی از شکست اولین انقلاب کارگری، کمون، توانست انقلاب کارگری دوم و اولین حکومت کارگری جهان را متولد کند!

امروز، و در جهانی که آن خدای مشرف به مرگ و آسیب دیده، بیش از یک صدسال است که نه تنها خود را بازسازی که به



زنده باد سوسیالیسم